

دوره تاریخ عمومی



جلد سوم

برای سال دوم متوسطه

ایران قرون وسطی و جدید و تاریخ ایران
از صفاریان تا هجوم مغول

موافق پرگرام رسمی وزارت معارف

تالیف

میرزا عباس خان اقبال آشتیانی
معلم تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی

طبع دوم

۱۴۰۵ شمسی

حق طبع محفوظ است

تهران در «مطبعة شوروی» طبع رسید

هجوم وحشیان اروپایی یعنی ژرمن ها که از ایام سرداری
 روم شروع شده بود متعاقب شده است با هجوم چند دسته از وحشیان
 آسیائی نژاد (ررد پوستانها و اسلاوها) که استیلای ایشان نیز بحرابی
 و ادوام دوره تاحث و تار و حشیان کمک کرده و تا آنکه در قرن
 مهم میلادی ~~فلا~~ برای اروپای غربی اسباب پیشرفت و ترتیب آسایش
 و ترقی آمده باز هجوم وحشیان جدید از ترقی تمدن و سطح این
 و راحت جلوگیری نموده است و عاقبت بوقت هجوم مهاجرین
 آسیائی از قبیل بلغارها و عثمانیها رسیده و این طایفه اخیر که یکدسته
 از ررد پوستان آسیای مرکزی بودند بالآخره در سنه ۱۴۵۳ م. وسطه
 را تسخیر کرده بوقت روم شرقی یعنی آجرین این ایام قدیم را از
~~پایان برداشته اند~~ . . .

مورخین فرنگی مدت هزار سال را که بین تقسیم روم مدو
 دولت عربی و شرقی (۳۹۵) و انقراض دولت روم شرقی بدست
 عثمانیان (۱۴۵۳) است (قرون وسطی) میگویند و واضح است
 که اندوره واسطه مابین دو دوره قدیم و جدید میباشد .
 از مختصر شرحی که داده شد معلوم میشود که قرون وسطی
 برای اروپا دوره استیلای وحشیان و عصر تیر و انحطاط بوده و در
 تمام این مدت سراسر قصبه مرزها را جنگهای داخلی و جنگ ویرانگری
 در جهت خود داشته و از جهت این دوره را خود روئین دوره
 از عصر استیلای ریت محواید و این عصر در رده است
 صحیح است مگر تحت مذهب مشرق در آن بین بوده و
 و چنانکه در تاریخ اروپا و غرب دیده اند عصر اروپا

دوره های درخشان تاریخ ترقی مشرق است و عصریست که در آن ملل
اسلامی پیوسته در ترقی و تعالی بوده اند .
بنابراین شرح قرون وسطی بطور کلی دوره هجوم ملل وحشی
ترممالك منهدمه اروپا و عصر انحطاط و تنزل تمدن در آن قطعه است
و زمان آن از تقسیم دولت روم است تا انقراض روم شرقی یعنی از
۳۹۵ تا ۱۴۵۳ میلادی



فصل اول

(گل و سکنه آن)

گل پیش از استیلای رومیان

در اینجا مقصود از گل همان کالیاتراس آلیس یعنی گل پشت کوه است که بحال پیره و آلپ و شطرن (۱) و اقیانوس اطلس محدود بوده و فراسه حلبه و بلژیک و قسمتی از هلند و پروس غربی و صنفی از سویس را شامل میشده .

سکه گل در قدیم از نژادهای مختلفه بوده اند و هر یک از ایشان برای خود حکومت و قشون و فرمانده مخصوصی داشته و غالباً بر سر مالک رقابی با یکدیگر به نراع می پرداختند .

شهر این اقوام عیار بودند ارسن ها (۲) که دسته آریها هستند و در مرکز و شمال غربی سکونت داشتند و ملزها (۳) که مخلوطی از ساتها و ژرمها شمرده میشوند و در شمال از حدود حوضه شمس تا حوالی رن ریست میگردند .

اهدای گل مدهبی داشتند شه سدهای رومی و یونانی و آریاب انواعی را میسرینیدند که اهم آنها رب النوع آفتاب و ربه النوع قمر و رب النوع مصاحف بود این مرده برای آریاب خود تقدیم بدورات و قربانی میگردند و در اوقات هم مثل فیهیها محکومین قتل اسرای جنگی را برای جلب رضای خدایان قربانی می نمودند .

1 Rhin

2 Celtas

3 Belgas

طبقه روحانی یعنی علمای دین اهالی گلرا دروید (۱) میگویند
 و این جماعت مدهبی غیر از مذهب عامه داشتند معمولاً از میان جوانان
 نجبا انتخاب میشدند و قبول زناشویی نمی نمودند قبائی بلند و سفید
 در بر داشتند و کفشی چوبی در پا میبکوردند و میله بلندی در دست
 میگرفتند که در اعمال سحر و شیطانی از آن استفاده میشد .

از حقیقت آئین درویدها که علمای گل قدیم محسوب میشوند
 اطلاع صحیحی بدست نداریم همین قدر میدانیم که طایفه مزبور
 بقای روح عقیده داشتند و بعضی گیاهها خاصیتی عجیب نسبت می
 دادند از آن جمله گیاه مخصوص گی (۲) را خیلی محترم میشمردند
 و دوائی هر دردی میوآوردند و آنرا در روز ششم ماه آخر زمستان
 باداس زرین میچیدند .

اهالی گل قبل از استیلای رومیان در وحشیگری و فقر و مسکنت
 بسیار می زیستند و تقریباً زندگانی ایشان شباهت نژدگانی یونانیهای
 قبل از همرورومیان اولیه داشت .

مسکن ایشان یعنی مملکت وسیع گل سراسر از جنگل و
 رودخانه و ماطلاق مشور بوده و بیچوجه شهر باره قابل ذکر
 نداشته و آبدیهی آنجا منحصراً بعضی کلههای چوبی یا گای از همان
 نوع کلههای گوی دهاتیان ما بوده است .

مابین اهالی بیچوجه مساوات وجود نداشت زیرا که فقرا طبقه
 پست محسوب میشدند و قدرت و اعتبار از آن طبقه حاکم آوران بود
 که بر همه حکومت می کردند و بعضی از ایشان رؤسای متبوعی
 نیز داشتند .

1 Drude 2 Gr 1

گل در زمان حکومت رومیان

چنانکه در تاریخ روم دیدیم رومیها ابتدا گالیا سیز آئین یعنی گل پیش کوه را که همان لمباردی و جلگه بو ماشد تسخیر کردند و آنجا را جزء ممالک اصلی خود قرار دادند بعدها که بر قسمتی از گل پشت کوه یعنی ناحیه بین آلب و پیرنه و مدیترانه تسلط یافتند آنجا را بنام پروانس^(۱) یعنی ایالت موسوم کردند و این اسم هنوز باقیست .

بقیه گل را چنانکه خواندید قیصر قنق کرد و دامنه فتوحات خود را تا آنطرف شطرنج و دریای ماش بسط داد - اهالی گل پس از فتوحات قیصر جز بتبعیت و اختلاط با رومیان چاره ندیدند یعنی خواهی نخواهی عادات و اخلاق بومی خود را ترك کرده بقبول آداب رومی پرداختند .

اهالی گل در طی این اختلاط تدریجاً زبان خود را نیز از دست دادند و بهمان زبانی متکلم شدند که معمول سرنازان رومی بوده و همین جهت يك شعبه از زبان لاتینی بین اهالی معمول گردید و زبان بومی از میان رفت این زبان همان است كه السه لاتینی اروپا یعنی فرانسه و اسپانیایی و ایتالیایی از آن اشتقاق یافته و فقط بعضی لغات از زبان اهالی گل در زبان فرانسه باقی مانده است .

پس از استیلای رومیان طوایف کوچک گل هر یک ملایه قدیم تشکیل يك سینه^(۲) دادند که همان اسم خود ایشان موسوم شد و بعدها بصورت شهر بزرگ درآمد .

اراجتماع چند سینه يك ایالت تشکیل میشد و این ایالت ها کمی داشت که نمایندۀ امپراطور روم بود و با قدرت مطلقه حکومت میکرد در ولایت سرحدی يك عده ساخلو نظامی نیز وجود داشت که فرماندهی و سرداری ایشان با حاکم بود .

اهالی گل پس از استیلای رومیان پیچوجه سرکشی و طغیان برداشتند و ادعای استقلال و آزادی نکردند بلکه در نتیجه اختلاط یا ایشان تقریباً رومی شدند و همان درجه که رومیان اصلی از امپراطور و قوانین مملکتی اطاعت داشتند مطیع بودند بهمین جهت دولت روم مجبور بود که در ممالک وسیعۀ گل قشونی نگاه دارد و عده ساخلوی رومی در گل هیچوقت از ۳۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد این عده هم همیشه سرحدها بودند و روم را از هجوم و تجاوز ژرمنها دفاع مینمودند .



فصل دوم

(هجوم وحشیان)

نظر اجمالی

چنانکه میدانیم ممالک رومی در اروپا از بحر شمال گرفته تا بحر اسود محصور و محدود بود بمسکن قبائل وحشی . تا اواخر قرن چهارم دولت روم نوامت با اتحاد بعضی تدابیر و احتیاطها جلوی سیل هجوم وحشیان را بگیرد لیکن از سال ۳۸۷ میلادی بعد وحشیها بممالک رومی راه یافتند و در تمام مدت قرن پنجم فشارن نواحی مختلفه ممالک رومی وزحمت دوان مشغول شدند مدت صدسالی را که دوان روم و ممالک رومی تحت فشار و مورد حمله بوده دوره استیلای وحشیان میگوید .

هجوم وحشیان در تاریخ اروپا اهمیت کبی دارد زیرا که اولاً جلو پیشرفت تمدن رومی را گرفته حتی وجود آنرا در خطر انداخته است ثانیاً دولت رومرا قسمتهای چند تقسیم کرده و تدریجاً از آن قسمتها ممالک جدیدی اروپا را تشکیل داده تا که سب تمدن شدن وحشیان مهاجم شده و تدریجاً آنها را در دائره اسائیت و تمدن داخل کرده است .

هجوم کنندگان اول قرون وسطی دو دسته بودند يك دسته وحشیان ژرمن که شروع حملات ایشانرا در تاریخ روم دیده دسته دیگر هجوم کنندگان زردپوست آسیایی از نژاد هیاطله مشرق و قسمتی از

هنگری و بلژیک سکوت داشتند بعلاوه در شبه جزیره اسکاندینا و هم عده از ایشان دیده میشد این مردم مثل اهالی کل دولت و تمدن و تشکیلات اداری نداشتند بلکه از بعضی جهات از ایشانهم پستتر بودند و قبائل متعدده چند تقسیم میشدند در موقع شروع مهاجمات قبائل عمده ژرمنها عبارت بودند از فرانکها^(۱) و آلامانها^(۲) و یور کدها^(۳) ساکسنها^(۴) و واندالها^(۵) و ویزیگها^(۶) و استروگها^(۷) ژرمنها شبیهت بسیار بهسایگان هم نژاد خود یعنی اهالی گل داشتند مخصوصاً به بلژها خیلی نزدیک بودند صفات ممیزه ایشان عبارت بود از تومندی و پوست سفید و چشمهای آبی و شجاعت و تکبر و عدم پافشاری در موقع شکست قبائل ژرمن مثل تمام اقوام اولیه قوام صبیعت را می پرستیدند و در باب انواعی که مظهر آفتاب و ماه و رعد و زمین بود اعتقاد داشتند لیکن مثل اهالی کل در میان ایشان روحانیون معینی وجود نداشت فقط بعضی جادوگرها بودند که ادعای غیبگوئی از روی حرکت گله اسب یا امعاء حیوانات قربانی شده می کردند در مسائل ژرمنی افراد فقط مالک منزل و اسلحه خود بودند زیرا اراضی زراعتی را هر سال بین خانواده های مختلفه قسمت میکردند و از ایرو کسی نمیتوانست صاحب ملک و ثروت شود و چون قدرت حدب آوری داشتند برای ازدیاد ثروت هر ساله بغارت اطراف میرفتند و در تحت سرکردگی سرداری تشکیل دستجاتی جنگی داده یا خدمت دیگران قبول مزدوری میکردند و یا برای خود بچپاول میرداختند رومیها در اواخر چون از جلوگیری ایشان عاجز شدند از

1. Jutes 2. Angles 3. B...
 4. Vandals 5. Westgoths

آن قبائل دستجاتی چند را بخدمت خود پذیرفتند و بواسطه اعطای اراضی و مسکن آنانرا در سرحد برای جلوگیری از قبائل و دستجات دیگر مقیم کردند این ترتیب چنانکه در تاریخ روم هم دیدیم مقدمه برای هجوم ژرمنها بممالک رومی شد

هجوم ژرمنها

هجوم ژرمنها مثل حملات بعضی اقوام دیگر اردو کشی و سفر جنگی بوده و تنها بقصد تصرف اراضی و تحصیل غنیمت اقدام نشده بلکه بکنوع مهاجراتی است که بازن و بچه و گله و دارائی بمل آمده و بیچوجه خیال بازگشت در آن وجود نداشته این مردم غالباً در پی مسکن مساعد و وسائل معیشت آماده همه چیز را بغارت میبردند و خانه جا را خراب میگردند

در ابتدای جمهوری کل طرف تهدید دو قبیله از قبائل ژرمن یعنی سمبرها (۱) و تنها (۲) قرار گرفت و چنانکه دیدیم هاریوس سردار رومی از خطر استیلای ایشان جلوگیری کرد - چندی بعد قبیله دیگری موسوم به هلوتها (۳) بگل حمله بردند این در قیصر جلو ایشان را گرفت و نگذاشت استیلای آنان دوام یابد - بعد از تقسیم دولت روم گل و شبه جزیره ایتالیا یعنی روم غربی طرف تهدید و هجوم قبائل مختلفه وحشین واقع شد ولی قسطنطیه و روم شرقی بواسطه وجود موانع طبیعی و دوری راه و استحکامات قسطنطیه محفوظ ماند و در موقعی هم که مورد حمله واقع شد برای مهاجمین تیبجی بدست نیامد ایتالیا از ۳۹۵ میلادی به بعد در مدت نیم قرن بیچاره

حملة سخت گرفتار گردید بتفصیل ذیل :

۱ - ثودز در موقع تقسیم مملکت چون دویسر خود را هنوز کاملاً صاحب رشد نمیدانست برای هر یک قبیله معین کرد : قیم پسر کوچکر او هنریوس^(۱) شخصی بود از وحشیان و اندال موسوم به استیلیکن^(۲) و قیم آرکادیوس^(۳) یکی از اهالی گل - استیلیکن مردی شجاع و کافی بود ولی قیم آرکادیوس کفایت و عرضه نداشت .

در سال ۳۷۸ قبیله گت شرقی بی و بزرگنهای از شط دانوب عبور کرده وارد ممالک روم شرقی شدند و بعنوان مطالبه مبلغی که آرکادیوس بایشان وعده داده بود بغارت آن ممالک پرداختند و تراس و مقدونیه و قسمت اعظم یونان را زیر و زبر کردند استیلیکن حکمک دولت روم شرقی قشور یونان کشید و پادشاه قبیله گت را که آلابیک^(۴) نام داشت در دو جنگ شکست داد ولی مجبور سراجت ایتالیا شد و چندی بعد آلابیک عزیمت فتح ایتالیا کرد اما باز در سال ۴۰۲ از استیلیکن شکست یافت باز دیگر فتح شهر رم را در نظر گرفت ولی این بار هم استیلیکن حساب احتیاط را رها نکرده وسیله دادن ملغی او را از این حیال مصرف نمود و رم نجات یافت

۲ - در سال ۴۰۵ هجوم بزرگ ژرمنها شروع شد یکی از سرداران گت موسوم به راداگز^(۵) سرداری قائل سوئو^(۶) مورگند و واندال و غیره وارد ایتالیا شد استیلیکن دفعه دیگر هم رم را نجات داده در دامنه حیل آبن راداگز را منهزم وسیله هجوم

1 Honorius 2 Salomon 3 Arcadius 4 Gothic
5 Sueves 6 Radigaisc

وحشیانرا بطرف گل منوجه ساخت قبائل مزبور مخصوصا واندالها بقتل و غارت شدید پرداختند و گل جنوبی و اسپانیا را زیر سم اسپان خود ویران ساختند سپس از آنجا هم تجاوز نموده شمال غربی افریقا (تونس و الجزایر) را بیاد غارت دادند ولیکن بورکندها از گل تجاوز نکرده در قسمت شرقی آن ناحیه و حدود در سکونت اختیار کردند .

۳ - در سال ۴۱۵ آلابیک از نو با ایتالیا حمله برد این مرتبه دیگر چون استیلیکن در نتیجه سوء ظن هنریوس بقتل رسیده بود شخص کافی که از او جلوگیری تواند کرد وجود نداشت بخصوص که هنریوس نیز از نادانی اطفال و زنان و بزرگت را کشته و غضب آلابیکرا برای هجوم با ایتالیا بدست خود تحریک کرده بود .

آلابیک در سال ۴۱۰ شهر رم را فتح کرد و سه روز آماجرا بدست وحشیان غارتگر سپرد و فقط چون خود او عیسوی بود کلیساهای عیسوی از تعرض مصون ماند لیکن مذهب قدیم رومی که تا اینوقت تنها پناهگاه خود را در شهر روم قرار داده بود بواسطه غارت آن شهر دیگر از میان رفت و یروان آن بکلی متفرق گشتند .

آلابیک اندکی پس از فتح رم در گذشت و برادرش به سرکردگی قوم نائل گشت و اوسوئوها و واندالها را از جلو راه خود رانده قبیله ویزیگت را در اسپانیا و گل جنوبی مقیم کرد و دولتی تشکیل داد که تا ورود مسامین به اسپانیا (۷۱۱ میلادی - ۹۲ هجری) وجود داشت

۴ - در سال ۴۸۵ هرولها (۱) سرکردگی اداگر (۲)

بایطالیا هجوم کرده اندک مدتی آنجا را بتصرف خود گرفتند و در همین موقع سنای شهر رم وجود يك امپراطور را در ممالک روم کافی دانسته امپراطور روم شرقی را امپراطور کل ممالک رومی خواند و برای ادا کردن آن طرف مشارالیه حکومت ایتالیا را گرفت (۳۷۶) این پیش آمد دیگر روم غربی را بکلی از میان برد و آن دوات را منقرض کرد.

* امپراطور روم شرقی پس از مدتی به ثئودریک (۱) پادشاه گت های غربی یعنی استرگت که سابقاً در قسمتی از مجارستان حکومت داشتند فرمان حرکت به ایتالیا داد و او پس از غلبه بر ادا کردن در سال ۴۹۳ از طرف امپراطور فرمانروای ایتالیا گردید ثئودریک از ۴۹۳ تا ۵۲۶ در ایتالیا بخوبی حکومت کرد و قلمرو حکومت خود را از داخله اسپانیا تا گال و ایتالیا امتداد داد و وزیر گت ها را تابع خود عالم و ادب را تشویق کرد و مذاهب کاتولیکی و یهود را آراگندارد. تشکیل دوات استرگتهدر ایتالیا ختم دوره هجوم و حشون او قرون وسطی شمرده میشوند بنا بر این دوره این هجوم ۳۷۸ تا ۴۹۳ امتداد داشته

استیلای قبیله هن

تنگرچند عت عمده هجوم و مهاجرت ژرمنها فقر و پریشانی و کمبود مسعی ایشان در رنگری بود امکن امریکه در این اقدام محروک این شده هجوم و حشون دیگرری بوده است که ژرمنها در مقابل این دوات حکومت آورده و تصرف ممالک رومی فرار کرده اند این

وحشیانرا که زرد پوست و آسیائی و از همان جنس هیاطله متعرق بودند
هن^(۱) میخوانند .

هنها از قرن دوم میلادی بعد در حوالی شط ولگا و اورال
و شمال بحر خزر و دامنه جبال قفقاز اقامت اختیار کرده بودند
و در هر موقع که مجال و قدرت می یافتند بممالک اطراف خاصه
ایران هجوم میبردند .

وحشیان مزبور از قرن چهارم میلادی متوجه مغرب یعنی ممالک
اروپا گردیده ابتدا با روسها (اسلاوها) و بعد نژادها مصدق شدند
و اولین تصادم بین ایشان و ژرمنها در سال ۳۷۴ اتفاق افتاده . هنها
اول دفعه بگت های شرقی روم و گردیدند این قبیله چون تب مقاومت
و مقابله داشتند بطرف ممالک مرکزی و غربی فرار نمودند و هها
بتعاقب ایشان از جبال کارپات عبور کرده قدم بحوضه شط دانوب و جلگه
مجارستان گذاشتند این هجوم هها مثل هجوم ژرمنها در حکم مهاجرت نبود بلکه
معنای فتح اراضی و تسخیر ممالک شروع شده بود چنانکه بالاخره هم قوم
مزبور در ایام سرداری آتیلا^(۲) در مقابل دولت روم دولتی تشکیل دادند .
آتیلا سر کرده هنها بگفته یکی از مورخین قدیمه برای غارت دبا
و وحشت زمین خلق شده بود و خود او خویشتن را بالای خدائی
میخواند و میگفت آنچه که بی لب من برسد دیگر غلب نخواهد
روئید تا وجود اس آتیلا مردی مدبر و با کفایت بود و غالباً از اختلاف
سران ژرمنی بیکدیگر بحوی استفاده میکرد

مسی دولت روم به آتیلا مبالغه حجاج مبداء تارشر و آسوده

شد در سن ۴۵۴ این حجاج قمع شد و امر امور در جنوب

گفت طلای من برای دوستان من است برای دشمنان هم آهن وجود
دارد آتیلا به گل هجوم برد و در ۴۵۱ بایک کرور همراهان از
رن گذشت و بلزیک را بیاد غارت داد تا قلب گل پیشرفت اما
یکی از سرداران رومی بزودی قوای جمع آورده در همان سال
به آتیلا که اسباب زحمت تمام مردم شده بود شکست سختی داد .
آتیلا پس از شکست از رن گذشته باقنائمی که بیخک آورده بود
فرار کرد لیکن سال بعد ایتالیا را مورد حمله قرار داد و میلان را
گرفته بعزم رم حرکت نمود .

پاپ شهر رم چون مرکز خود را در خطر دید با مبلغ کزانی
پول پیش آتیلا آمد و بالعاج بسیار او را از تسخیر آن شهر بازداشت
آتیلا مبلغ مزبور را گرفته بهگری برگشت و در ۴۵۳ در آنجا
وفات یافته مردم ممالک رومی را از سر خود آسوده ساخت .

بعد از فوت او بین پنجاه پسرش مرسر جانشینی پدر نزاع در
گرفت و چیزی طول نکشید که اساس دولت او نیز از هم ریخت و
از وجود او و قومش جز آثار حرابی و قتل و غارت نشانه دیگری
باقی نماند .



فصل سوم

(دولت فرانک)

پس از شکست آتیلا گل بدست یکی از سرداران جزء رومی افتاد و او در قسمت شرقی آن دولتی بعنوان خود تشکیل داد و سکنه این قسمت از همان سکنه مخلوط گل و روم بودند و عنصر خارجی که در میان ایشان دیده میشد سایر قسمتهای گل را سه قبیله در تصرف داشتند : اول قبیله ویزینگت در قسمت بین پیرنه و شطلو آر دوم قبیله نورگند در دره رن^(۱) و قسمت بین آن و شطلو آر سوم قبیله فرانک در بایزیک حالبه و بروس غربی این سه قبیله اسماً تابع امپراطور روم بودند .

فرانکها از تمام ژرمنها که بگل آمده بودند از حیث عدد قلیلتر شمرده میشدند و تا آخر قرن پنجم میلادی هم از خود نام و نشانی نداشتند فقط در موقع جنگ با آتیلا ریاست ایشانرا شخصی داشت موسوم به مروه^(۲) و اعتبار ایشان هم از آنوقت شروع میشود در سال ۴۸۱ نواده مروه موسوم به کلویس^(۳) سلطنت فرانکها رسید و او در سال ۴۹۳ وجود مشرک بودن زوجه عیسوی گرفت و سه سال بعد در حینیکه با قبیله آلمان جنگ مینمودند کرد که اگر فاتح شود آئین عیسوی اختیار میکند چون اتفاقاً فتح کرد عیسوی شد و بتبع او سه هزار نفر هم از قبیله اش عیسوی مذهب گردیدند و دین مسیح قوت گرفت .

1 Rhon

2 Merovec

3 Clovis

کلوویس پاریس را مقر خود قرار داد در سال ۵۰۵ پورگندها
در سال ۴۰۷ پادشاه ویزیکت ها را مغلوب و این دومی را مقتول
کرد و این وسیله مبنای بوسعت ممالک خود افزوده بالاخره در
۵۱۱ وفات یافت .

سلسله مروونژیها^(۱) سلسله را که کلوویس تشکیل داده
اسم جد او مروو سلسله مروونژین میگویند و آن تا سال ۵۷۲
می فریب دو قرن و نیم دوام داشته جانشین های کلوویس تا سال ۶۳۸
سه پادشاهانی کاری و فعال بودند و علاوه بر حفظ اقتدارات خود
دری هم مملکت گیری کردند اما از این تاریخ پیوسته سلطنت بدست
ملائین کاهل افتاد که توانائی اداره امور شخصی خود را هم نداشتند
کارها را توسط یک نفر صاحب سالار که همه کاره مملکت بود میگذراندند .
واقعه عمده سلطنت مروونژین ها تجزیه دولت فرانک و تقسیم گل
فمنه ای جدیدست که هر یک از آنها سهم یکی از نواده های کلوویس
گردیده و این تجزیه و تقسیم بیشتر بر ضعف دولت فرانک افزوده است

سلسله کارولنژین ها

چونکه گفته در اواخر سلطنت مروونژین ها صاحب سالارهای
خاص گن بیشتر از شخص پادشاه قدرت یافتند و کار بعضی از ایشان
به آن رسید که شعل حاجبی را در خاندان خود اریب کردند .
از جمله این اشخاص شخصی هریمتال^(۲) نام که حاجب سالار
کی از سالار خاص گن بود بر پادشاه و خاندان مروونژین حقوق حاصل
کرد و تر - مؤسس خاندان و سلسله شد که بعد از او سلطنت رسیدند

شد اما یکی از آنها در سال ۷۷۱ وفات ~~ص~~ کرد و تمام ممالک بدیگری که شارل کبیر یا شارلمانی^(۱) نام داشت رسید این شخص بزرگترین پادشاه جنگ آور و فاتح اروپا در قرون وسطی است و در مدت سلطنت خود قریب ۵۳ یا ۵۵ لشکر کشی کرده و در نتیجه خردمندانی^(۲) و وسعت نظر با پادشاهی ممالک و بسط و اشاعه علوم و ادبیات نیز پرداخته است سلطنت شارل کبیر را بدو قسمت باید کرد : یکی قسمت مملکت گیری و دیگری قسمت مملکت داری .

۱ - سلطنت شارلمانی وارد و کشی های او تنها راجع به تاریخ فرانسه نیست بلکه به تاریخ تمام ملل اروپای مرکزی ارتباط دارد چه شارلمانی دولت بزرگی که متضمن اسپانی و فرانسه و بلژیک و هلند و آلمان و سویس و اطریش و مجارستان و ایتالیا بود تشکیل داده و در غالب این ممالک آبادیها کرده و در اوضاع سیاسی و تاریخی آنها دخالت داشته است لیکن نواحی که بیشتر میدان جنگ و عرصه بروز عملیات او بوده ایتالیا و اسپانیا و ساکس است .

در ایتالیا اردو کشی شارلمانی برای سرکوبی پادشاه لمباردها بود که هم با شارلمانی دشمنی داشت و هم پاپ پادشاه فرانک بزودی او را مغلوب و معزول نمود و تاج آهنین سلطنت لمباردی را خود بر سر گذاشت و ایتالیا و اراضی ملکی پاپ که بین باو داده بود دوانی تشکیل داده یکی از پسران خود سپرد .

در اسپانیا شارلمانی اقدامات بدر خود بین را بر ضد مسلمان تعقیب کرد و در ظرف بیست سال همت بار لشکر بدانجا کشید لیکن پیشرفت زبیدی نکرد فقط يك ولايت سرحدی بین مدیترانه و پیرنه و متصرفات

بمسلمین تشکیل داد که بارسنن شهر عمده آن بود و در مراجعت از سفر اول نواده اورولان^(۱) معروف در یکی از معاشر پیرنه گرفتار دشمن شده بقتل رسید داستان این لشکر کشتی و قتل رولان از وقایع مشهوره اروپا است و شعرای قدیم ایشان آنرا بنظم نیز در آورده اند

از زمان کلوویس بعد فرانکها چندین دفعه بجزم فتح ولایت ساکس که قسمت مشرقی از ژرمانی بود لشکر کشیده بودند لیکن نتیجه زیادی حاصل نکرده ... شارلمانی در مدت سی سال و کسری (۷۷۲-۸۰۴) هجده لشکر کشی بسا کس کرد و ناسکه آن جا یعنی ساکسونها که با سختی تمام از مملکت و مذهب شرک خود دفاع میکردند دست و پیکهها برم کرد عاقبت در سال ۷۸۵ سردار و رئیس شجاع ایشانرا بکیش خود آورده بنصرف مملکتشان موفق شد و آنها را باداب و اخلاق اهالی گل که خود ماخوذ از رومیان بود آشنا کرد . پس از تصرف ژرمانی شارلمانی با دو طایفه از وحشیان جدید مقابل شد : یکطایفه اسلاوهای سفید پوست ساکس ممالک شرقی شط آلب دیگر طایفه آوار^(۲) از بقایای هیاطله مشرق در محارستان پادشاه مزبور برای حفظ ممالک خود از شر اسنیلای این دو طایفه مجبور شد ولایات سرحدی چندی تشکیل دهد که بین منصرفات او و ساکن ایشان فاصله باشد اهم آنها بکی ولایتی بود ناه ولایت سرحدی قدیم^(۳) که بعدها مبنای دولت پروس گردید دیگر ولایت سرحدی شرقی یا استریش^(۴) که درلت اطریش از آن نتیجه شده و لفظ اطریش مشتق از کلمه مزبور است .

۱. Roland

۲. Avare

۳. Avulle marche

۴. Osterreich

۴ - جنگهای شارلمانی با جنگهای سلاطین دیگر فرانک که قبل از او بوده اند تفاوت بزرگ دارد چه محاربات شارلمانی مثل محاربات سابق فرانکها برای قتل و غارت و چابول نبوده بلکه اندازه بتفلید از قشون گشی های رومی اقدام میشده یعنی سر بازان شارلمانی علاوه بر حمله یا دفع بساحتن راه و انشاء بلاد میرداختند و در نتیجه تمدن و وسایل آردی را بمهاتک و حنین انتقال میدادند، خود شارلمانی در سن ۸۰۰ میلادی بره رفت و در کیسی آن از طرف پادشاه امپراطوری اختیار شد چون در این موقع امپراطوری روم شرقی در دست زنی بود شارلمانی هم بیشتر مهاتک امپراطوران قدیم روم را تسخیر کرده پاپ او را امپراطور رومیان و جانشین قیصره قدیم خواند و مثل ایشان بود که گوشت که می معضم دارد عطا کرد

شارلمانی از نصر ایمان شریعی که بمذهب عیسوی داشت از ادبیت و معرف که در آن تاریخ تقریباً جزء مذهب و آداب معموله روحانیین عیسوی بود ترویج و حمایت کرد و امر داد در هر کیسا و صومعه مدرسه مخصوصی برای تعلیم و تعلیم ترتیب دهند گاهی هم خود نه در موقع درس حضور بهم رسانند - اطفال خردسال در این مدارس مذهبی خواندن و نوشتن زبان لاتینی و قوانین و آداب مذهبی را تعلیم میگرفتند و بیش استادن خود که روحانیین باشند باین مسیح کاملاً آشنائی حاصل میکردند شارلمانی هم اساقفه و کشیشان مهاتک خود را از میان آتش انتخاب مینمود .

شارلمانی در وهن عهد و فمندر را دوست میداشت و همیشه در دربار خود نشین میجمع می تشکیل میداد اما بتمام این مساعی و تشویقها در مدتها و سده ها و بهروجه سر بنعلایب و تربیت فرود نمی آوردند

و هیچ چیز جز آداب معموله و حشیان ایشانرا سرگرم و محفوظ نمی
کرد بهمین علت کوششهای شارلمانی در احیای ادبیات و معارف بکلی
عقیم ماند و اروپای غربی و مرکزی بعد از او بیش از پیش رو بشوحش
و بربریت روت

پایتخت شارلمانی در شهر اکسلا شابل^(۱) از بلاد پروس غربی
قرار داشت و این شهر مقر اقامت او در ایام صلاح بود
در مواقع صلاح از ممالک اطراف انگلیس - اسپانیا - جزایر
کرس و ساردنی و باکرا، سفرها و نمایندگانی برای عرض تبرک و
تقدیم مراتب اطاعت و تسلیم هدایا با کسلا شابل می آمدند و غالباً او را
پادشاه پادشاهان اروپا و سلطان متبوع خود می خواندند .

شارلمانی معاصر بود با معروفترین خلفای عباسی یعنی هرون -
الرشید همصیت اشتهار شارلمانی بگوش هرون رسیده و هم شارلمانی
از شکوه دربار هرون خبر شده بود برای استقرار روابط و دادیه
شارلمانی سفرها و هدایائی پیش هرون بیفداد فرستاد هرون هم در
عوض کلید مقبره حضرت مسیح را بایکصد ساعت و شطرنج بعنوان
تحفه پیش شارلمانی ارسال داشت .

تجزیه دولت فرانک

لوئی بی آزار - دولت وسیعی که شارلمانی تأسیس کرده بود
پس از مرگ او چندان دوامی نکرد و تقریباً در مدت سی سال ۸۱۴-۸۴۳
رو بضعف و تنزل رفت و عاقبت بسه مملکت قسمت شد لیکن چیزی
صون نکشید که هر یک از این ممالک سه کانه هم به یکمده تقسیمات

دیگری مجزی گردید و تدریجاً کار بجائی کشید که مرکزیت از میان رفت و یکمده ممالک کوچکی که همه باصول ملوک الطوائفی اداره میشد تشکیل یافت .

بعد از شارلمانی سلطنت به پسرش لوئی رسید این شخص مردی جوانمرد و عادل و حلیم بود معاصرینش او را برهیزکار و مورخین بی آزار^(۱) لقب داده اند

لوئی بی آزار با داشتن تمام مزایا مردی ضعیف النفس بود و بهمین جهت به تهائی ممالک وسیعاً پدر را توانست اداره کند برای حسن جریان کار ممالک پدری را بین سه پسر خود لوئی و لوتر^(۲) و پین تقسیم نمود لیکن اداره عمومی مملکت و سرپرستی امور را برای خود نگاهداشت و در واقع هر یک از سه پسر را در قسمتی از مملکت عمل خویش قرار داد .

در سال ۸۴۳ لوئی پسر دیگری یافت موسوم به شارل خواست برای او نیز سهمی از ممالک خود قرار دهد و برای اینکار مجبور شد از اراضی هر یکی از پسران دیگر قسمتی را مجزی کند و بشارل دهد برادران زیر بار نرفتند و بر پدر شوریدند .

بعد از کمی سه پسر اول پدر را حبس کردند و در مقابل یکی از کبسه او را مجبور نمودند خود را مسبب تمام خونریزیها و قتل و غارت‌های ممالک شارلمانی بدانند و از سلطنت استعفا کند . لوئی نیز چنین کرد و پسران مزبور پس از وارد آوردن این اهانت پدر بر سر سادت با یکدیگر به نزاع پرداختند و پین و لوئی از قبول سیادت و برتری لوتر سر پیچیدند .

1. Louis le pieux ou le Debonnaire

2. Louis III

در سال ۸۳۴ اوئی بی آزار دوباره به سلطنت انتخاب شد و بین
نیزاند کی بعد مرد و پدر سهم بین را بشارل پسر کوچگر ~~که~~
نصبی نداشت بخشید لیکن برادران دیگر از شناختن آن ابا کردند
و باز نزاع از نو شروع شد در سال ۸۳۰ پدر وفات ~~کرد~~ و شارل
ولوئی باهم اتحاد کرده برضند برادر خود لوئر قیام و سال بعد
شکست عظیمی باو وارد کردند و برای پیش بینی آینده اندکی بعد
در شهر استراس بورك به اتحاد و مخالفت با لوئر قسم یاد نمودند و قسم
نامه خود را به زبان لاتینی و زبان معمولی گل و یک زبان دیگر
نوشتند ، این قسم نامه در تاریخ فرانسه اهمیت زیادی دارد زیرا که
اول اثر کتبی موجود از زبان فرانسه است .

در سال ۸۴۳ لوئر تقاضای صلح کرد : طرفین در شهر وردن^۱
جمع آمده عهد نامه هایی که جامع شرایط عادلانه بود بستند و
ممالک شارلمانی را بین خود سه قسمت از قرار ذیل تقسیم نمودند :
۱ - از تمام ممالک ساحل یمن شطرن سهم لوئی گردید و
چون شامل مسکن ژرمنها میشد آنها مملکت ژرمنی نامیدند .
۲ - ایتالیا و دوره شطوط موزورن مادو پایتخت روحانی و
سیاسی رم و اکسلاشاپل سهم لوئر شد .

۳ - قسمت مجاور دریا و دوره های شطوط سن و لوارد گارون
یعنی مملکت فرانسه نیز بشارل رسید .
عهد نامه وردون ممالک دولت فرانک را قطعاً تجزیه کرد و
مخصوصاً دو قسمت شرقی و غربی را که به فرانسیا^۲ یعنی ممالک
گراونکیه موسوم شده بود بکلی از یکدیگر جدا نمود زیرا ~~که~~

1 Verdun 2 Francia

معرفات لوئر بین آن دو قسمت فاصله شد قسمت شرقی را که سهم
لوئی بود از آن بعد فرانسیای شرقی و قسمت غربی را که نصیب شارل
مبتد فرانسیای غربی نامیدند .

مملکت حایه آلمان از قسمت اول و مملکت کنونی فرانسه از
قسمت دوم نتیجه شده . کما فرانسه هم که هنوز اسم مملکت دوم
ست از همان لفظ فرانسیا اشتقاق یافته .

مابین دو قسمت ژرمنی و فرانسه از دریای شمال تا حوالی ناپل
معرفات لوئر قرار داشت ~~که~~ بقسمتهای چند تقسیم میشد اهم این
قسمتهای یکی مملکت ایتالیا بود و دیگری قسمت لوتارنژی^(۱) بنام لوئر
و این قسمت همان است که بعدها لورن^(۲) از آن نتیجه شده و سالها
به نزاع دولتین ژرمنی و فرانسه بود چنانکه هنوز هم هست .

هجوم وحشیان جدید

تجزیه ممالک فرانک در مغرب سوء اثر بخشید زیرا از یکطرف
روحانیون را که برای اداره امور سیاسی مثل امور روحانی بکنفر
حکومت فرمای متعلق میخواستند ضیق و ناراضی کرد و از طرفی دیگر
وحشین اطراف را بواسطه ضعف اداره و عدم مرکزیت بناخت و تاز
در ممالک فرانک جسور نمود هجوم این وحشیان جدید بکلی رشته
انضم ممالک شارلمانی را به زده و آنها بین عدم ممالک جزء تقسیم
کردند ست هم چنین و وحشین بعد از شارلمانی از تمام اطراف ممالک
فرانک هجوم کردند و یک دفعه تمام حدود ممالک مزبور را صرف
باید قرار دادند .

۱ - از سمت مشرق ژرمنی طرف تعرض طایفه اسلاو قرار گرفت و از میان این طایفه یکدسته که چکها^(۱) در ولایت بوهم نفوذ یافه و در همانجا چنانکه هنوز هم هستند ساکن شدند . بعد از این دو طایفه طایفه از نژاد زرد بنام هنگروا^(۲) یا مجار به چکها دایوب هجوم بردند و در آنجا دولتی را که بعدها بنام ایشان به هنگری یا مجارستان موسوم شد تشکیل دادند این هنگرواها از نژاد همان نهدی اول قرون وسطی هستند و بهمان آداب و اخلاق متصف بوده اند .

۲ - از سمت جنوب مسلمین اسپانیا چون ضعف دولت فرانک را مشاهده کردند بجنوب گال و ایتالیا و سویس و جزایر عربی مدیترانه هجوم بردند و قسمتی از آن نواحیرا از چک عیسویان بیرون آورده خود متصرف شدند و آبادی و بلاد بسیار در نواحی مزبور ساختند

۳ - از طرف شمال و مغرب ممالک شارلمانی بیشتر حمله دید زیرا که از اینطرف با هجوم دزدان بحری شمال مواجه شد که از همان اعتقاب ژرمنها بودند و از دریا بممالک اطراف هجوم میبردند این وحشیانرا چون از شمال یعنی از طرف شبه جزیره اسکاتلند و دانمارک می آمدند نورمان^(۳) (بمعنی مردم شمال) میگویند نورمانها چون مردمی فقیر و بی چیز بودند بممالک اطراف دریا از روسیه گرفته تا اروپای شمالی و سواحل فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و انگلیس هجوم میکردند و عینا مثل این بود که برای درو و برداشت محصول زرمه با کشت و دسترنج خود مراجعت میکنند

اندکی بعد از تجزیه دولت فرانک نورمانها از دهه شصت فرسه

بوارد قسمتهای داخلی آن مملکت شدند و از داخل مجرای سن ولو آبر و کارون و رن و غاب بلاد کنار رودخانهها را غارت کردند و از ۸۳۵ تا ۸۸۵ چهار دفعه تباریس پیش آمدند و هر دفعه با گرفتن مبلغی خراج برگشتند و یکدفعه هم در ۸۸۶ آبر را محاصره نمودند

بست و پنجسال بعد قریب ۲۰۰۰۰ نفر برمان در درهٔ سفلی سن سکونت اختیار کردند و در آنجا صاحب نفوذ بسیار شدند پادشاه فراسه که نوازهٔ شدن بود تمام اراضی را که نرمانها در آنجا ساکن بودند پادشاه ایشان بخشید بشرط آنکه قول دین مسیح کند و پادشاه فراسه را بر خود متبوع شناسد رئیس نرمانها قبول کرد و دختر خود هم در زوجت پادشاه فراسه داد قسمتی را که پادشاه فرانسه بخشیده بود نام ایشان سرماندی موسوم شده و سرماندی که هنوز هم اسم یکی از ولایات فراسه در ساحل بحر مانش است از آن بعد تدریجاً محل مهاجرت نرمانها واقع شد و روز بروز از جهت جمعیت ترقی و اعتبار یافت .

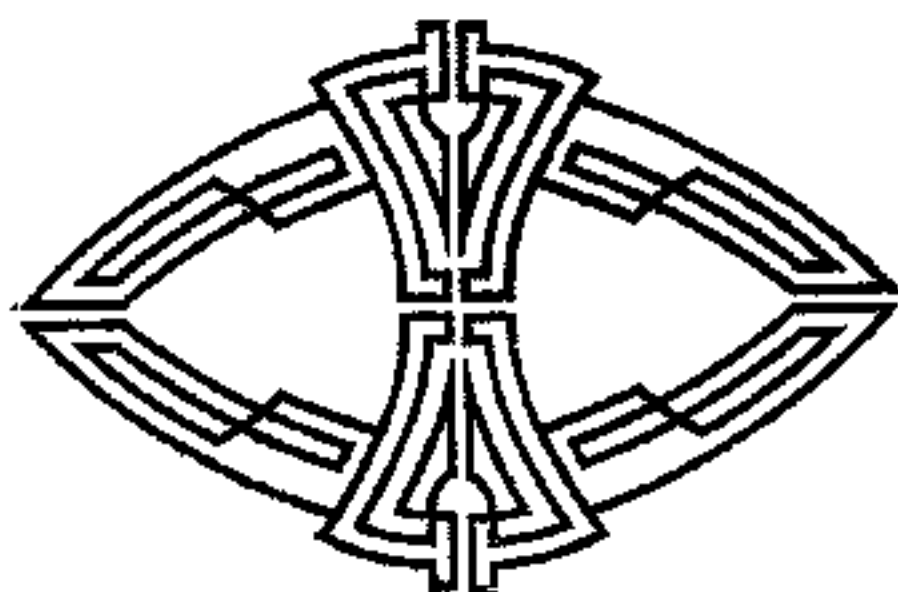
دولت روم شرقی

چنانکه دیدیم هر دو در سال ۴۷۶ سرکردگی اد آگر دولت روم شرقی را از مین برداشند و شرامانی هم با تمام مجاهداتی که کرد موفق شد دولت مزبور را مدت طولانی بحال قدیم رجعت دهد لیکن دولت روم شرقی که آرا امپراطوری بیزانس^(۱) یا امپراطوری یونانی یا دولت روم سفلی میگنند مقابل هجوم وحشیان مقاومت کرد و قریب هزار سال بعد از مرگ تئودوز نیز باقی ماند .

1 Empire Byzantin

مشهورترین تمام امپراطوران روم شرقی ژوستینیان است (۵۲۷-۵۶۵) که در مشرق معاصر پادشاه نزرک ایران انوشیروان و در مغرب معاصر اولاد کلوویس بود و او در مدت ۳۸ سال امپراطوری خود قلیل مدتی ممالک اطراف مدیترانه شرقی را در تحت یک حکومت آورده و ترتیب اداره امور کشوری ممالک خود را نسبتاً اصلاح نموده است. کلیسای ایاصوفیه از بناهای اوست.

جانشینان معروف ژوستینیان عبارتند از موریس یا موریقیوس^(۱) (۵۸۲-۶۰۲) و فکاس^(۲) (۶۰۲-۶۱۰) و هراکلیوس^(۳) یا هرقل (۶۱۰-۶۴۱) که هر سه با خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸) معاصر بوده اند و تاریخ روابط ایشانرا ناپادشاه مزبور در تاریخ ایران خوانده ایم



1 Maurice

2 Phocas

3. Heraclius

فصل چهارم

(ترتیب فتودالیته)

بعد از تجزیه دولت شامانی چون پادشاهان دیگر برای جلوگیری از تعرضات مهاجمین و دفاع ممالکت قدرت نداشتند ملاکین مصمم دفاع از خود گردیدند و برای اینکه هر کدام از ایشان عده سرباز تهیه کرده استحكامات و قلاعی نیز فراهم نمودند باین ترتیب ممالک معتبره اروپا که زیر دست ژرمنها افتاده بود بشریح دارای قلاع مستحکمه فراوان و ملاکین قدر صاحب قوت گردید و قدرت پادشاه کم کم از بین رفت .

برای ملاکین جزء و رعایاییکه از ترس غارت وحشیان و دزدان جرات زراعت نداشته چاره نمود جز آنکه خود را در پناه ملاکین صاحب قلاع گستر و حویشین را مصعب فرمان و تحت الحمايه آنان معرین شد و اصحاب برای ایشان زراعت سردازند و در موقع لزوم بزرگوار و در این ترتیب شخص تحت الحمايه رعیت واقعی ممالک و در قرار میگرفت این نوع از را سنیور^(۱) میگویند مردم نسبت به سنیور رعیت بودند و نسبت پادشاه رعیت غیر مستقیم بودند زیرا که صورت رعیت سنیور در صورت خود باید بتوسط سنیورها باشد مستقیم - شد در بی حکم قسمتهای مختلفه ممالکت یعنی دو کلاه^(۲) در سنیور^(۳) بر چون این حرف دیدند در جزیره حکومتی خود همان

دستور سنور هزارا پشه کردند و هر يك از ایشان مملکت کوچکی برای خود ترتیب دادند و چون از زمان شارل لوشو به بعد اعمال دولتی برب از پدر به پسر میرسید اقدار و سلطه دو کتا و کتیا نیز ازنی شد و قدرت عزل و نصب آنها نیز از پادشاه سلب گردید.
پدشاه دیگر بهیچوجه قدرت و نفوذ نداشت و فقط اسمانیت مسوره و دو کتا و کتیا متبوع میشد و تنه باین داخل بود که اراضی مزبوره را او بعنوان استفاده بعمل و ملاکین مزبوره گذاشته این نوع اراضی وا گذاشته را فیفا^(۱) یا فئودا^(۲) میگویند کسیکه اراضی را می گذاشت متبوع^(۳) و کسی که آنها می گرفت تابع^(۴) محسوب میشد.

جنگ آوران و کسانی که قبول تبعیت دیگر را میکردند جاو متبوع خود حاضر میشدند و قسم یاد میکردند که همه وقت نسبت به او خدمت گذار باشند و برای او جنگ کنند شخص متبوع اظهارات ایشانرا میپذیرفت و تابع و متبوع هر دو در گذراندن زندگی یکدیگر متحد میشدند رئیس متبوع جنگی تا بمراد خدمتگذار^(۵) و تبع خود و شخص تابع متبوع را سنور خویش میخواند.

چون هر سنور نسبت بسنور فوق خود تابع و نسبت بملاک جزء «رعیه» متبوع بود در آن واحد هم سنور بود و هم تابع و جمیع اراضی باین ترتیب حکم فیفا را حاصل میکرد: این نوع حکومترا که در قرون وسطی در غالب ممالک اروپا معمول و تقریباً شبیه است به ماوندالطوائفی بوده فئودالینه میگویند.

فروسیت و مبارزه

از زمان شارلمانی بعد اشخاصی آزاد شمرده میشدند که اهل سلاح و جنگ باشند کسانی که جنگ آوری و مبارزه نمیداستند جزء جامعه بحساب نمی آمدند .

از قرن نهم بعد رسم شده بود که جنگیهای قرون وسطی با اسب بجنگ زوند این نوع جنگیها را بهمین مناسبت شوالیه^(۱) یعنی سوار (فارس) میگفتند

شوالیهها برای جنگ قداره و نیزه و سپر و خود داشتند و چون خود بسائی نمی توانستند این همه اسلحه سنگین را با خود ببرند مستخدمی نیز همراه می بردند - در قرن نهم سواران طبقه مخصوصی شدند بطوریکه پسر یگفر شوالیه نارت شوالیه میشد و دخترش نیز بکسی جز شوالیه شوهر نمیکرد . همچنین کسی که پسر شوالیه نبود نمیتوانست لباس شوالیهها درآید .

شوالیهها تدریج برای خود حیثیت شرافت و نجابتی نیز قائل شدند و «لاخره کار را بجائی رساندند که علاوه بر انحصار حق آزاد بودن خویش را طبقه اصیل و صاحب شرافت جامعه خواندند و از قرن سیزدهم بعد کلمه شوالیه علاوه بر سوار بمعنی آزاده و شخص نجیب نیز استعمال میشد حتی مستخدمین شوالیهها هم خود را از اینجهت در ردیف ایشان شمار آوردند .

شوالیهها بروستاییان و دهقین هیچ فرقی نداشتند زیرا که مثل ایشان از خواندن و نوشتن و آداب لازمه امتیاز محروم بودند

۱ Chevalier

جز خوردن و شکار کردن و جنگیدن کاری نمی‌دانستند غالباً مردمی بی‌رحم و خون‌خوار و درنده‌خو محسوب میشدند و نسبت به مغلوبین و اسرا با کمال وحشیگری رفتار میکردند ولی با تمام این احوال از بعضی صفات بدویت و سادگی مثل شجاعت و غیرت و جوانمردی و مناعت محروم نبودند .

شوالیه‌ها چون خود را آزاد و شجاع و جوانمرد و صاحب‌عبرت و مناعت میدانستند فوق‌العاده باین مراتب خرد اهمیت میدادند بهمین جهت کسی جرأت نداشت یکی از آنها را انکار کند یا نسبت بیک نفر شوالیه نوهین یا بدگوئی نماید اگر چنین اتفاقی برای یلک‌شوالیه می‌افتاد بغیرت او برمیخورد و شوالیه مزبور پیش شوالیه‌های دیگر با شرافت محسوب میشد مگر آنکه انتقام خود را بکشد در صورتیکه دوشزر ملاک یا دوشزر شوالیه با یکدیگر اختلاف یا مرافعه حاصل میکردند برای آنکه از جنگ احتراز کنند محکمه از بعضی شوالیه‌های نواحی مجاور و اشخاص دیگر بجهت ختم دعوی تشکیل میداد لیکن شخص محکوم بجای آنکه بحکم محکمه راضی شود دست بکار جنگ میزد و مرافعه را دوباره تجدید مینمود در این قبل محاکم قضاة دوشوالیه را که مرافعه داشتند تن بتن بجنگ وامیداشتند و آنکه غلبه می‌کرد حق با او بود این قیل مبارزات تن بش را دوئل^(۱) میگویند .

ترتیب دوئل کم کم بمردم دیگر از قیل دهاقین و کسبه نیز سرایت کرد و پس از مسوخ شدن در محاکم برای ختم مسائل شرافتی معمول گردید کسیکه از دیگری ادعای شرافت میکرد او را بدوئل دعوت مینمود شخص غالب بعقیده خود شرف لکه دار شده خود را پس از مغلوب ساختن طرف نظیر میکرد و انتقام خود را از او میکشید .

سرف‌ها

سپورها بی ملاکین و شوالیه‌ها در قصرهای مستحکم سنگی منزل داشتند و چنانکه گفتیم جز بچک و اعمال و حیثیات دیگر مثل چک انداختن مردم برای تفریح و شکار و غیره نکاردیگر نمی‌پرداختند. تهیه لوازم همیشه و انجام کارهای زندگی بمهده غلامانی بود که آنها را سرف^(۱) می‌گفتند.

سرفها که از اولاد غلامان رومی بودند مثل ایشان ملک سپورها شمر می‌آمدند و می‌توانستند از زمینی که در آنجا ساکنند بمحل دیگر بروند سپور می‌توانست سرفهای خود را بزند و بفروشد و یا نامین دیگری واگذار نماید در صورتیکه یک سرف بین چند سپور مشترک شود باید اولاد او را تقسیم کنند تنها حتی که سرفها داشتند این بود که کسی می‌توانست زمین ایشانرا بگیرد چه حق زراعت آن ارضا مال خود ایشان بود ولی در عوض مالیت ثابتی بمالک می‌دادند علاوه باید بمیل سپور هر سری مبلغی مالیات شخصی باو بدهد و هر چند روزی را هم که سپور میخواهند مجاناً برای او کار کند این کار محانی را نگاری^(۲) می‌گویند.

قحطی‌های متوالی و دستبردهای متعدده راهزنها تدریج سرفها را ستوه آورد بعوریکه در قرن دوازدهم فشار بی‌پولی و مصی علی دیگر سپورها را محور کرد که قدری نسبت سرفها گذشت پیدا کرد و به آنها اجاره دهد که آزادی خود را بخرند یا اقلاً آنها را در ترتیب گرفتن مختار نماید باین ترتیب تدریج سرفها مبلغ مالیات شخصی را که سابقاً بمیل سپورها بود محدود کردند و مدت بکارپرا نیز تقلیل دادند حتی - انداره در حمل سلاح هم آزاد شدند

فصل پنجم

(تاریخ فرانسه)

چونکه در تاریخ دولت فرانک گفتیم پس از آنکه معالک شارلمانی بجزیه شد قسمت غربی نام فرانسوی غربی سهم شارل نواده شارلمانی گردید و این همان قسمت است که بعدها فرانسه شد .
شارل چون در مقابل هجوم وحشیان بکلی ضعیف و بی قدرت شده بود شخصی را که در (۱) نام داشت بحالو گیری رماها فرستاد او نیز در حالو گیری ایشان امتحانات خود داد لیکن غفلتاً تیری گرفتار و و کشته شد و پسرش اد (۲) بحکومت پاریس و حالو گیری رماها تعیین گردید (۱۸۶۸)

سلسله کاپسین ها

۹۸۷-۱۳۳۸ - اد در محاربات رماها شجاعتهای بسیار بحر حداد و مشهور شد و بالاخره هم در ۸۸۷ چون تحت سلطنت فرانسه بی صاحب شد پادشاهی انتخاب گردید ولی آریب زمان تا سال ۹۸۷ تابع و تحت آلت دست و مطمح نظر صحنان بود و اقتدار گردید و آنکه در این گیر و دارها باز یکس از کاروانزین پادشاهی رسید دیگر سلطنت بطور قطع از آنجا بدان خارج شده بحالواده کاپسین (۳) منتقل گشت مؤسسیب سلسله کاپسین شخصی بود موسوم به هولک و ملقب بکاپه (۴) که حد او نیز هولک نام داشته و نوادگان او از مدعیان سلطنت

بوده - این شخص در سال ۹۸۷ پادشاهی انتخاب شد و مؤسس سلسلهٔ معتبری گردید که از ۹۸۷ تا ۱۴۲۸ سلطنت فرانسه را در دست داشتند

❖ وقایع عمدهٔ دورهٔ سلطنت کاپسین ها ❖

در دورهٔ فؤدالینه پادشاه فرانسه هم مثل بکی از سنیورها مالک اراضی و قلاع مستحکمه و شهرهایی بود که از اجداد خود ارث برده بود - مجموع املاک شخصی پادشاه فرانسه از قسمت کوچکی از ولایت پاریس و ارشان تجاوز نمیکرد در صورتیکه در آن مملکت سنیور هایی بودند که املاکشان خیلی بیشتر از این وسعت داشت .

در این پادشاه دیگر مثل زمان شارلمانی بر تمام فرانسه تسلط بود حکم او را جز در املاک خود او در جای دیگر نمیخواندند و از مرده کسی بغیر از رعایای شخصی از او اطاعت نداشت بهمین جهت هوک کابه و جانشینان او تا یک قرن هیچوجه قدرتی نداشتند . از نوئی هفتم ۱۱۳۷-۱۱۸۰ قدرت پادشاه رو بافزایش گذاشت زیرا که پادشاه دختر بکی از دو کهای مغرب فرانسه را تزویج کرد و بوسیلهٔ این ازدواج اراضی دوک مزبور را که بارت بدخترش میرسید بر املاک خود افزود و از جهت وسعت اراضی اول ملاک فرانسه گردید اما چندی بعد زن خود را رها کرد و زن املاک خود را پس گرفته بکی از تابعین پادشاه فرانسه یعنی هانری پلاتازنه ^(۱) شوهر نمود و املاک این هانری پس از ازدواج هفت هشت برابر از املاک پادشاه زیادتر گردید و هانری مزبور چیزی طول نکشید که بنام هانری دوم پادشاهی انگلیس انتخاب شد .

۱ Henri Plantagenet

از موقع این انتخاب تا یکی دو قرن بعدین دو خانواده کاپسین و پلاتازنه رقابت و جنگ شروع شد و یک رشته جنگهای مفصلی اتفاق افتاد که بجزنگهای صدساله معروف است .

سلاطین معروف سلسله کاپسین سه نفر اند : فیلیپ اگوست (۱۱۸۰ - ۱۲۲۳) و سن لوئی (۱۲۲۶ - ۱۲۸۵) و فیلیپ لبل (۱۲۸۵ - ۱۳۱۴)

✽ فیلیپ اگوست ✽

در ۱۵ سالگی بسطنت رسید پادشاهی شجاع و عاقل و مدبر و فعال و صلح طلب بود هیچوقت بجزنگ نمی پرداخت مگر آنکه احتیاجی در آن بیند یا قعی در نظر گیرد و با این حال در مدت ۴۳ سال سلطنت خود دائماً با خانواده پلاتازنه در جنگ بود

پسر هانری پلاتازنه موسوم به ریشار شیر دل «بن عنوان که پدرش از تسلیم مقداری از املاک خود در فرانسه با امتناع کرده به فیلیپ پتاهنده شد فیلیپ هم او را بملاطفت پذیرفته بهانری اعلان جنگ نمود و او را در ۱۱۸۹ شکست داد هانری چون پس از این شکست دانست که پسر دیگرش ژان هم با فیلیپ و ریشار همدست است از غصه ناخوش شد و مرد بعد از وفات هانری سلطنت انگلیس بر ریشار شیر دل رسید ریشار در سال ۱۱۹۰ با فیلیپ اگوست ممأ برای جنگ حلبی با مسلمین عازم فلسطین گردیدند ایکن فیلیپ در سال بعد بفرانسه برگشت و قبل از عزیمت پیش ریشار قسم خورر که املاک او را در فرانسه مثل املاک شخصی خود حفظ کند و بش . و قیکه از جنگ مشرق بر میگشت در آلمان گرفتار شد فیلیپ اگوست بهانری بامپراطور آلمان داد

که ریشار را در حبس نگاهدارد و در همانحال باژان برادر ریشار اتحاد کرده او را پادشاهی انگلیس شناخت بشرط آنکه او از ایالت درماندی ~~صک~~ جزء املاک خانواده پلاتانه در فرانسه بود صرف نظر کند ژان نیز چنین کرد و پادشاهی شناخته شد

ریشار بالاخره در مقابل مبلغ گزافی از آلمان خلاص شد و خود را بعبابه بانگلیس رساند ژان از ترس فیلیپ را رها کرد و جنگ بین ریشار و فیلیپ در گرفت فیلیپ در مدت پنجسال صدمات بسیاری دید و شکست های چند خورد ولیکن عاقبت در سال ۱۱۹۹ طرفین اوساط پاپ مشترکاً مجبور شدند

چند هفته پس از منار ~~صک~~ ریشار کشته شد و ژان جانشین او گردید . فیلیپ از ژان جداً خواست که املاک خانواده پلاتانه را در فرانسه به پسر برادر ارشد خود واگذارد چون ژان ایا نمود فیلیپ او را بان عنوان که رعیت پادشاه فرانسه است بمحکمه سلطنتی فرانسه برای محاکمه طلبید ژان حاضر نشد قضاة هم او را خائن و مقصر و عاصی گفتند و فیلیپ حق دادند که بملاک او حمله کند فیلیپ نیز برودی درماندی و چند قسمت دیگر را تسخیر کرد و ژان در سال ۱۲۰۸ مجبور بصلح شد چون ژان قسمتی از املاک خود را از دست داد به ژان بی زمین ملقب گردید .

شش سال بعد ژان با چند نفر از سنیورها تابع پادشاه فرانسه و اهالی بواچی دیگر و اثر چهارم ^{۱۱} امپراطور آلمان اتحاد کرد و بفیلیپ اگوست حمله نمود جنگ متحدین و قشون فرانسه در ۱۲۱۳ در محل بووین ^(۲) واقع و فتح درخشانی . صیب فیلیپ گردید

فرانسویها فتح بووین را اول فتح ملی تاریخ خود میداند زیرا که این اول دفعه بود که پادشاه فرانسه با پادشاهان ممالک دیگر دیگر جنگیده و فتح کرده

جنگ بووین چنانکه خواهیم دید در تاریخ آلمان و انگلیس نیز تأثیر کثیفی کرده چه از طرفی در انگلیس مردم را بر ژان شویانده و از طرفی آن را در آلمان از تخت انداخته است

☆ سن لوئی ☆

پس از فیلیپ اگوست پسرش لوئی هشتم و بعد از او نواده اش لوئی نهم یا لوئی مقدس (سن لوئی) با هانری سوم پسر ژان پادشاه انگلیس بجنگ پرداخت و او را چندبار شکست دادند ولی جنگ ختم نشد تا آنکه در ۱۲۵۵ و قریباً سن لوئی از جنگ هفتم صلیبی مشرق برگشت بخيال اقطاع بین اولاد خود و خانواده سلطنتی انگلیس دوسنی و صلح برقرار کند و باینجهت در پاریس با هانری سوم معاهده بست و حاضر شد اراضی را که پدرش لوئی هشتم فتح کرده بود بهانری واگذار کرد و هانری هم اراضی را که فیلیپ اگوست فتح کرده رسماً جزء املاک پادشاه فرانسه بشناسد هانری قبول کرد و با سن لوئی را بفرشته صلح ماقب ساخت .

سن لوئی پادشاهی حلیم و صلح طلب و مقدس بود و تقریباً همان صفاتی را داشت که حضرت عیسی برای یسکندر عیسوی واقعی همین کرده بود غالباً بیادست مریض میرفت . بکارهای سخت و پست می پرداخت دست و پای گدایان را می شست بالاخره هم در ضمن ناخوشی نذر کرد که بجنگ مسلمین برود و چون شفا یافت نذر خود وفا نکرد ولی

چنانکه خواهیم دید از این سفر نتیجه نبرد و مغلوب و محبوس مسلمین شد عاقبت بزحمت خود را بفرانسه رسانده معاهده پاریس را منعقد کرد و بقیه عمر را بصلح و مسالمت گذراند تا آنکه در جنگ هشتم، صلیبی گرفتار طاعون شده جان سپرد .

☆ فیلیپ لیل ☆

فیلیپ لیل بر خلاف سن لوئی پادشاهی جنگجو بود و برای آنکه تمام فرانسه را در تحت یک حکومت آورد چند بار با سلاطین انگلیس و مخالفین دیگر جنگید و غالباً هم فاتح بود با پاپ اختلاف حاصل کرد و چون با او اجازه دخالت در امور داخلی فرانسه نداد او فیلیپ را تکفیر کرد . فیلیپ هم در سال ۱۳۰۳ پاپرا توقیف نمود و پس از مرگ او یکی از روحانیون فرانسه را مقام پاپی برقرار کرد .

فیلیپ در اصلاحات امور داخلی مملکت نیز قدمهایی برداشت . از یکطرف سنورها و نجباران را از جنگهای خصوصی که اسباب خرابی و ناامنی دائمی بود باز داشته و از طرف دیگر ترتیب مالیات مملکت را منظم نموده است .



فصل ششم

(تاریخ انگلیس)

سکنه اولیه انگلیس - انگلیس با وجود آنکه بواسطه دریا از قطعه اروپا یکی مجزی است باز از هجوم قبائل مهاجم محفوظ نمانده است .

در قرون قبل از میلاد جزیره بزرگ بریتانیا و ایرلند مورد هجوم یکی از دستجات آرینهای اروپائی یسی ساتها واقع شد و این هجوم کنندگان سلت که از گل آمده گائنها و ^(۱) برتنها ^(۲) بودند دسته دوم که اندکی بعد هجوم کردند دسته اول را بطرف شمال راندند (جزیره بریتانیا بنام این دسته اخیر است) فیصربردار معروف رومی در سرکومی این طوایف به جزایر انگلیس قشون کشیده است بعد از فیصربردار رومیها از دفع گائنها که بکوههای شمالی انگلیس پناه برده بودند عاجز شدند و بعد از آن هم پیشرفتی حاصل نکردند

هجوم انگلیسها و ساکسونها

پس از رفتن رومیها گائنها کوهستانی که در مقابل هجوم برتنها بکوهها پناهنده شده و از طرف رومیها به پیکت ^(۳) مودوم شده بودند بخيال تسخیر ممالک و ساکن خود افتادند و چون در مقابل برتنها قدرت کافی نداشتند از دوطایفه از ژرمنهای ماورای الب یعنی از انگلیها و ساکسونها کمک خواستند و این دوطایفه مقارن اواخر

1 Gaeles 2 Bretons 3 Pictes

قرن پنجم (درایم سلطنت کلوویس) تمام خاک انگیس یعنی قسمت مسطح و جلگه بریتانیا را تسخیر کردند و برای خود دولتی تشکیل دادند و سلت ها در مقابل ایشان بمرتفعات اسکانلند و گال پناه بردند این قسمت که ژرمنها در آن ساکن شدند سرزمین انگلها^(۱) موسوم گردید و در همین موقع دعای پاپ هم بدعوت وحشیان مزبور بدین مسیح برداختند و ایشان را به آئین عیسوی درآوردند .

✽ هجوم نورمانها و اهالی دانمارک ✽

دو قرن بعد اقارب همان وحشیانیکه با اسم نورمان بممالک شارلمانی هجوم برده بودند بنام اهالی دانمارک یادانوا^(۲) بانگیس هجوم کردند و قتل و غارت برداختند و بالاخره برای خود در نزدیکی نرهمبرت^(۳) مملکتی ترتیب دادند .

آنفرد کبیر پادشاه انگلیس و جانشینان او اگرچه مدت یکقرن جلو هجوم دانواها را گرفتند لیکن ایشان بار دیگر مقارن انتخاب هوا کاه بساخت فراتر به هجوم نزدیکتری برداختند بطوریکه ت مدتی سلطنت را از خانواده آنها منتزع کردند . تدو باره یکی از آن حوادث به ادوآرد بانگیس هجوم کرد و بار دیگر سلطنت را بدست آورد و ایدفعه تمام مشغول عمدت در باری و روحانرا نرمانها که اقوام مادری او میشدند داد این مسئله اسباب شکایت اعیان ساکسونی گردید و یکی از رؤسای ایشان پادشاه را به بیرون کردن نرمانها مجبور نمود و پس از او پسرش نامهارلد^(۴) تخت سلطنت را مالک گردید

✽ ویلیام فاتح ✽

چون هارلد بنخت سلطنت انگلیس جلوس کرد ویلیام با گبوم^(۱) دولت نرماندی که برادرزاده ادوارد بود با دعای آنکه جانشین حقیقی ادوارد است قیام نموده و در همراهی او قسم خورده پاپ هارلد را نکفیر کرد و سلطنت انگلیس را حق ویلیام دانست بهمین علت اهالی نواحی مجاور نرماندی برای اطاعت حکم پاپ و بعنوان جهاد داخل اردوی ویلیام شدند و او نیز بایشان وعده پادشاهی خوب از قبیل وا گذاشتن اراضی و تقسیم غنایم و غیره داد - در سال ۱۰۶۶ ویلیام ۱۳۰۰۰ سواره و ۵۴۰۰۰ پیاده های متحد ویلیام انگلیس عازم شد و چون هارلد هم برای جلوگیری از نروژی های متحد ویلیام که بانگلیس هجوم کرده بودند بطرف شمال رفته بود کسی نبود که از او جلوگیری کند ، ویلیام در محل هاستینگ^(۲) « اردوی هارلد که » فتح و فیروزی از جلو نروژیها بر میگشت مقابل شد و جنگ در گرفت پس از یکروز کشمکش سخت هارلد کشته شد و ساکسونها « هزیمت تمام متفرق گردیدند .

ویلیام بمدت از سه ماه تاجگذاری کرد و املاک شخصی خانواده سلطنتی را تصرف نمود سربازهای خود را بوضع فرانسه بشوالیه مدن ساخت و اراضی مفتوحه را بعنوان قیف برؤسای اشگری خود وا گذاشت و آنها را بهمان القاب کنت و باری^(۳) ملقب کرده مشغول روحانی رانز ساکسونها گرفته نرمانها داد

❦ خانواده پلاتازنه ❦

ویلیم در اواخر عمر دچار طغیان یکی از فرزندان خود شد که بکمک پادشاه فرانسه قیام کرده بود پادشاه در صدد کینه کشی از فراسه بود ولی از اسب نزمین خورده سخت مجروح شد و کمی بعد مرد .

بعد از ویلیم سه پسر او هیچکدام نتوانستند مالک تمام متصرفات پدر شود و بکفایت او حکومت کنند بهمین جهت اوضاع مختل شد - عقبیت دختر یکی از پسران او که برئیس خانواده پلاتازنه همی ژوفروا پلاتازنه^۱ شوهر کرده بود با یکی از نواده های دختری ویلیام بجزک پرداخت و ختم نزاع باین ترتیب شد که پسر ژوفروا یعنی هاری پادشاهی انگلیس شناخته شود و این همان هاری دوم است که ذکر او در تاریخ فراسه گذشت .

هاری دوم مؤسس سلسله پلاتازنه است او چنانکه دیدیم بواسطه ازنی که از پدر و مادر زن خود از دختر یکی از دو کهای معبر فراسه میورد مدت انگلیس و نصف فراسه بود - مدت طولانی سلطنت در ۱۱۵۴ - ۱۱۸۹ نزاع نااوثی هفتم و فیلپ اگوست پادشاهان فرسه و رفع شورش پسرانش ریشار شیر دل و ژان گذشته است .

چو شین او ریشار شیر دل (۱۱۸۹ - ۱۱۹۹) از پادشاهان شجاع و متهور و مشهور است مدت سلطنت این پادشاه هم يك نيمه پنجگهی صیدی مشرق گذشته ریمه دیگر در نزاع با فیلپ اگوست صرف شده است .

ترتیب مشروطیت انگلیس

چنانکه در تاریخ فرانسه دیدیم ژان برادر ریشار شیردل در جنگ با پادشاه آن مملکت ولایت برماندی و قسمتی دیگر از متصرفات خانواده پلاتازره را در فرانسه از دست داد و همین جهت به بی زمین مانع گردید بعد هم با پاپ اختلاف حاصل کرد و چون از طرف پاپ تکفیر شد قسم خورد که مسلمان شود ولی بعد برای بدست آوردن سلطنتی که از دست داده بود مجبور «طاعت و تنصیف» قسم گردید .

ژان در دوره دوم سلطنت طرف تعرض فیلیپ اگوست واقع واقع شد و شکستی مهم در ۱۲۱۳ محوود او و در ۱۲۱۴ در محلی درون «متحدین او وارد آمد» بیجهت در مقابل سیوره و روحانیین انگلیس ناچار شد شرایطی را که ایشان بعنوان تجدید حدود سلطنت پادشاه «و کرده بودند تصویب کند و اجرای آنها بقید قسم متعهد گردد فرمائیرا که ژان در سال ۱۲۱۵ تصدیق کرده فرمان کبیر^(۱) میگویند مواد عمده فرمان کبیر از اینقرار است :

۱ - پادشاه نمیتواند بدون رضایت شورای پادشاهی سلطنتی هیچ نوع مالیاتی بر عاید تحصیل کند این شوری مرکب خواهد بود از محکمها و کنتها و بارنهای که در هر دهمه چهل روز قبل پادشاه «باید ایشانرا دعوت کند» .

۲ - پادشاه نمیتواند بوسیله صاحبمندان «مامورین خود از هیچ یک از مملکتین چیزی بگیرد مگر آنکه قیمت آنها بصورتیکه خود مملکتین معین مینمایند سردازد» .

۳ - هیچیک از مردم را نمیتوان توقیف یا حبس کرد مگر موافق قوانین ممالک می .

۴ - برای اطمینان از اجرای تعهدات پادشاه باید ۲۵ نفر باین عنوان محافظ انتخاب شوند : اگر پادشاه تعهدات خود را نقض نماید دانهایی مزبور حق دارند قصرها و اراضی پادشاه را تا موقع حیران تصرف نمایند

این ترتیب فرجهای کبیر به انگلیس ۵ آزادی شخصی و انتظام داد و آن در آخر کار نقض قسم کرد و از کرده خود پشیمان شد بی سنورها و مقامات کردند و اگر مرگ ناگهانی او نبود ساطت از خانواده پلاناز به خرج میشد .

بعد از آن ساطت به پرسش هائری سوم رسید و او با آنکه زودتر بیشتر شبستگی داشت مردی ضعیف الفس بود - جماعتی از فرانسویان ضاع مهمت پرست را دور خود جمع کرد و بواسطه زر رستی ایشان و بدی سیاست خارجی خود همه وقت دچار فقر مالی بود و در هر سال شوری کبیر را برای تهیه پول دعوت می کرد بر شوری از سال ۱۳۳۹ بعد به پارلمنت^(۱) موسوم گردیده بود - در سال ۱۳۵۷ زراعت انگلیس خوب شد و قحطی بروز کرد سال ۱۳۶۵ ری زراعت را منعقد کرد سنورها بریاست سیمون دوونفر^(۲) اسبجه حاضر شدند و از هائری تصویب و تصدیق تعهدات جدیدی را عنوان تکمیل فرجهای کبیر درخواست کردند این تعهدات جدید بقوانین اساسی اکسفورد^(۳) موسوم شد .

بعوجب قوانین اکسفورد پارلمنت هر سال سه بار باید افتتاح شود

1 Parlement

2 Simon de Murefort

3 Statuta in Oxonia

وزرا را تعیین کند بمالیات و تقاضاهای شخصی پادشاه رأی و وزرا را مسئول خود قرار دهد یعنی ایشانرا مجبور کند که پس از عزل حساب خود را تصفیه نمایند - تمام حکام یعنی مامورین شاه را خود ولایات انتخاب کنند و در صورت بد رفتاری چهار قمر شوالیه شکایات را پارلمنت آورند .

در سال ۱۲۶۵ هائری سوم قوانین اکسفرده را تقض نمود سیمون اورا حبس کرد و پارلمنتی فوق العاده تشکیل داد ولی این بار اسقفها و بارانها را دعوت نمود در عوض عامه یعنی روستائیان و سکنه دهات را با انتخاب و کلا امرداد علاوه از هر ولایت کنت نشینی (۱) هم دو قمر شوالیه دعوت کرد مجتمع این شوالیه ها و وکلای عامه به مجلس عامه یا مجلس پست و مجتمع بارنها و اسقفها به مجلس اعیان (۲) یا مجلس عالی موسوم گردید و امروز هم چنانکه میدانیم پارلمنت انگلیس از این دو مجلس مرکب است سی سال بعد یعنی در عهد ادوارد اول (۱۲۹۵) ترتیب مجلس عامه بکلی منظم و انتخابات آن قانونی و مرتب گردید و عامه ملت از آن بعد توانستند بر وفق قانون در انتخاب مبعوثان شرکت کنند .

از ترتیب فوق معلوم میشود که اساس مشروطیت انگلیس دو چیز بیش نیست یکی فرمان کبیر ژان بی زمین و دیگری قوانین اکسفرده هاری سوم اجرای این فرمان و قوانین از قرون وسطی انگلیس را قبل از تمام ملل آزاد امروزی صاحب مشروطیت کرده و چنانکه خواهیم دید حکومت آن بعدها برای ملل دیگر سرمشق شده است .

۱ Comte ۲ این اعیان را با انگلیسی Lord [لرد] میگویند

فصل هفتم

امپراطوری آلمان

وضع آلمان قبل از امپراطوری

آلمان چنانکه دیدیم مثل فرانسه از تجزیه دولت شارلمانی نتیجه شده و پس از معاهده وردون فرانسوی غربی موسوم گردیده است .
اسم فرانسوی غربی چندان وقتی باقی نمانده زیرا که در عهد لوئی یسر شرق بژرمنی تبدیل گردیده و لوئی هم بهمین جهت به لوئی ژرمنی^(۱) ملقب شده است .

ژرمنی قدیم ، محدود بآلب ورن و آلپ و بوهم ، که قسمت عمده آن همین آلمان جنوبی امروزی است بواسطه وجود کوههای حصار مانند قسمت های طبیعی مجزی منقسم بوده و مثل یونان تشکیل نواحی جداگانه میداده که در هر يك قبیله از ژرمنها با آداب مخصوصی زیست میکردند .
۱ - آلمانیها ۲ - سوابها^(۲)
۳ - اهای «ویر»^(۳) ۴ - در اصراف آلپ و داوب و هم ۵ - فرانکنی^(۴)
۶ - در مرکز ۷ - ساکسونها ۸ - در شمال تا حوالی دریا

فرانکنی چنانکه دیدیم از زمان کلوویس تا عهد شارلمانی ژرمنی را بتدریج فتح کرده و منفین عیسوی هم مقارن همان اوقات سکه بت پرست آسز زمین را^(۵) که آئین مسیح آوردند بطوریکه پس از شارلمانی ژرمنی مصیح فرانکنی بود و مردم آن پیرو کیش عیسوی بشمار میامدند

1 Louise germanique 2 Savaun 3 Bavar 4 Franconie 5 Ases

ژرمنی د عهد شارمانی بچهاردوشه یعنی بچهار ناحیه دولت نشین
منقسم بود از ایقرار :

۱ - دوشه سوآب ۲ - دوشه ناویر ۳ - دوشه فرانکی
۴ - دوشه ساکس

سلطت آلمان تا ۹۹۱ در دست خانواده کارلووثرین یعنی اولاد
ژرمنی قرار داشت چون در این سال طفلی از نواده های لوئی سلطت
رسید دو کها و اسقفها در امر تاج و تخت دعوات کردند بالاخره
سلطت انتخابی شد و فرزندان هیچیک از سلاطین جزء نتوانستند و نه
مالک تاج و تخت شوند بهمین علت سلطت آلمان غالباً در دست امرای
ساکسون و فرانکی و سوآب میگشت و مملکت روز بروز رو به ضعف
و هرج و مرج میرفت تا آنجا که بکلی مرکزیت رخت بر بست و آلمانرا
مدتها در حال تجزیه و عدم مرکزیت نگاهداشت

دوات ژرمنی مثل دوات فرانسه کمی پس از تشکیل دچور
محمود و حشیان گردید از یکطرف اهالی دامارک از شمال از طرفی
دیگر چکها از سمت بوهم بر آن حمله کردند یکن از همه خطر کثر
مجارها یا هنگرواها بودند که در جاگه هنگری قرار داشتند و مل
آه و آوارها از آسیا آمده بودند .

سلسله ساکسون و اتن کیر

دوات ژرمنی در مقبل این م جمین جز قبون حراجگذاری و
دادن رخ چاره نداشت بهمین جهت تا سال ۹۶۹ آلمانها هر سال و مانی
بمجارهای مهاجم خراج میدادند .

در سن ۹۱۹ دوک ولایت ساکس که هاری نام داشت سلطت

شعبه شد و او مردی فعال و کاری بود دوستایانرا با اجتماع در شهرها
ورداد - برای مرکز عملیات جنگی قلاع مستحکمه و متعدده در
زرمنی ساخت شوالیه های آلمانی را تحت نظم آورد و قشونی کار آمد
به دید مجارها را در ۱۳۳۹ شکست سختی داد ولی در هوز جنگیان
زبور قدرتی داشتند.

اهزام کلی مجارها کارپس هانری یعنی اتن کبیر است که
در ۱۳۵۹ کلی دست ایشانرا از زرمنی کوتاه کرده و راه هجوم آینده
را نیز بر آنها سد نموده است - اتن کبیر (۱۳۶۹-۱۳۷۳) شوالیه شجاع
بود و زور بود مدب سلطنت خود را دقیقه آرام نشست با حکم
دعوت مشغول بود با مگردش در ممالک خود - زرمنی را که در
نتیجه هجوم مجارها تقسیمات زیاد مجزی شده بود موقتاً در تحت
تحت حکومت آورد ایتالیایی شمایی را که بعد از او تر متازع فیه بود نسخیر
کرد و تاج آهنین سلطنت صادر را بر سر گذاشته بر مرفت و از باب
سد شرعی تمام امور امور گرفت (۱۳۶۳) دولت زرمنی از این تاریخ
وسوم شد دولت مقدس رومی و زرمسی و رسم و ترتیب اداره آن
تا ۱۸۰۵ قی بود

در ۱۳۶۳ بعد امپراتوران آلمانی سه تاج بر سر میگذاشتند اول
تاج قره در اکتشافش بعنوان سلطنت زرمنی دوم تاج آهنین امپراتوری
عنوان سلطنت ایمن سوم تاج صلابی در عنوان امپراتوری و در صورتی
امپراتور ساخته میشد که در آمده تاج احیر را نیز بر سر گذارند
در آخر سلطنت اتن پاپ را در دوازدهم برسد او تحریکات مشغول شد
تا اینکه آمده و پاپ را مغزول کرده دیگر را بجای او نصب کرد - این

عمل اتن اول قدمی است که امپراطور ها در راه مطیع ساختن
بها برداشته اند.

د سلسله فرانکنی

پس از سال بعد ساختن از خانواده اتن خارج شده یکی از
ویریه رسید و کمی بعد هم قبیله فرانکنی تعلق یافت این قبیله سلسله
تشکیل داده اند که مدت یک قرن ۱۰۲۴-۱۱۲۵ طول کشیده
و مشهور ترین پادشاه آن هاری چهارم ۱۰۵۶-۱۱۰۶ است
که تقریباً از همان اوان تحکیمات بر سر اتخاذ مذهب
گرگوار هفت^(۱) نزاع پیدا کرد و کار نزاع بحالت مهمی بین
سرداران او و پاپ کشید که در تاریخ قرون وسطی اهمیت زیاد
دارد. نتیجه این جنگها و منازعات بالاخره آن شد که هاری برای
جلب رضای پاپ و استغفار از کرده های خود در سال ۱۰۷۷ از چوبی
بمقر اقامت او یعنی کانوسا^(۲) آمد و در زمستان انواع مشقت و سختی
تحمل کرد تا حشیده شد و مجدداً به امپراطوری رسید. برای هاری
و پاپ از برای اشراف آمان که منصرف قدرت اساساً فرانکنی
بودند موقع حوی تهیه نمود همین جهت کشمکش بین ایشان و
فرانکنی ها شروع شد تا بالاخره همان منازعات در سال ۱۱۲۵ در
زمان هاری پنجم سره ری چهارم سلسله فرانکنی را منقرض کرده
ند. داشت قلوب کامل آنها و روحانیین و محبت سلاطین و ش
که وقایع عمده تاریخ قرون وسطی را تشکیل میدهد در ذمه او
سلسله ها ظهور رسید و معروف ترین بهای مقرر سه فرد :

گرگوار هفته - ایوسن سوه و بیفاس هشتم^(۱)

بدر سلسله هوهنشتوفن^(۲) ۱۱۳۷ - ۱۲۰۰ ❖

بعد از هنری پنجم امپراطوری آلمان یکی از امرای ساحتس رسید که تا ۱۱۳۷ سلطنت کرده چون امیر هنرور وفات یافت دوفر بدعی جانشینی او برخاستد یکی هنری ولف^(۳) از اهالی «ویر دیگر» کنراد^(۴) از اهالی سواب و از خانواده هوهنشتوفن که با لقب دونه و ایلیکن^(۵) ملقب بود بالاخره کنراد امپراطوری انتخاب شد و پس از سلسله فرانکی امپراطوری آلمان بخواده سواب یعنی سلسله هوهنشتوفن که اولاد او باشند رسید یکن هنری ولف هنوز از ادعای خود دست برنداشته و در مخالفت بهی بود . نزاع بین طرفداران ولف و کنراد دونه و ایلیکن با ایتالیا معکس شد و مردم آنجا و آلمان را بدو دسته بزرگ منقسم کرد : طرفداران امپراطور را مردم و ایلیکن ها یا ژیلین ها^(۶) و طرفداران ولف را که با هم جزه ایشان بود با عبارتة آجری طرفداران پاپ را ولف ها گفته^(۷) میکنند نزاع بین این دو دسته مدتها در ایتالیا دوام داشت

❖ فردریک ریش قرمز ۱۱۵۲ - ۱۱۹۰ ❖

جاشن کنراد برادر زاده او فردریک اول است که مدسبت موها و ریش دراز خرمسائی ریش قرمز^(۸) ملقب شده و او یکی از امپراطوران زرت و زرتک و محبوب آلمان و در حقیقت شویبه و پیاوان نه آوری بوده که در راه احیای قدرت

1. Romice 2. Hohenst
 3. Welfen 4. Conrad
 5. Welfen 6. G. 7. Welfen

ساختنی آلمان و بسط نفوذ خود خیالی زحمت کشیده است .
فردریک پس از انتخاب باامپراطوری عزم ایتالیا شد که تاج
امپراطوری روم را بر سر گذارد لیکن ایندفعه که مثل سابق آلمان
نبود زیرا که شهر های ایتالیا غالباً بواسطه داشتن تجارب و صنعت و
ثروت عاجزده هر يك برای خود جمهوری تشکیل داده بودند و از
خود قشون چریکی داشتند مخصوصاً اهالی رم مثل دوره قدیم روم
جمهوریتی برای خود درست کرده و سنی رومی را تشکیل نموده بودند
و روی بیرقهای خود شعار جمهوری روم قدیم یعنی S.P.Q.R. را و
مات روم را نوشته بودند .

وقتی که فردریک بره نزدیک شد ۱۱۵۴ م یکی از نمایندگان
پیش او آمده گفت ما حاضریم بنام مات روم تاج امپراطوری را تقدیم
کنیم لیکن امپراطور باید قول دهد که مراسم قدیمه را حفظ کند .
فردریک گفت امپراطوری را که شما امروز میخواهید بمن ببخشید
اجداد من در خیالی پیش آرا بدست آورده اند من قانوناً مالک آن
هستم و بازوی من نمانده زور هر گول است هر کس جرات دارد
آنها از من بگیرد پیش آید .

فردریک وارد رم شد و تحکداری کرد ولی چون اهالی روم
اساحه داشتند مجبور شد «ایشان بچنگد و عده را بقتل رساند - چهار
سال بعد پادشاه مزبور باامپاردی آمد و جمهوریهای کوچک ایتالی
شمالی را از میان برداشته خود را جانشین قانونی امپراطوران قدیمه معرفی
نمود ولی وقتی که بالمان برگشت میلان شوریده فردریک هم مراجعت
کرده در ۱۱۶۳ آنشهر را ویران نمود . باب الکساندر سوم از طرف
«زد مختانته امپاردی اتحادیه بنام اتحادیه امپاردی بر ضد امپراطور

تشکیل داد این اتحادیه قنون فردریک را دوباره شکست دادند و اندکی بعد میلان را تسخیر کرده شهر جدیدی هم بافتخار الکساندر بناه آکسادی : درامباردی ساختند .

فردریک پس از شکست در سال ۱۱۷۶ مجبور به صاچ شد و قبول کرد که جمهوریهای کوچک ایطایا در امور داخلی از قبیل ضربسکه و داشتن قنون ، اداره حکومت آزاد باشند بهمین نظر عنوان پادشاه ایطایا برای امیر اطوران آلمان دیگر چندان معنی نداشت . فردریک اگرچه در ایطایا در آخر کار شکست خورد لیکن در آلمان به پیشرفتهای خوب نائل شد هائری و امرا را محکوم و مطیع و بعد از آلمان بعید کرد روس و ساکس و اراضی او را تصرف نمود دزدان راهزن را مقهور ساخت راهها امن و آلمان را قرین آسایش و آرامی کرد و بهمین جهت پادشاه محبوب آلمان شد و از همین نظر بود که آلمانها مدتها پس از آنکه خبر عرقشدن او را در رودخانه قزل ابرهائی آسیای صغیر در جانب موصل صربیه شنیدند (در ۱۱۹۰) باز مردن او را باور نمیگردند .

پیر فردریک دوم

۱۲۱۸ - ۱۲۵۰ - سر فردریک اول هائری ششم نام داشت این شخص تقریباً تا آخر عمر در دست گرفتار کشمکش بود چون دولت کرد پس چهره در سال ۱۲۱۸ فردریک درت هالک تاج و تخت سیسیل شد ایکن در آلمان سلطنت او را تصدیق نکردند جماعتی عمومی او را سلطنت بردارند و حمله عتی هم یکی از اعضای خانواده ولف که در آن موسوم بود امرا صور خوانند پاب سلطنت ائن را تصدیق کرد و او هم ائن چهاریم امرا اطور شد .

چندی بعد پاپ از اتن رنجید و او را تکفیر ~~کرد~~ و فردریک جوان پادشاه سیسیل را با امپراطوری آلمان پذیرفت - اتن چهارم پاپ از تکفیر پاپ و شکست از فیلیپ آگوست در محل نوبین مجبور شد از سلطنت کناره کند و امپراطور را بنواذه فردریک ریش قرمز یعنی فردریک دوم واگذار کرد .

فردریک دوم یکی از بهترین پادشاهان اروپا در قرون وسطی است زیرا که برخلاف تمام حکمرانیان آن دوره مردی تربیت شده و تعظیم یافته بوده و ذوق غربی بی علم و آثار تمدنی داشته در هر او همیشه محل اجتماع علما و فضلاء یهود و عرب بوده و پادشاه غالباً به ایشان شور میکرده و توسط آنها بترجمه کتب میرداخته - نسبت بمنه ب کسی کاری نداشته است مخصوصاً بمسلمانها محبت زیادی اظهار می کرده چنانکه برای ایشان درس سیل مسجدی ساخته و حکم داده است پس از وفات کتیبه قبر او را نیز به عربی نویسد .

قبل از آنکه پاپ امپراطوری او را تصدیق کند فردریک متعهد شد که بچنگ صابی بامسالمین به آسید رود و سلطنت دو سیسیل را به پسر خود واگذار نماید و پاپ قیام او باشد .

فردریک پس از استقرار بتخت امپراطوری چون نسبت بمسالمین محبت داشت بچنگ ایشان نرفت و سلطنت دو سیسیل را هم ره نکرد و همین جهت بین او و پاپ نزاع در گرفت و این نزاع دوام ~~کرد~~ تا فردریک مرد و پسرش کنراد سلطنت رسید .

✽ فترت کبیر و هرج و مرج در آلمان ✽

پس از وفات فردریک دوم پاپ سلطنت پسرش کنراد را ~~که~~

اولاد اقمی می‌نماید تصدیق کند تصدیق نکرد و طرف جماعتی را گرفت
که یکی از امرای آلمان را میخواستند امیراضور کند بالاخره نزاع
بین دو مدعی در گرفت و عاقبت کار بجائی کشید که استغفاها و
امرا تحت امیراضوری را سحرص فروش در آوردند و در نتیجه
پس دوره ۲۳ ساله در تاریخ آلمان بسم دوره قرون گیر پیش می‌آید
در مدت قرون گیر هرج و مرج قوت یافت . امرا و شوالیه ها
و استغفا هریک برای خود تشکیل مملکتی دادند و استقلالی پیدا
کردند بطوریکه آلمان بچهار صد مملکت منقسم شد و همین عات
فرانسویان در آوقت دیگر آن مملکت را آلمان نمی‌گفتند بلکه
همه وقت آنرا بقیفه جمع آلمانها یاد میکردند .



فصل هشتم

(جنگهای صلیبی مشرق)

❖ علل جنگهای صلیبی ❖

مقصود از جنگهای صلیبی بگرفته جنگهایی است که عیسویان اروپا در قرن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم میلادی برای گرفتن بیت المقدس و بیرون آوردن از چنگ مسلمین با مسلمانان مشرق کرده اند چون هر يك از عیسویانکه باین جنگها میآمدند شكلی صلیبی از پارچه های قرمز روی دوش میدوختند خود ایشان بعلیون^۱ و جنگهای ایشان با مسلمانان بچنگهای صلیبی^۲ معروف شده است در جنگهای صلیبی مخصوصاً در جنگهای اولیه آن عموم عیسویان از ایتالیایی و آلمانی و فرانسوی و غیره دخالت داشتند وهمه بدون تشخیص ملیت ناه عیسوی بودن بحك میرفتند ولیکن همه جهت در تمام جنگها ناشنای جنگ ششم رتبه مقدم از آن فرانسویان بود . از زمانیکه مسلمین بیت المقدس را فتح کرده بودند تا اواخر قرن یازدهم میلادی برای رفت و آمد عیسویان وزوار ایشان بان شهر گرفت و گیری بود . مسلمین همه وقت قسمتی را صكه بعقیده عیسویان مقبره حضرت عیسی آنجاست محترم میداشتند حتی چنانکه دیده ایم هرون الرشید وقتی کلیدهای آنرا برای شارلمانی باروپا فرستاد .

زمانیکه ترکان سلجوقی در ایران و آسیای صغیر استیلا یافتند و

^۱ Les Croisades

^۲ Les Croisades

سلسله های چندی تشکیل دادند. عدّه از ایشان که بسلاجقه روم یا سلاجقه آسیای صغیر معروفند مقداری از اراضی روم شرقی را در آسیای صغیر تسخیر کردند و حتی نزدیکی قسطنطنیه نیز رسیدند و امپراطور آرا طرف تهدید قرار دادند .

در سال ۱۰۷۸ میلادی (۴۷۱ هجری) سلاجقه بیت المقدس را گرفتند و برخلاف مسلمین سابق به آزار و اذیت عیسویان پرداختند و کم کم کار را بجائی رساندند که راه زیارت را نیز برایشان سد کردند و مانع آمدن آنها به بیت المقدس شدند . چون عیسویان عقیده داشتند که بیت المقدس در بآسمان است و مردن بر او حضرت عیسی اسافرا در بهشت صاحب مقامی مشخص خواهد کرد از این حرکت ترکان سخت متام و خشمناک شدند و تشویق و ترغیب روحانیین و ملغین عیسوی عزم گرفتند آشر مقدس از دست مسلمانان گردیدند اگر چه عات عدّه جنگهای صلیبی همان جاوگیری ترکها از زوار عیسوی و احد عیسویان در استخلاص بیت المقدس بود ولی بعضی علل و اسباب دیگر نیز در توسعه دامنه آن دخالت کرده : چون در اروپا شوالیه ها و سورها جز حدیث و رد و خورد کاری نداشتند و قبیله که قصه جنگی صلیبی پیش آمد برای آنکه اضر شجاعت و هرمانی کرده باشد عره مشرق شدند و عدّه از ایشان هم نامید تحصیل ثروت مهم بزحیز اسلامی توجه کردند مخصوصاً روستائیان و عامه چون از فشار سوره و نسگی معیشت بحال آمده بودند برای بیجا خویش و تره حل راه مشرق را شکل مهاجرت پیش گرفتند و از این جماعت گذشته سیوره هم برای اینکه اراضی وسیع جدیدی جهت حکمرانی افتاده خود تحصیل کند و راه تازه برای بسط اقتدار خویش تهیه

تمامند عازم مشرق شدند و باین خیال در جنگهای صلیبی دخالت کردند

☆ هشت جنگ صلیبی ☆

جنگ هائی ~~صکته~~ عیسویان با مسلمانین مشرق کرده اند بمی جنگ های صلیبی هشت جنگ است در جنگ اول و چهارم هیچیک از سلاطین اروپا دخالت نداشتند فقط سیورها بودند ~~صکته~~ و صلیبیون فرماندهی میکردند شش جنگ دیگر از طرف پادشاهان و ملکه مخالفت اروپا شروع شده و همین نظر جنگهای دوتی حساب میشود .

جنگ اول از ۱۰۹۶ - ۱۰۹۹ م . مطابق ۴۹۳ - ۴۹۵ ه .

چنانکه گفته از طرف رعایای عیسوی غلبه و به تشویق و موافقت با اورین دوم^(۱) شروع شده و بالأحره فتح بیت المقدس و تشکیل دولتی فرانسوی از طرف عیسویان در فلسطین حتم گردیده است

جنگ دوم ۱ از ۱۱۴۷ - ۱۱۴۹ م . مطابق ۵۴۲ - ۵۴۴ ه .

از طرف اونی هشتم پادشاه فرانسه و کیراد سوم^(۲) ابراهیم آمل بری کمک رساندن فرانسویان فلسطین اتمام شده لیکن چنانکه گفته شد در مقابل شجاعتهای نور الدین زنکی که از اتکان موصی است به نتیجه نرسیده بلکه در ۱۱۴۹ م . - ۵۴۴ ه . دچار شکست سختی گردیده و اندکی بعد ساضان صلاح الدین اونی تمام متصرفات آسیائی عیسویان و بیت المقدس را تسخیر و دولت عیسوی فلسطین را منقرض کرده در مقابل خیال دور و دراز عیسویان سه محکمی ایجاد نموده است .

جنگ سوم ۱ ۱۱۸۹ - ۱۱۹۲ م . مطابق ۵۸۵ - ۵۸۸ ه . را

1. Urban II 2. Conrad III

را فردريك ريش قرمز و فيليب اگوست و ريشار شيردل شروع
سكزده اند براي آنكه بيت المقدس را از دست صلاح الدين ابوي
بگيرند و انتقام عيسويانرا از او بگشند - فردريك در نهر قزل ايرماق
غرق شد و ايشار و فيليب اگوست هم اگر چه عسكارا گرفتند ليكن
بفتح بيت المقدس قادر نيامدند .

جنگ چهارم ۱۲۰۲ - ۱۲۰۴ م . مطابق ۵۹۹ - ۶۰۱ ه .
را سيوردهای فرانسه و اهالی ونيز شروع کرده و بکلی راهی خلاف
راه صايبيون به جنگ اون پيموده اند يعنی بجای حمله بمصر و فلسطين
اصططبه هجوم سكزده و دوات روم شرقی را موقتاً از ميان
برداشته اند و بجای آن دولتی لاتینی تأسيس کرده

جنگ پنجم ۱۴۱۷ - ۱۴۲۱ م . مطابق ۶۱۴ - ۶۱۸ ه .
جنگ پادشاه مجارستان و يکی از امراي فرانسه است با يونيان مصر .
در اين جنگ بزرگ شرفی نصيب عيسويان شد و يونيان بحونی مصر را
دست کردند .

جنگ ششم ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ م . مطابق ۶۲۶ - ۶۲۷ ه .
حقيقتاً جنگ بين ملکه سفيست که فردريك دوم براي رفع تكفير
باز خود مشرق کرده و همسامين از در صلاح در آمده و در نتيجه
هم چو بری عيسويان اجاره زيارت بيت المقدس را گرفته است .

جنگ هفتم ۱۲۴۸ - ۱۲۵۴ م . مطابق ۶۴۶ - ۶۵۲ ه .
جنگ هشتم ۱۲۷۰ م . مطابق ۶۶۹ ه . جنگهای لوئی نهم
با سن لوئی است با مسلمانين افريقا در جنگ هفتم سن لوئی و عده
زيادی از شوانيه های همراه او اسير شده و بالاخره به دادن مبلغ

گزافی پول ورد کردن ندر دیاط بمسلمین مصر خلاصی یافته اند .
در جنگ هشتم سن لوئی به تونس حمله برده لیکن دچار طاعون شده
و در پایان همان مرض زندگانی را وداع کرده است . جنگهای
صلیبی مشرق بمرک سن لوئی ختم میشود .

در میان جنگ های صلیبی مصر تاریخ اروپا دو جنگ اول و
چهارم اهمیت خاصی دارد

جنگ اول

جنگ اول که در نتیجه سوق عیسویان زیرب ست المقدس و
برای استخلاص آن از جنگ مسلمان شروع شده عیسویان را متنبی
آرزوی ایشان که فتح اورشلیم باشد رسانده و بتشکیل دومی بدعوت
لاتینی بیت المقدس موفق کرده است

در سال ۱۰۹۵ پاپ اوربن دوم بدریگی از ملاد فرانسه شورائی
از عیسویان تشکیل داد و در خاتمه جاسه بحق غنائی کرد و مقامی
را که از طرف ترکان آسیای صغیر بمسویان وارد مامد بیان وعیسویان
را بحک بامسلمان دعوت نمود خود او نیز در مرکز و جنوب فرانسه
بدعوت مردم پرداخت و تمام اسقفها را بترقیب عامه امر داد روحانیین
فرانسه غالباً با اجرای دستور پاپ شروع کردند هر یک در حوزه های
اقتدار خود دستجاتی از صلیبیون را برای جهاد حاضر نمودند و یکی
از معتبرترین وجدی ترین این روحانیون شخص پیرارمیت^{۱)} بود -
در نتیجه موعظه این روحانیین از فرانسه قریب ۴۰۰۰۰۰۰ نفر
۴۰۰۰۰۰ زائر و مجاهد از جوانان و پیرمردان زرومرد از شطرن

۱. Pierre l'ermite

گذشته وارد آن شدید و از آلمانها و مجارها و سربها و بلهراها و یونانیها نیز در ضمن راه عدهٔ بایشان پیوستند تا بالاخره پس از زحمات و مشقات بسیار قسطنطنیه رسیدند .

امراضور روم شرقی از ترس آنها را بزودی باسیا فرستاد و ترکان آسیای صغیر همه را کشتند . در همین موقع پاپ در اروپا از عیسویان اردوئی فراهم ساخت و سرگردگی چند نفر از امرا باسیا فرستاد اردوئی مزبور که از تمام مال عیسوی اردوها مرکب بودند بفسطنطنیه و رشتند . امراضور روم شرقی از ترس آنکه پادا آبادی و بیروت قسطنطنیه بطر ایشانرا جاب کند بزودی عدهٔ از ساهیان خود را ایشان همراه کرد و باین شرط که صلیبون پس از تسخیر بلاد آسیای صغیر آن را بدو ات روم شرقی واگذارند ایشانرا باسیا فرستاد

عیسویان در تحمل مصائب بيشمار از قبل تحمل قیحطی و خوردن گوشت حیوانات و نرسن و تنگی و تاب شدن بالآخره در ۱۰۹۹ دور شامیه رسیدند در صورتیکه پس از ۴۰۰۰۰ نفر از ایشان باقی نمانده بود و بینه که قریب ۶۰۰۰۰۰ نفر میشدند از قسطنطنیه تا بیت المقدس تاب گورده بودند

بعد از فتح اورشام عیسویان دولت لاتینی بیت المقدس را تاسیس کردند و آنجا صاحبان را بیکدی از امرای شجاع خود موسوم به گدافروا دیویون کردند و در خراباس شام و اطراف کیه و اردن هم سه امرب شین عسوی درست کردند ابتدا بامساحین بوحشیگری تمام رفتار کردند مکن لآخره ایشان مجاورت و مانوس شدند .

یکدسته هم شواهد همی بیت المقدس بامسواران مهمان بواز^(۱)

۱. Codex Vaticanus ۱۱۰۱۰

یکدسته حافظین معبد مقدس^(۱) و یکدسته از سواران ژرمنی بنام سواران نوتن^(۲) دسته اول مأمور پذیرائی و سرپرستی زوار و دسته دوم سواران ساخلو بیت المقدس و دسته سوم سواران جنگی بودند. دولت لاتینی بیت المقدس را چنانکه دیدیم در سال ۱۱۸۷ صلاح الدین ایوبی منقرض کرد و بلاد شام و فلسطین منجمه خود اورشلیم را از چنگ عیسویان بیرون آورد.

✽ جنگ سوم و چهارم ✽

پس از انقراض دولت لاتینی بیت المقدس فردی بنام ریش فرمز امپراطور آلمان و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه و ریشار شیردل پادشاه انگلیس عزم مشرق شدند فردریک زودتر آمد و ابتدا در محل قونیه ترکان را شکست داده از تروس گذشت ایکن در یکی از شعب قزل ایرماق غرق گردید و قشونش به اردوی ریشار و فیلیپ پیوستند فیلیپ و ریشار پس از فتح جزیره قبرس بمحاصره عکا پرداختند و یکسال تمام آنرا محاصره کردند ایکن در مقابل دفع مردانه صلاح الدین کاری از پس نبردند تا عقبست پس از یکسال محافظین مسلمان قلعه انطاکیه از گرسنگی از پا درآمدند و انطاکیه تسخیر شد. فیلیپ اگوست چنانکه در تاریخ فرانسه دیدیم بزودی فرانسه برگشت ایکن ریشار دو سال در فلسطین ماند و « قهرمان هم نبرد خود صلاح الدین دست و پنجه ها نرم کرد ولی با تمام شجاعتی که روز داد بتسخیر بیت المقدس قادر نیامد و بالاخره دولت لاتینی بیت المقدس

1. Templers

2. Chevaliers Teutoniques

در نتیجه جنگ سوم صلیبی منحصراً باراضی فنیقیه قدیم با پایتختی حکاننجسال بعد از مراجعت ریشارپاپ اینوسان سوم بتهیه مقدمات جنگ صلیبی چهارم پرداخت لیکن در نیمه جاریه چون پادشاهان فرانسه و انگلیس سرگرم جنگ با یکدیگر بودند در جنگ صلیبی دخالت نکردند

صلیبیون ابتدا خیال حمله بمصر را داشتند ولی چون مالک کشتی نبودند بهالی و بیزنوسل شدند و ایشان با گرفتن مبلغی پول پیشکی بردن آنها را قبول کردند .

در موقعی که صلیبیون عزم حرکت بودند پسریکی از امپراطوران روم شرقی که پدرش را از امپراطوری طمع کرده بود بدید ایشان را بکج کردن راه و آمدن بقسطنطیه وادار نمود و وعده داد که در صورت همراهی با پدرش در پس گرفتن سلطنت با ایشان مبلغی پول و مقداری کمک بدهد صلیبیون هم قبول کردند و راه قسطنطیه را پیش گرفتند .

پس از ورود صلیبیون بقسطنطیه بن امپراطور وفرماندهان عیسوی از طرفی و اوس و ویهای روم شرقی و لائها از طرف دیگر نزاع در گرفت صلیبیون قسطنطیه را تسخیر و غارت کردند و امپراطوری روم شرقی را منقرض نمودند .

لایها پس از اتراس امپراطوری روم شرقی کت ولایت فلاندر^۱ از ولایت شمال شرقی فرانسه (را که بدوین^۲ نام داشت سلطنت روم شرقی و دوات لائسی قسطنطیه که خود تشکیل داده بودند برقرار کردند و ولایت دیگر با کارا هم نامرای لائسی دیگر سردند و قریب بیست قرن در آنجا حکومت کردند تا آخره در

1 Flandre

2 Budoir

۱۲۶۱ یکی از امپراطوران همان خاندان قدیم روم شرقی که پس از آمدن لاتنها پایتخت خود را باسیای صغیر برده بودند قسطنطیه را فتح و دولت لاتینی آنرا منقرض ساخت .

✽ نتایج عمده جنگهای صلیبی مشرق

در صورت ظاهر نتایج نتیجه عمده که از جنگهای صلیبی مشرق عاید عیسویان شد همان دو دولت لاتینی بیت المقدس و قسطنطیه است که چندان زمانی هم طول نکشیده و بزودی از میان رفته است و جنگهای مزبور باطناً اروپائیان را نتایجی رسانده است که اهمیت و عظمت آن مراتب بیشتر از اهمیت دو دولت فوق الذکر است .

در همان مدتی که بیت المقدس و بلاد دیگر شام و فلسطین در تصرف عیسویان بود هر سال از ممالک محتلقه اروپا دستجات زیاد از مردم نومی آن ممالک بزیارت باسیا میامدند و با مسلمانین حاطه و آمیزش میکردند و درین ضمن سی چیزها میدیدند و میاموختند که در اروپا بطیر آن بنظر نمیرسید .

برای نقل و انتقال کشتیهای تجارتنی بنادر جنوبی ایتالیا و فرانسه مخصوصاً بلاد مارسی و نیزورژن و سائل عمده بود و چون این رفت و آمد بین بنادر شمالی مدیترانه و شرقی آن مدت یکقرن دوام داشت کار تجارت را نیز در این مدت کفایت میکرد مشرق زمین امنه و محصولات و مصوعب بسیاری داشت که در اروپا بهیچوجه بطیر آنها دیده نمیشد و همین جهت هم فوق العاده مطلوب و گران بود ، تجار و نیزورژن و نیز^{۱۱} و بلاد دیگر ایتالیا به مدد شام و آسیای صغیر و مصر میمدد و امنه

فصل نهم

(جنگهای صدساله دوم)

☆ خانواده والوا^(۱) ☆

بعد از فیلیپ ایل مدت چهارده سال سلطنت فراسه را چهارپسرش اداره کردند لیکن هیچیک ازین چهار پسر فرزند ذکور نداشتند و چون از سال ۱۳۲۲ مجموعی از بجای آلمانکت تصمیه گرفته بودند که بعد از پسران فیلیپ ایل اولاد است سلاطین حتی پسران ایشان هم نتواند سلطنت برسند تحت سلطنت فراسه را بنواده‌های دختری فیلیپ ندادند بلکه بفیلیپ دووالوا^(۲) برادر زاده فیلیپ وا گذاشتند و او پس از پادشاه شدن بفیلیپ ششم موسوم گردید .

خانواده والوا یعنی اولاد فیلیپ ششم اگر چه از اولاد همان خانواده کاپسین هستند لیکن بمناسبت انتقال سلطنت از پسران فیلیپ ایل معمولی ایشان فیلیپ دووالوا معمولاً سلطنت کاپسین های اصلی را سلطنت اولاد فیلیپ ایل ختم میکنند و از فیلیپ ششم بعد والوارا اسم سلسله سلطنتی فرانسه محسوب میدارند .

خانواده والوا از ۱۳۲۸ تا ۱۴۹۸ یعنی کمی بیش از یکقرن و نیم در فرانسه سلطنت کرده و هفت پادشاه داشته‌اند که معروفترین ایشان شارل پنجم ۱۳۶۴ - ۱۳۸۰ و لوئی اول ۱۳۶۱ - ۱۳۸۰ است .

۱ :

2. Philippe de Valois

بطور کلی سلاطین والوا آن بزرگی و تدبیر و کاردانی کاپسین ها را ندارند تنها شارل پنجم ولوئی نهم بنظر سلاطینی قابل ملاحظه هستند ولی هیچگاه بپایه فیلیپ اگوست و سن لوئی نمی‌رسند .

در مدت سلطنت پنج پادشاه اول والوا (۱۳۳۷ - ۱۴۵۳) فرانسه دچار یگرشته جنگهای طویل دیگری با انگلیس شده که بجنگ های صد ساله دوم معروفست ، در این مدت فرانسه حقیقه بحران بزرگی را تحمل کرده زیرا که در این ایام نزدیک بوده است استقلال آن از بین برود و جزء مستعمرات انگلیس شود .

بخش جنگهای صدساله دوم :

پس از استقرار فیلیپ ششم بتخت سلطنت ادوارد سوم پادشاه انگلیس که نواده دختری فیلیپ لیل میشد با ادعای جانشینی خاوهنی خود (پسران فیلیپ لیل) برخاست و چون هنوز سلاطین انگلیس در فرانسه خاک داشتند فیلیپ ششم او را دعوت کرد که برتیب همسر در قمار صدد و فیلیپ را متبوع خود شناسد - ادوارد بالاخره در ۱۳۳۱ پس از گفتگوهای بسیار و تهدید بجنگ حق فیلیپ را شناخت لیکن شش سال بعد هم از او انکار و مجدد ادعای ارث فیلیپ لیل را نمود .

پیش آمدن این ترتیب و رقابتی که از قدیم سن دو خاواده سلطنتی انگلیس و فرانسه بود جنگ صدساله دوم را باعث شد .

جنگهای صدساله دوم ۱۱۶ سال از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳ طول کشید لیکن تمام این مدت را بین دواین فرانسه و انگلیس جنگ نبود ، زیرا که در این بین سالهای متوالی متار که وجود داشته است بر رویه

فرانسه و انگلیس ۵۵ سال این مدت را در جنگ و ۶۱ سال آنرا در حال متار که بوده اند .

انگلیسها در زمان فیلیپ ششم بحریه فرانسه را منهدم کردند و بسرراری ادوارد سوم در محل کرسی^(۱) در (۱۳۴۰) فتح بزرگی نمودند و بندر کاله را در ۱۳۴۷ پس از محاصره گرفتند ولی بواسطه دخالت پاپ جنک را متار که نمودند .

در ۱۳۵۵ زمان ژان لپن باز جنک شروع شد ایندفعه هم انگلیسها در محل پواتیه فتح نمایایی نمودند (۱۳۵۶) ژان بیچاره اسیر شد و اضطراراً مقداری از اراضی فرانسه را با انگلیس وا گذاشت .

پادشاه بعد از ژان یعنی شارل پنجم بهمراهی یکی از شوالیه‌های معروف فرانسه ددو گگان^(۲) ابتدا شورشهای داخلی را که پس از شکست پواتیه ظاهر شده بود خوابانید بعد بفشون انگلیس حمله برد و در مدت سلطنت خود تمام شهرهای را که ژان لپن با انگلیسها وا گذاشته بود گرفت بطوریکه در سال ۱۳۸۰ که سال قوت شارل پنجم است انگلیسها غیر از نیج بندر نقطه دیگری از فرانسه را در تصرف نداشتند .

بعد از شارل پنجم چون انگلیس دچار تغییر سلطنت شد و خاندان پلانتاژنه منقرض گردید مدت ۳۵ سال بین فرانسه و انگلیس جنک نبوده - در سال ۱۴۱۳ که ایام سلطنت شارل ششم است دوباره جنک شروع شد و بلا انقطاع ۳۶ سال (تا ۱۴۴۵) طول کشید

درین موقع فرانسه دچار جنگهای داخلی بود پادشاه سفیه آن شارل ششم نیز بیجوجه کفایت آنرا نداشت که از امرای مخالف و پادشاه انگلیس جاوگیری کند ، هائری پنجم پادشاه انگلیس در ۱۴۱۵ فتح

1 Grey 2 Dugesclin

بزرگی کرد و بطرف داخله فرانسه پیش آمد و در ۱۶۴۰ بموجب
ماهده مخصوص دختر شارل ششم بزوجیت بهانری پنجم پادشاه انگلیس
داده شد .

در سال ۱۶۴۳ هانری پنجم و شارل ششم هر دو وفات کردند
و هانری ششم پسر هانری پنجم و نوه شارل ششم مالک دو تاج فرانسه
و انگلیس و پادشاه مشترک آن دو مملکت گردید و شارل هفتم پسر شارل
ششم باین ترتیب از سلطنت فرانسه محروم شد .

چون انگلیس ها خاک فرانسه را تاشط لوآر در تصرف داشتند
شارل هفتم تاجار خود را پادشاه قسمت جنوبی فرانسه خواند انگلیسها
در ۱۶۴۸ بمحاصره ارلئان پرداختند تا بدان وسیله راه لوآر را باز
و اراضی شارل هفتم را فتح کنند .

☆ ظهور ژان دارک ☆

در زمان سلطنت سفیهانه شارل ششم بواسطه فشاریکه از هر طرف
بر مردم نواحی مختلفه فرانسه وارد می آمد افراد آن مملکت احساس
کردند که ایشان قبل از هر چیز مسکنه یک مملکت واحد و عضو یک
جامعه مخصوصند و همه در حفظ آن مملکت و جامعه واحد که فرانسه
باشد وظیفه دارند این مردم در نتیجه پیدا کردن همین قبیل حسابات
بسختی با انگلیسها دشمن شدند و در صدد دفاع فرانسه در مقابل ایشان
بر آمدند نمونه کامل وطن پرستان این دوره دختر بیست مسماة ژاندارک
ژاندارک دختری زاهد و دین دار بود غالباً برای عبادت بکلیسا
میرفت این دختر آنطور که فرانسویها روایت میکنند در سن ۱۶ از
غیب ندائی شنید که او را بر قنن بارلئان و نجات آن شهر از محاصره

انگلیسها دعوت می کند . ژان بااینکه پدرش راضی نبود باردوی شارل هفتم آمد و بکمک مردم دیگری که گرد او جمع آمده بودند در سال ۱۴۲۹ ارنلثانرا از محاصره انگلیسها خارج کرد و بهراهی شارل تا پاریس پیش راند اما درمقابل پاریس شکست خورد بدست یکمده از فرانسویان مخالف شارل افتاد و به انگلیسها فروخته شد انگلیسها هم باین عنوان که مشارالیها مرتد است او را در ۱۴۳۱ زنده زنده آتش زدند .

بعد ازین واقعه شارل بایکی از دو کهنای مقتدر فرانسه که مخالف بود صلح کرد و بلاد فرانسه نیز بتدریج برانگلیس شوریدند بطوریکه در ۱۴۳۶ شارل هفتم بگرفتن پاریس موفق شد و تا ۱۴۵۳ یکی انگلیسها را از فرانسه خارج کرد فقط بندر کاله در دست ایشان باقی ماند و باین ترتیب جنگهای صدساله دوم بفتح فرانسه خاتمه یافت . اگر چه جنگهای صدساله از جهت خرابی و قتل و غارت ضررهای بسیار برای فرانسه داشته لیکن در عوض دولت مزبور را بنسب بزرگی رسانده که مهمترین آنها یکی اخراج انگلیسها از فرانسه و دیگری بیدار شدن حس ملی و علاقه بوطن پرستی درمیان مردم آنمملکت است .



فصل دهم

(احوال ممالک اروپا در اواخر قرون وسطی)

✽ انگلیس ✽

دوره جنگهای صدساله دوم برای انگلیس دوره ترقی و وسط قدرت تجارتنی بوده زیرا که در این دوره انگلیسها آزادانه توانسته‌اند با فلاندر تجارت کنند و در ضمن قشونکشیهای بفرانسه از بلاد مختلفه آن منفعت بسیار ببرند :

چون بموجب فرمان کبیر سلاطین انگلیس مجبور بودند سکه‌هایان را بتصویب پارلمنت از مردم بگیرند روز بروز قدرت عامه و دحالت ایشان در کارهای سیاسی و دولتی بیشتر شد .

بعد از ادوارد سوم سبب اصلی جنگهای صدساله دوم و فتاح کرسی سلطنت به ریشار دوم (۱۳۷۷ - ۱۳۹۹) رسید . چون پارلمنت از طرز حکومت اوراضی بود ازدادن پول باو استسکاف کرد ریشار هم ۳۶ نفر از اعضای آنرا متهم ساخت و بالاخره پارلمنت در ۱۳۹۹ مجبور شد ریشار را از سلطنت سالح کند و تاج و تخت پادشاهی را به پسر عموی او هائری که از خاندان لانکاستر^(۱) بود واگذار کرد این شخص پس از رسیدن بمقام سلطنت به هائری چهارم (۱۳۹۹ - ۱۴۱۱) معروف شد .

در زمان سلطنت هائری چهارم و پنجم انگلیسها چنانکه دیدیم

1. Lancaster

در جنگهای صد ساله فتح کردند لیکن در عصر هانری ششم یکلی مغلوب شدند و متصرفات خود را در فرانسه از دست دادند .
بعد از شکست خوردن هانری ششم از فرانسه یکی از بنی اعمام او بنام ریشار ملقب بدوک ولایت یرک^(۱) هیئتی را بر ضد او شورانید و در نتیجه این قیام بین اعضای دو خانواده لانکاستر طرفداران هانری و یرک و طرفداران ریشار یکدوره جنگهای سی ساله (۱۴۵۵-۱۴۷۵) واقع شده که بجنگهای دو گل معروف است بجهت آنکه شعار طرفداران ریشار گل سفید و شعار طرفداران هانری گل سرخ بوده است .
مدت جنگهای دو گل برای انگلیس دوره هرج و مرج و قتل و غارت و بی نظمی است چون درین جنگها هم هانری ازین روت و هم ریشار شخص دیگری که از خاندان یرک بود بنام ریشار سوم با کشتن نواده های خود بنحمت سلطنت رسید لیکن او هم مغلوب یکنفر دیگر از خاندان لانکاستر بنام هانری تودر^(۲) شد و این شخص اخیر عاقبت مؤسس سلسله شده است که بنام سلسله تودر تا ۱۵۰۳ یعنی قریب یکقرن در انگلیس سلطنت کرده اند از جنگهای دو گل نتیجه مهمی عاید انگلیس شده چه در این ضمن غالب سنورها از میان رفتند و اراضی ایشان بتصرف پادشاه در آمده مملکت بطرف مرکزیت سیر کرد .

✽ آلمان ✽

چنانکه سابقاً دیدیم آلمان در آخر قرن سیزدهم برخلاف فرانسه که رو بمرکزیت میرفت در نتیجه هرج و مرج حکومتی به پیش

1. York

2. Henri Tudor

از چهار صد مملکت تقسیم گردید و این حالت در آن سرزمین تا قرون چهاردهم و پانزدهم باقی بود .

در ۱۲۷۳ امرای آلمان برای رفع هرج و مرج یکی از امرای فعال سویس **که ردلف**^(۱) و از خانواده هابسبورگ^(۲) بود سلطنت انتخاب کردند و او پس از انتخاب سلطنت عنوان امپراطوری نیز یافت بعلاوه چون پادشاه بهم از قبول تابعیت او سرپیچید اطیش و عده از ولایات مجاور آن را از چنگ او بیرون آورده آنها را اراضی شخصی خانواده هابسبورگ **که** از آن بعد بخانواده اطیش معروف شده قرار داد .

بعد از ردلف دو ماه هرج و مرج شد پیش از آنکه امپراطوری بار دیگر بخانواده هابسبورگ برگشت کدی یکی از امپراطوران خانواده لوکزامبورگ معروف بشارل چهارم (۱۲۳۷ - ۱۳۷۸) در زمان امپراطوری خود در ۱۳۵۶ فرمانی صادر کرد بنام فرمان زرین^(۳) و ترتیب حکومت آلمان را مشخص نمود بموجب فرمان زرین قرار شد که بعدها امپراطور آلمان را هفت نفر از امرای نامدار آلمانی انتخاب کنند سه نفر از روحانیین و چهار نفر دیگر غیر روحانی بشرط آنکه یکی در حوزه حکومت خود استقلال داشته باشند هفت نفر مزبور را از آن تاریخ بعد انتخاب کنندگان الکتور^(۴) می گفتند

امپراطور آلمان بموجب فرمان زرین مجبور شد مثل پادشاه انگلیس بمشورت مجلسی که دیت^(۵) نامداشت سلطنت کنند . این مجلس مرکب بود از سه مجمع : مجمع انتخاب کنندگان ، مجمع

1 Rodolphe 2 Habsbourg 3 Bulle d'or 4 Electeurs
5 Diete

امرا و سنیور های دیگر و مجمع شهرها - امپراطور نمیتوانست بدون شور باین مجمع قانونی وضع کند یا مالیات و سرباز بگیرد بنابراین جز اجرای رأی دیت اقتدار دیگر نداشت

✽ ایتالیا ✽

ایتالیا از زمان تجزیه شدن دولت شارلمانی دیگر دولت واحدی بخود ندید بلکه تا نیم قرن پیش مانند یونان یک عده دولت‌های کوچک که بهیچوجه ارتباطی بین آنها وجود نداشت مجزی ماند. فقط ازین میانه دولت نابل یا دولت دو سیسیل نامدتی معتبر شمرده میشد و سلطنت آنها چنانکه پس هم دیدیم ابتدا برماندها داشتند و بعد به خانواده هوهنشتوفن رسید و چون این خاندان هم در نزاع بنا بپاها از میان رفت سلطنت مزبور از طرف باب وقت یکی از برادران سن لوئی واگذار شد. غیر ازین شهر شهرهای فارانس و وینزورن و رم هر کدام بسببی معروف بودند فارانس بواسطه آنکه شهر صنعتی بود و خانواده دولتمند مدیسی^(۱) بر آن حکومت میکرد و بعدها فرانسویها باین خانواده وصات نمودند زن و ونیز چون دو شهر تجارتی بودند و اتمعه مشرق توسط آنها با اروپا می رسید اما عمالک شرقی اروپا در دست قبایلی بود که هر کدام دولت‌های کوچک بانکان و دولت روسیه و ایستان را در قرون جدیده تشکیل میدهند.



تاریخ قرون جدیده

از ۱۴۵۳ تا ۱۷۸۹ میلادی

* (مقدمات) *

فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳

عثمانیا که بگذشته از قبایل ترك سلجوقی بوده اند از قرن هفتم هجری بعد در آسیای صغیر به تشکیل دولت معتبری شروع کردند و بتدریج سواحل آسیائی دریا های سیاه و مرمره را تسخیر و شهر (بروسه) را پایتخت خود قرار دادند و سلطان مشهور ایشان ایلدرم بایزید خان پس از تکمیل فتوحات خود در آسیا بفتح شبه جزیره بالکان و بلاد اطراف قسطنطنیه پایتخت روم شرقی پرداخت و ای بواسطه حمله امیر تیمور به آسیای صغیر با آنکه در بالکان فتوحات بسیار کرده بود دامنه پیشرفتش متوقف و کار فتح آن شبه جزیره ناتمام ماند . در اوایل قرن پانزدهم میلادی (زمان سلطنت میرزا شاهرخ در ایران) سلطنت عثمانی بسلطان مرادخان ثانی رسید و این سلطان که مردی لایق و کافی بود ممالک عثمانی را مجددا در تحت استیلای خود آورده شبه جزیره بالکان را دوباره طرف حمله قرارداد و در ۱۴۴۴

بمحاصره قسطنطنیه پرداخت و چندبار با عیسویان صربستان و مجارستان جنگ کرد ولی تا ۱۴۵۱ که زنده بود بگرفتن قسطنطنیه موفق نشد .
بعد از اوسلطنت نصیب سلطان محمدخان نانی شد و او در اول قدم تصمیم گرفت که بهر قیمت باشد قسطنطنیه را فتح کند و این آخرین اثری را که از دولت قدیم روم باقیست براندازد - سلطان مزبور باین عزم در ۱۴۵۳ یا ۱۶۰۰۰ سپاهی و توپخانه فوی خود بحصارهای مستحکم قسطنطنیه حمله برد عیسویان شهر هشت هفته مقاومت کردند ولی سلطان محمد آخرین امپراطور روم شرقی را در ضمن محاربه کشت و فاتحانه وارد شهر گردید - قسطنطنیه از این تاریخ پیش عثمانیها به اسلامبول و سلطان محمد هم بفتح مشهور گردید .
این سلطان فاتح پس از ورود بقسطنطنیه حکم داد که مؤذنین برفراز کلیسای سنت صوفی اذان بگویند و آثار عیسویت را از آن کلیسای تاریخی محو و آنرا بمسجد تبدیل کنند و بر دیوارهای آن نام خلفای اربعه راشدین را بنویسند - مسجد ایاصوفیه امروزی همان کلیسیاست که پس از ورود سلطان محمد با اسلامبول بمسجد تبدیل شده
فتح قسطنطنیه در ۱۴۵۳ بدست عثمانیها آخرین واقعه قرون وسطی است و اروپائیها از آنجهت که پیش آمدن آن در تاریخ ترقیات اروپا تاثرات مهم کرده و باوقایع دیگری که آنها هم در زندگانی مردم آن قطعه مؤثر شده اند مقارن گردیده تاریخ آنرا که ۱۴۵۳ باشد اندای دوره جدیدی برای خود می شمارند یعنی تاریخ قرون وسطی را باین واقعه ختم و تاریخ قرون جدید را از ابتدای آن شروع میکنند و ما ذیلا بدگر اهمیت های فتح قسطنطنیه بنظر تاریخ اروپا و تاثرات مهمه آن میگردانیم :

۱ - بعد از انقراض روم غربی و استیلای ژرمنها بر اروپا و تشکیل دول جدیده بکلی اوضاع قدیمه اروپا عوض شد و حالت تازه پیدا کرد که در ضمن تاریخ قرون وسطی دیدیم فقط قسمت روم شرقی بهمان شکل قدیم باقی ماند و وضع سابق را حفظ نمود - فتح قسطنطنیه این تنها اثر قدیم را هم از بین برده و دولت روم شرقی را منقرض کرده است .

۲ - دوره قرون وسطی چنانکه دیدیم دوره استیلای اقوام وحشی سفید پوست و زرد پوست بر اروپا بوده و در تمام مدت این دوره که قریب ده قرن است مهاجرین در چند کورت باین قطعه حمله کرده اند بطوریکه بعضی قرون وسطی را دوره استیلای وحشیان بر اروپا تعریف میکنند - چون هجوم عثمانیا آخرین این مهاجمات است پس باید قرون وسطی را بهجوم ایشان ختم شده دانست .

۳ - هجوم عثمانیا بقسطنطنیه سبب شد که عامه و اهل صنعت و هنرمندان روم شرقی از ترس جان خود آن شهر را ترک کنند و آنچه از آثار قدیمه تمدن رومی مثل برده های نقاشی و مجسمه ها و کتب را میتوانند ناخود بممالک دیگر ببرند و میان مردمی که تازه براه جنگهای صلیبی مشرق و استقرار امنیت و مرکزیت مابین بحام و تمدن شده بودند منتشر کنند .

۴ - هجوم عثمانیا بممالک شرقی اطراف مدیترانه و استقرار ایشان در بالکان نیجارتی را که در اواخر قرون وسطی از راه بنادر شام و مصر بین مشرق و مغرب برقرار شده بود بهم زد و امتعه نفیسه ایران و هند و آسیای شرقی در اروپا کمیاب و گران شد - بهمین جهت سده از تجار و طایبان قفقح در صدد بر آمدند از طرف مغرب اروپا

یا از جنوب افریقا راهی به آسیای جنوب شرقی پیدا کند و چنانکه خواهیم دید در نتیجه سفرهای همین مردم امریکا و راه بحری هند و بسی نقاط دیگر کشف شده بطور کلی هجوم عثمانیها بممالک بالکان و اطراف مدیترانه شرقی علاوه بر آنکه استیلای مهاجمین را با اروپا ختم و روم شرقی را منقرض کرده سبب بعضی نهضت‌ها در آن قطعه شده و آن نهضت‌ها که از حسن اتفاق با وقایع دیگری هم‌مقارن گردیده اروپا را در مرحله جدیدی از زندگانی وارد کرده است و وقایع مزبور که همه مقدمات خوبی برای ترقی بودند عبارتند از نتایج جنگهای صلیبی مشرق و ختم فتوحالدوله و جنگهای صدساله دوم و قوت مرکزیت و پاره اختراعات و اکتشافات .

(اختراعات ابتدای قرون جدیده)

☞ باروت ☞

باروت را چینیها از قدیم میشناختند و در آتش‌بازی بکار میبردند - ایرانیهای زمان ساسانی در رفت و آمد بچین استعمال آنرا از ایشان آموختند و در میان خود معمول داشتند بعدها مسلمین آنرا از ایرانیها گرفتند و در جنگها بکار بردند و آلات مخصوص تاریه برای استعمال آن درست کردند .

در اوایل قرن چهاردهم میلادی عیسویان استعمال باروت را از مسلمین یاد گرفتند

شیوع استعمال باروت در اروپا علاوه بر آنکه صورت جنگرا را بکلی تغییر داده سلاطین را قادر کرده است که بوسیله توپهای سنگین

قلاع مستحکمه نجبا و سنورها را خراب کند و اساس فتودالیه را
بکلی براندازند .

✽ قطب نما ✽

چینیها از خیلی قدیم میدانستند که عقربه مغناطیس همه وقت
متوجه جهت شمال است و بهمین جهت در بحر پیمائی و شناختن جهات
از آن استفاده میکردند - ایرانیها قبل از قرن ششم هجری در
ضمن معاملات تجارتهی با چین این معرفت را هم از چینیها آموختند
و بمسلمین دیگر نیز یاد دادند بطوری که در اواخر قرون وسطی
بحر پیمایان مسلمان بخوبی از عقربه مغناطیس استفاده مینمودند .

در موقعیکه تجارت بحری بین بنادر ایتالیا و بنادر شام و مصر
برقرار بود ایتالیائیها از مسلمین خاصیت عقربه مغناطیس را فرا گرفتند
و در ابتدا قطعه از آن را روی مقداری کاه که روی آب سائین
ریخته شده بود قرار میدادند تا عقربه پس از مدتی ترازل بسمت شمال
ایستد عاقبت یکی از ملاحان ایتالیائی آنرا روی محوری قرار داده
بوضع امروزه جعبه برای آن ساخت و قطب نما را درست کرد قبل از اختراع
قطب نما ملاحان روزها میتوانستند در کنار خشکیها و شبهای صاف
بمدد ستاره قطبی سفر کنند و کسی جرأت قدم گذاشتن بوسط اقیانوسها
را نداشت معمول شدن قطب نما امر ملاحی را ترقی کای داد و سبب
کشف اراضی وسیعه شد که سابقا کسی بوجود آنها مخبر نبود .

✽ کاغذ ✽

کاغذ نیز از اختراعات چینیهاست که ایرانیان قبل از اسلام

طرز ساختن آنها از ایشان اقتباس کرده و پیش از استیلای عرب برای تهیه آن در بعضی شهرها کارخانها داشتند در زمان بنی عباس ساختن کاغذ در بغداد و مصر و مغرب معمول شد بعدها از اسپانیا بارو پیا منتقل و در آخر قرون وسطی در آن قطعه معمول گردید .

سابقاً کاغذهای معمول اروپا پوستی بود که خیلی گران تمام میشد و هم استعمال آن دشوار بود اختراع کاغذ معمولی با انتشار کتب و پیشرفت کار چاپ که آن هم در همان ایام معمول شد خیلی کمک کرد .

✽ چاپ ✽

سابقاً در چین و ایران و بعضی ممالک دیگر اقسامی از چاپ سنگی و غیره معمول بود ولی هیچکدام از آنها بجایهای حروفی امروز شباهت نداشت

در ابتدای قرن پانزدهم درهاند چنین معمول کردند که برای برداشتن نسخه های متعدد از يك كتاب با يك تصوير هر صفحه از آنها روی تخته حك کنند و باین ترتیب کتابهایی هم ترتیب دادند ولی چون این ترتیب چندان سهولت نداشت و برای هر صفحه حکاکی يك تخته مخصوص لازم بود بخیا افتادند حروف مجزا از يكديگر متحرك درست کنند و چنین نیز کردند لیکن چون در ابتدا حروف چوبی بود زود از کار می افتاد و چندان نتیجه نمیداد در ۱۴۵۵ یعنی دو سال بعد از فتح قسطنطنیه گوتمبرك^(۱) آلمانی از مخلوطی از سرب و آنتیموئن حروف با دوامی ساخت که هنوز هم معمول است

1 Gutenberg

و باین ترتیب او مخترع چاپ معمول امروز شد .
اختراع چاپ و مطبعه نتایج بزرگ داد چه از یک طرف کتب
خطی نادرالوجود قدیم را که هر آن بیم تلف شدن آنها میرفت بوسیله
زیاد کردن نسخه از نابود شدن حفظ کرد و از طرفی دیگر بوسیله
همین متعدد کردن نسخه ها و ارزان شدن کتب عموم مردم توانستند
آنها را بخوانند و مطالعه کنند و علم و سواد را که سابقاً انحصار
بروحانیین داشت بین عامه انتشار دهند .



فصل اول

(اکتشافات جغرافیائی در ابتدای قرون جدیده)

در ابتدای قرون جدیده قریب يك نصف از کره زمین که تا آن تاریخ برای مردم مجهول بود معلوم و مکشوف شد و محرك این اکتشاف چنانکه گفتیم دو چیز بود اول استقرار عمایها در سواحل مدیترانه شرقی و بسنه شدن راه تجارت آسیا از طریق مصر و شام و کمیابی امنه چین و هند دوم اختراع قطب نما .

در ابتدای قرون جدیده بعضی ملاحان ایتالیائی که در خدمت دولتین پرتغال و اسپانیا بودند و بحر پیمایان خود پرتغال و اسپانیا مکشف راه هند و آسیای شرقی متغول شدند و دو راه مختلف را اختیار کردند - ملاحان پرتغال از سواحل افریقا پیش آمده مصمم شدند از جنوب و مشرق آن بهند برسند و ملاحین اسپانیا از مغرب اسپانیا و از داخله اقیانوس اطلس شروع بمسافرت کردند اینک اکتشافات هر يك :

☆ اکتشافات پرتغالیها ☆

پرتغالیها در ابتدای قرون جدیده سواحل غربی افریقا را گرفته تا قسمت جنوبی آن قطعه جاو رفتند و در نتیجه چند مسافرت تمام این سواحل را کشف کردند در سال ۱۴۸۲ م یکی از ملاحان

پرتغالی که دیاز^(۱) نام داشت بدماغه جنوبی افریقا یعنی دماغه امیدنیک رسید بعد در سال ۱۴۹۸ ملاح دیگری بنام واسکودو گاما^(۲) راهی را که دیاز پیش گرفته بود تعقیب کرده ابتدا به مصب شط زامبیز در ساحل شرقی افریقا آمد سپس خود را بساحل عربی هند یعنی به بندر (کالیکوت) رسانید و باین ترتیب راه بحری هند را کشف کرد و بزرگترین کاشفین پرتغالی شد - پرتغالی ها بعد از کشف راه هند در تمام سواحل افریقا و هندوستان دارالتجاره های معتبر بنظر کوچ نشینهای فیقی تشکیل داده تمام راه های دریائی و جزایر و عده از خشکیهای سر راه و بعضی از جزایر اقیانوسیه را تحت نفوذ تجارتی خود آوردند و در مشرق جانشین و نیزیها شدند - دامنه اکتشافات و سفرهای تجارتی پرتغالی ها بعدها در سواحل چین و ژاپن نیز سط یافت .

کسی که به سط قدرت پرتغالی ها در نواحی مزبور سعی زیاد کرده جانشین واسکو دو گاما است که آلبو کرک^(۳) نام دارد و او مدخل بحر احمر و جزیره هرمز در خلیج فارس و بسیاری از جزایر اقیانوس هند را تصرف کرده و مؤسس دولت مستعمراتی پرتغال شده نتیجه اکتشافات پرتغالی ها این شد که در اوایل مائت شانزدهم پرتغال که خود مملکت کوچکی بود در خارج اروپا دارای دولت وسیع مستملکاتی شد و در نتیجه تجارت خرجی آن فوق العاده ترقی یافت .

✽ اکتشافات اسپانیاییها ✽

در قرون وسطی که دوره تنزل علم و تمدن بود اطلاعات

۱. Diaz

۲. Vasco de Gama

۳. Albuquerque

جغرافیائی هم بمراتب از زمان یونانیها و رومیهای قدیم پست تر شده بطوریکه مردم اروپا از کره زمین بجز ممالک اطراف بحر مدیترانه جای دیگری را نمیشناختند و عقیده بکرویت زمین را هم انکار کرده بودند در مائه سیزدهم پارهٔ پیش آمدها دامنۀ اطلاعات جغرافیائی اروپائیان را زیاد کرد بدینمعنی که يك نفر مسافر ونیزی مارکوپولو^(۱) نام در نتیجهٔ مسافرت بحین و ایران و غیره اطلاعاتی از مشرق و شرق اقصی مخصوصاً چین برای اروپائیان آورد و سفرنامهٔ خود را بزبان فارسی منتشر کرد - در قرون وسطی تنها نقشهٔ موجود از کره زمین نقشهٔ بطلمیوس جغرافی دان بزرگ یونانی بود که در آن بجای امریکا اقیانوس بزرگی کشیده بودند که بین مغرب اروپا و مشرق آسیا فاصله میشد و راه اورپا را بهندوستان از دریا خیلی نزدیکتر نشان میداد تا از خشکی - مشاهدهٔ این نقشه جمعی از علما و بحریمایان را بهخیال انداخت که از همین راه نزدیک بهند برسند و تجارت را از آنرا برقرار کنند

در ۱۴۹۲ یکی از ملاحان ایتالیائی نام کرسٹف کلمب^(۲) بهخیال انجام این مقصود افتاد و چون خود استطاعت نداشت بخدمت امرای ممالک جدید التاسیس عیسوی اسپانیا آمد و از پادشاه و ملکه دو ولایت از ولایات آن سه کشتی گرفته بعد از سه ماه تحمل سختی و مسافرت نیکویی از جزایر آنتیل رسیده بمناسبت شباهت آب و هوا و محصولات آنجا را هند تصور کرد و بعد از مراجعت با اروپا سه سفر دیگر هم بان جزایر و امریکای مرکزی گرد ولی تا مرد نفهمید که قطعهٔ غیر

1 Marco Polo

2 Christophe Colombe

از هندوستان را کشف کرده است بعد از کلمب از سیاحتی که مسافرتهای او را تعقیب کردند یکی که آمریکو و سبوس^(۱) نام داشت فهمید که این قطعه تازه غیر از هندوستان است و بهمین جهت آنجا را نام او آمریکا موسوم کردند .

بعد از کشف آمریکا و معلوم شدن ثروتهای بی پایان آن عده از دزدان و طمعکاران اسپانیایی جماعتی را دور خود جمع کرده تسخیر ممالک پر ثروت و مهم آن پرداختند مخصوصاً در آمریکا دو مملکت بود که اهالی آن از قدیم تمدن و سلطنت و ثروت و آبادیها داشتند اسپانیاییها این دو مملکت یعنی مکزیك و پرورا بند غارت گرفتند و اهالی بیچاره آنها انواع عذابها دچار کرده ایشانرا به مابانها فراری و از ممالک آنها ممالع گزافی طلا و نقره اندوخته نمودند و آن جزایر و گنجینه ها را باسبایا آورده صرف عیاشی و خوشگذرایی کردند - مشهورین این فاتحین سه نفرند یکی موسوم به کورتز^(۲) که مکزیك را تسخیر کرده و دوقدر دیگر پینار^(۳) و آماگرو^(۴) هستند که پرورا بند غارت و چپاول داده اند .

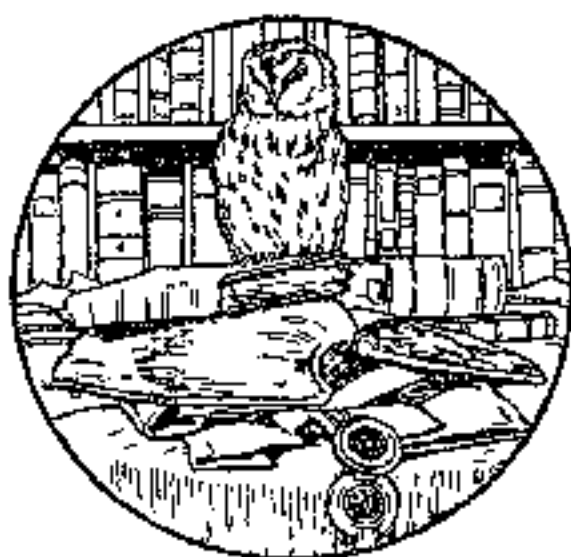
نتایج اکتشافات جغرافیائی :

در نتیجه اکتشافات و مسافرتهای آخر قرون وسطی و اوایل قرون جدیده نخبه دیا ~~که~~ تا آن عصر معلوم بود مکشوف شد مردم اروپا از احوال آمریکا و چین و هندوستان آگاه شدند و بر نباتات و حیوانات و ممالک و مردمی اطلاع یافتند که سابقاً هیچوجه تصور آنها را هم نمیکردند بهمین جهت برای علوم طبیعی و جغرافیه

1 Americo Vesputi 2 Cortez 3 Pirate 4 Amagro

و هیئت موضوعهای تازه پیدا شد و معارف و معلومات ترقی یافت بعلاوه پرتغالیها بواسطه فروختن ادویه و اتمعه هند و اسپانیاییها در نتیجه آوردن طلا و نقره ثروت بسیار تحصیل کردند و پول در اروپا زیاد شد و برخلاف آخر قرون وسطی که بنادر مدیترانه ترقی داشتند بنادر اقیانوس اطلس اعتبار یافتند .

اكتشافات پرتغالیها و اسپانیاییها از یکطرف هندوستان را مطمح نظر اروپائیان جهانگیر و از طرف دیگر امریکا را محل مهاجرت ایشان قرار داد بطوریکه در اندک مدتی هندوستان جزء مستعمرات اروپائی و امریکا محل اقامت مهاجرین سفیدپوست آنقطعه گردید و باین ترتیب تمدن اروپا که تازه در کار تشکیل بود در نتیجه اکتشافات جغرافیائی و مهاجرتهای بعد در آسیا و امریکا شروع با انتشار کرد .



فصل دوم

(تجدد صنعتی و ادبی)

در اواخر قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم بر اثر رفت و آمدهای اروپائیان بممالک متمدنه آسیا و انتشار علمای روم شرقی در فواحی مختلفه اروپا بعد از هجوم عثمانیها و فراهم شدن نعمت امنیت و مرکزیت و ظهور چند هنر مشوق ادبیات و صنایع در اروپا ترقی عجیبی یافت و این ترقی بعد از دهه نوازده قرن انحطاط و بی توجهی به آثار ادبی و صنعتی بمنزله یک نوع تجددی از دوره قدیم بود بهمین جهت این نهضت اروپا را در اوایل قرون جدیده تجدد صنعتی و ادبی پارسانس^(۱) میگویند .

نمایندگان ادبی و اهل صنعت و هنر هر یک از ممالک را که پیش از دوره تجدد ظهور کرده و کارهای ایشان برای این دوره مقدمه شده پیشقدمان دوره تجدد میخوانند .

مشوقین معتبر هنر و ادبیات در این دوره عبارتند از سلاطین خاندان والوا در فرانسه و خاندان مدیسی در فلرانس ایتالیا و پاپهای نهر رم و مشهورترین این جماعت دو فرزند پاپ ژول دوم و جانشین ژول دوم^(۲)

تجدد در ایتالیا

ایتالیا در قرن چهاردهم چه در ادبیات و چه در صنعت نمایندگان

1 Renaissance

2 Leon X

بزرگی پیدا کرده که بتقلید کارهای استادان قدیم پرداخته و بزودی ایتالیا را صاحب اهمیت و اعتبار مخصوص کرده اند .

یشقدمان بزرگ ایتالیا عبارتند از دانته^(۱) بزرگترین شعرای ایتالیا و از گویندگان مشهور عالم - بوکاس^(۲) که واضح تر زبان ایتالیائی است و از اهل صنعت از همه مشهورتر گبیرتی^(۳) است که از حجاران معروف بوده .

نمایندگان ادبیات ایتالیا در دورهٔ تجدد عبارتند از آریوست^(۴) و تاس^(۵) هر دو از شعرای بزرگ و ماکیاول^(۶) از حکما و نویسندگان نمایندگان ایتالیا در صنعت و هنر از نمایندگان ادبی آن مهمتر و بزرگترند بلکه میتوان گفت در میان هنرمندان دنیا کمتر نظیر دارند و ایشان سه نفرند از اینقرار :

۱ - میکل آنژ^(۷) فلرانی که حجاری و معماری و نقاشی را بحد کمال میدانسته و از علوم و ادبیات نیز بی بهره نبوده و کارهای بزرگی کرده است و به همه جهت بزرگترین حجاران ایتالیا شمرده می شود .

۲ - لئونارد دووینسی^(۸) همشهری میکل آنژ و مثل او آشنا به تمام معلومات عصر خود و دارای بعضی کشفیات در این رشته ها بیشتر اشتهار این شخص به پرده های معتبر نقشی اوست که در تمام دنیا مشهور شده .

۳ - رفائل^(۹) که در نقاشی بزرگترین استادان ایتالیائی است .

1 Dante 2 Boccace 3 Ghiberti 4 Arioste
5 Tasse 6 Machiavele 7 Michel Ange 8 Leonadé de Vinci
9 Raphael

تجدد در ممالک دیگر

بعد از ایتالیا ممالک دیگر اروپا هم مثل فرانسه انگلیس و آلمان اسپانیا و هلند شروع بترقی کرده و بعضی هم ترقیات خود را از ایتالیا تقلید نموده اند ولی هیچکدام بپای ایتالیا نرسیده .

فرانسه مقارن تجدد ایتالیا ترقیات مهمی نکرده فقط معماری آن قدری اعتبار یافته شعب دیگر صنایع مستظرفه و ادبیات تاچندی رونقی نیافته و منتهی ترقی آن در قرن هفدهم ظاهر شده و اسپانیا هم همین حال را داشته است .

در آلمان و هلند و فلاندر مقارن دوره تجدد ایتالیا هنرمندان بزرگی پیدا شده اند که از بعضی جهات مخصوصاً در نقاشی با استادان ایتالیا برابری میکنند و مشهورترین ایشان عبارتند از دورر^(۱) و هایابین^(۲) هر دو در آلمان - روبس^(۳) و واندیک^(۴) در فلاندر و رامبران^(۵) در هلند .

در انگلیس بزرگترین نمایندگان شکسپیر^(۶) شاعر معروف است که اعظم شعرای انگلیسی بشمار میرود و نثرهایی که نوشته فوق العاده مشهور و هنوز برای دیگران سرمشق است و بعد از او میاتن^(۷) شاعر است که او نیز از بزرگان شعرا محسوب است .



1. Durer 2. Holben 3. Rubens 4. VanDuk
5. Rembrandt 6. Shakespear 7. Milton

فصل سوم

(رقابت دو خانواده فرانسه و اطریش)

تشکیل دولت اسپانیا

چنانکه میدانیم مسلمین در سال ۹۲ هجری (۱۱۷ میلادی)
اسپانیا را فتح کردند و عیسویان آن شبه جزیره قسمت عمده اسلام
آورده بقیه هم سبت جبال پیرنه پناهنده شدند .

اسپانیا بسم اندلس مدت هشت قرن در تصرف مسلمین بود و
ایشان چنانکه دیدیم در اینمدت ببادی آن سرزمین مشغول بوده و
آنجا را در عهد خود یکی از معتبرترین مراکز علم و ادب
نموده بودند

از اوایل قرن یازدهم میلادی ببعده بواسطه اختلافاتی که بین
امرای مسلمانان اسپانیا پیش آمد فتنه در این مملکت شروع شد و روز
روز شوکت مسلمین رو باضمحلال رفت و اندلس بیکمده ممالک جزء
تقسیم شد و صورتی پیدا کرد که بیش خود مسلمین به ملوک الطوائفی
معروف گردیده است .

در دوره ملوک الطوائفی عیسویانی که بنسبت جبال پیرنه منتظر ضعف
مسلمین بودند شروع بدست اندازی بممالک اسلامی کردند و از ابتدای
قرن یازدهم بامسلمین داخل جنگ و جهاد شدند .

عیسویان در ولایات پرتغال و کاستیل بعد از محاربات بسیار قسمت

عمدهٔ اسپانیای مرکزی را از مسلمین گرفتند و در سال ۶۳۳ هـ (۱۲۳۲ م) قرطبه پایتخت ایشان را تسخیر نموده مساجد آنرا یکلیسا تبدیل کردند .

از این تاریخ بعد متصرفات مسلمین منحصر شد بجلگهٔ جنوب وادی الکبیر و حوالی شهر غرناطه و ایشان آنجا را تا ۲۵۰ سال دیگر نگاه داشتند و غالب این مدت را با عیسویان دست و پنجه نرم میکردند .

در ابتدای قرن پانزدهم عیسویان اسپانیا چهار مملکت داشتند از این قرار :

برتغال در ساحل اقیانوس اطلس - آراگون^(۱) در ساحل مدیترانه - کاستیل در مرکز - ناوار^(۲) در شمال .

در ۱۴۶۹ میلادی پادشاه آراگون معروف به فردینان وارث تخت و تاج کاستیل را که دختری بود ایزابل^(۳) نام بزوجیت گرفت و باین ترتیب دو مملکت فوق را در تحت یک اداره آورد و زمینه را برای تسخیر غرناطه و بیرون کردن مسلمین از اسپانیا مساعد دید همین عزم از ۱۴۸۷ (۸۹۲ هـ) تا ۱۴۹۲ (۸۹۸ هـ) بتدریج متصرفات مسلمین را از چنگ ایشان بیرون آورد و در این سال اخیر غرناطه آخرین پایتخت زیبای اسلامی اندلس را ~~که~~ دارای قصور عالیه مانند الحمراء بود گرفته مسلمین را از آن دیار خارج کرد و بقدری در اذیت و آزار مسلمانان و تقشیر عقاید مردم اصرار بخرج داد که پس از اندک مدتی از مسلمین و یهود که تحت حمایت مسلمانان بودند احدی در اسپانیا باقی نماند و اسپانیا سرتاسر عیسوی و گرفتاریم

نتیجهٔ تعصب فردینان و ایزابل و جانشینان ایشان شد .
فردینان و ایزابل بعد از فتح تمام اسپانیا در تحت ریاست روحانیین
کاتولیک ادارهٔ برای تقویت عقاید مردم درست کردند و بیچاره اهالی
را بجرم شك در عقیده و سستی ایمان غالباً شکنجه و عذابهای سختی
میگرداند که در تاریخ کمتر نظیر دارد و همین پادشاه و ملکه اند که
کریستف کلمب را بامریکا فرستاده و در نتیجهٔ سفر او و دیگران
نروت هنرگفتی برای خود فراهم ساخته اند .
اسپانیا اگرچه مقارن ابتدای قرون جدیده دارای مرکزیت و
قدرت استبدادی شد ولی بواسطهٔ بیرون رفتن مسلمین و یهود مسکه
اهل علم و هنر بودند و تراوان شدن طلا و روز بروز مست تر و
مردمش بی کاره تر شدند و هنوز هم در مقابل ممالک دیگر اروپا
چندان ترقی ندارد و اهالی آن به تعصب مذهبی معروفند .

❖ خانوادۀ اطریش ❖

در آخر قرن پانزدهم در اروپا پنج خانوادۀ سلطنتی معتبر وجود
داشت که عبارت بودند از خانوادۀ های سلطنتی فراسه و انگلیس
و اسپانیا و اطریش و ولایت بورگنی^(۱) و این خانوادۀ اخیر مالک تمام
ممالک هند و بعضی ولایات دیگر محسوب میشد .
از میان خانوادۀ های فوق الذکر خانوادۀ سلطنتی اطریش تا
آخر قرن پانزدهم اهمیت و اعتباری نداشت و چنانکه در تاریخ قرون
وسطی دیدیم متصرفات آن محصور بولایات آلمانی حدود کوه های
آلب بود از این تاریخ بعد خانوادۀ مزبور بواسطهٔ یکرشته مزاجت

۱ Bourgogn

۲ Maximene

ها و وارث مردن ممالک دیگر چنان بر وسعت تصرفات خود افزود که در آن عصر از این جهت درجه اول را حائز شد .
فردریک پادشاه اطریش که مقام امپراطوری آلمان را هم داشت برای پسر خود ماکزیمیلین^(۱) دختر پادشاه خانواده بورگسی را گرفت و چون آن دختر وارث ممالک هند و بلژیک بود ممالک مزبور به تصرفات خانواده اطریش ملحق گردید و ماکزیمیلین هم بنوبه خود دختر فردینان وایزابل پادشاه و ملکه اسپانیا را به عقد پسر خود فیلیپ آورد و این دفعه هم تمام ممالک اسپانیا و ایتالیای جنوبی و امریکا بمصرفات آن خانواده ضمیمه شد بطوریکه پسر فیلیپ یعنی شارل که از طرف پدر نواده ماکزیمیلین امپراطور و از طرف مادر نواده فردینان وایزابل بود مالک ممالک وسیعی شد که اسپانیا و ایتالیای جنوبی و اطریش و هند و باژیک و امریکا و بعضی نواحی دیگر را متضمن میگردد و رادر او فردینان دوم هم بهمن طریق بواسطه ازدواج بادختری که وارث ممالک مجارستان و بهم میشد در ۱۵۶۲ آن دوناچیه را هم بممالک خانوادگی افزوده وسعت تصرفات خانواده اطریش را بعد کمال رسانید .

☆ جنگهای ایتالیایی

در فاصله سالهای ۱۴۹۴ و ۱۵۵۹ در اروپای غربی بین ممالک معظمه يك رشته جنگهای واقع شده که میدان مشتر آنها ایتالیایی بوده است و اگر چه در ابتدا میل شدید پادشاه فرانسه تصرف ایتالیای جنوبی و ولایت میلان این محاربات را باعث شده ولی بالاخره تصرفات بین دو خانواده سلطنتی اطریش و فرانسه کشیده و پای بعضی از دون

دیگر نیز بمیان آمده است - رشته اول جنگهای ایندوره را که انحصار بهمان قشون کشیهای پادشاهان فرانسه بایطالیا دارد جنگهای ایتالیا میگویند . در ۱۳۸۰ پادشاه ناپل بموجب وصیت مخصوص جانشینی خود را بلوئی یازدهم پادشاه فرانسه واگذاشت ولوئی مادامیکه حیات داشت از فرط احتیاط بتصرف ناپل اقدام نکرد ولی پسرش شارل هشتم که پادشاهی جاه طلب و جنگجو بود در ۱۳۹۴ عازم تسخیر ناپل شد ولی در اول قدم برقبای بزرگی مثل ما کزیمیلین و فردینان پادشاه اسپانیا که هر دو خود را در تصرف ناپل ذیحق میدانستند برخورد - شارل اگرچه ناپل را گرفت ولی در مقابل اتحادیه که از ما کزیمیلین و فردینان و پاپ و اهالی نیز تشکیل شده بود تاب مقاومت نیاورده بفرانسه برگشت .

بعد از شارل هشتم جانشینش لوئی دوازدهم و جانشین لوئی فرانسوای اول دو سفر بایطالیا کردند و در نتیجه دو دفعه میلان و ناپل بتصرف فرانسه درآمد و کشمکش باقی بود تا ۱۵۱۶ بموجب معاهده پاپ و ما کزیمیلین قبول کردند که میلان بتصرف فرانسوا پادشاه فرانسه داده شود بشرط آنکه فرانسه از ناپل صرف نظر کند و آنرا پادشاه اسپانیا واگذارد .

❖ رقابت خانواده اطریش و فرانسه ❖

در ۱۵۱۹ تخت امپراطوری آلمان حالی ماند وامرای انتخاب کننده آن مملکت در صدد انتخاب امپراطور بر آمدند - سه نفر نامزد این مقام بودند اول فرانسوای اول پادشاه فرانسه دوم شارل نواده ما کزیمیلین و فردینان وارث خاندان اطریش بالاخره شارل نامپراطوری

انتخاب شده لقب شارلکن^(۱) یعنی شارل پنجم یافت و فرانسوا محروم گردید .

شارلکن چون امپراطور آلمان بود و ادعای جانشینی آتن کبیر و فردریک ریش قرمز را داشت . پیخواست تمام ایتالیا را مثل قدیم آلمان ضمیمه کند و فرانسوا هم چون از هر طرف ممالک خود را بین متصرفات خانواده اطریش محصور میدید در صدد چاره جوئی و تجزیه ممالک شارلکن بر آمد . عاقبت در سال ۱۵۲۵ شارلکن و فرانسوا قدم در میدان محاربه زد و خورد با یکدیگر گذاشتند .

جنگ بین این دو پادشاه سی و نه سال (از ۱۵۲۰ تا ۱۵۵۹) طول کشید و هیچیک از این دو پادشاه که جنگ را شروع کرده بودند آنرا باخر نرساندند بلکه مدتی هم پسران ایشان به محاربه اشتغال داشتند .

مبداً جنگ عبارت بود از ایتالیا و فرانسه شمالی و شرقی چیزی که در این محاربه قابل توجه است دخالت ممالک دیگر در آنهاست چه طرفین در ضمن جنگ سعی داشته اند هر کدام برای خود متحدینی فراهم کند و در نتیجه سلطان سلیم خان قانونی سلطان عثمانی و هابری هشتم پادشاه انگلیس و بعضی از امرای آلمان بکمک پادشاه فرانسه و بعضی دیگر معاونت شارلکن داخل جنگ شده اند .

در جنگ اول فرانسوا از شارلکن شکست خورد و خود او نیز اسیر شد . شش ماه در مادرید محبوس ماند تا آنکه بموجب معاهده مادرید از دعوی خود بر ناپل و میلان صرف نظر کرد و نورکتی و فلاندر را پادشاه اسپانیا وا گذاشت (۱۵۲۵) - فرانسوا بعد از این شکست بکمک متحدین

سابق الذکر سه جنک دیگر با شارل ~~ص~~ کرد مخصوصاً بواسطه حملات عثمانیها بوینه پایتخت اطریش شارل را مجبور کرد معاهده مادریه را لغو کند و از بعضی از دعاوی خود صرف نظر نماید - فرانسا در ۱۸۳۷ مرد و سلطت پسرش هانری دوم رسید و این پادشاه بکمک امرای پرتستان آلمان شارلکن را مستأصل کرد و شارل اندکی بعد بواسطه پیری و ناتوانی از سلطت استعفاء نموده ممالک خود را بین پسر و برادرش منقسم ساخت .

پسر شارلکن فیلیپ دوم است که بعد از پدر بسلطت هند و اسپانیا و ایتالیا و امریکا رسیده و جنک ما هانری دوم را شروع کرد است - بقیه ممالک آن پادشاه بصیب برادرش فردینان دوم شد و او نیز مالک مجارستان و بهم و وارث امپراطوری آلمان گردید باین ترتیب می بینیم که استعفای شارلکن ممالک خانواده اطریش را دو قسمت و خانواده هامبورگ را بدو شعبه منقسم نمود یکی ممالک متعلق به فیلیپ در تحت سلطت هامبورگ های اسپانیا دیگری ممالک فردینان در تحت حکومت هامبورگهای اطریش .

فیلیپ دوم بعد از مرگ پدر دختر هانری هشتم پادشاه انگلیس را بزوجیت گرفت و باین ترتیب انگلیس را با خود متحد کرد و به کمک قشون آندوات تانزدیک پاریس را بد ولی بواسطه مقاومت بعضی امرا نتوانست جاو رود عاقبت هانری و فیلیپ که از جنک حسنه شده بودند بصاحب رضایت دادند و ناشر اکت انگلیس و اسپانیا و ایتالیا عهد نامه باسم معاهده کاتو کامبریزس^(۱) منعقد کردند و جنگهای دو خانواده فرانس و اطریش را خاتمه دادند .

موجب این معاهده پادشاه فرانسه از تمام متصرفات خود در
ایتالیا صرف نظر کرد و در خصوص در شمال فرانسه تصرف بعضی
قلاع و سدر کاله که از زمان جنگهای صد ساله دوم در تصرف
انگلیس بود موفق شد و پادشاه اسپانیا هم بالاخره ناپل و میلان را
بدون معارضه مالک گردید .



فصل چهارم

(اصلاح مذهب مسیح)

عنوان ایجاد اصلاح (۱) *

در قرون وسطی دیدیم که مقام پاپی قبل از ظهور گریگوار هفتم چگونه متمدن نظر مردم هنگامه حوشده و چگونه روحانیان در خلاف مقررات دین مسیح رفتار میکردند - در ابتدای قرن شانزدهم نیز عین همان معاسد ظاهر و اندیشه فساد آزار قبل از گریگوار زیادتر شده بود .

در قرن یازدهم که گریگوار برای اصلاح امور مذهبی قیام کرد فساد فقط شامل حال اسقف های ممالک مختلفه بود و مقام پاپی نالسه سالم شمرده میشد و ای در قرن شانزدهم سرچشمه تمام حرایبها خود پاپ شده بود بطوریکه پاپهای این ایام بعضی رسماً فرمانده فئون شده معجزه میکردند و بعضی دیگر اشتعال بدوقیات را بر مصالح روحانی عیسویان ترجیح میدادند .

چون نفس و اشتعال بدوقیات پول زیاد میخواست پاپها برای تحصیل آن یا گناهان مردم را قبل از مردن در مقابل مبلغ گزافی پول می بخشیدند و آمرزش ایشان میفروختند و امثال روحانی ممالک عیسوی بخصوص آلمانرا ناگرفتن وجه هکفتی باسقفها وامگذاشتند این اقتضای کاری پاپها در قرن شانزدهم مردم را بعد از آوردن بواسطه

اختراع چاپ و انتشار معلومات و معارف هم هر قدر مردم آنگاه تر
 میشدند شکایتشان از پاپ و دربار روم بیشتر میشد و مخصوصاً چون در
 آلمان از تمام ممالک دیگر اراضی موقوفه مذهبی زیاده بود و امرای
 آن مملکت هم باراضی مزبوره چشم دوخته و از دخل و تصرف های
 پاپ در امور آنها راضی نبودند از همه بیشتر شکایت داشتند و همین
 امر یکی از علل عمده پیشرفت سریع اصلاح در ممالک آلمان شد .
 یکی از اموری که مردم را ب فکر اصلاح انداخت انتشار نسخه
 های چاپی کتاب مقدس بود که تا آن عصر کمتر کسی قدرت
 تحصیل و مطالعه آنها داشت . انتشار کتاب مقدس مردم را حقایق
 اولیه مذهب آشنا کرد و باین فکر انداخت که باید اوضاع دربار
 پاپ و امور روحانی را بهمان سادگی روز اول رجعت داد بعلاوه
 مردم در کثرت مقدس بهیچوجه بدعت هائی را که پاپها واسقف ها
 آورده بودند ندیدند و بهمین جهت گفتند در این صورت اصل مذهب
 عسیح همان کتاب مقدس است که باید آنها بالسنه معمواة عیسویان
 ترجمه و در میان عامه منتشر کرد و در موقع احتیاج به آن رجوع
 و خود را از شرح و تفسیرهای مغرضانه پاپها و روحانیین دیگر آسوده
 نمود و همین خیال مقدمه کشمکش بین پاپ و مخالفین او که
 طرفداران اصلاح بودند گردید .

✽ لوتر (۱۴۸۳ - ۱۵۴۶) قائد اصلاح ✽

کسیکه اول دفعه بر ضد پاپ قیام کرد روحانی کمنامی بود
 بود لوتر نام که جوانی حساس و فصیح و جسدی و صاحب عقیده
 راسخ شمرده میشد و چندان اصل و نسب عالی هم نداشت .

این جوان در سال ۱۵۱۱ بسفارت دربار رم، آمده و از مشاهده اوضاع خراب و فساد آنجا سخت متألم و متأثر گردید چند سال بعد پاپ لئون دهم برای تحصیل پول جهت اتمام کلیسای سن بطرس شهر رم در آلمان مشغول فروش آمرزش شد و عده از روحانیین را مأمور این کار کرد لوتر علناً بر ضد این عمل قیام نمود و چیزی طول نکشید که در تاسیسات دربار پاپ و بدعتهای او اعتراض نموده اطاعت او را ترك گفت و صریحاً اعلان کرد که انجیل تنها احکامی است که یکفر عیسوی واقعی با عمل کردن بان میتواند بجان داده شود و دستور های پاپ راجع بروزه و ریاضت و غیره بیهیج کار نمیاید - پاپ لوتر را تکفیر کرد و حکم تکفیر او را با آلمان فرستاد لوتر هم حکم را در جلو کلیسای شهر خود در حضور محصلین عیسوی در آتش انداخت و کشمکش بین لوتر و پاپ شروع شد این تاریخ مقارن بود با زمانی که شارنگن امپراطوری آلمان انتخاب میشد (۱۵۲۰) شارلکن چون در مذهب کاتولیک متعصب بود و از پیش آمدن اختلاف مدعیی در آلمان اندیشه داشت لوتر را دشمن ~~س~~ کرد تا در مقابل مجلس دیت شهر ورمز^{۱۱} رفع اختلاف کند لوتر صریحاً در آن مجلس انا کرد و گفت کسی که برخلاف عقیده خود اظهاری کند عیسوی حقیقی نیست چون لوتر حاضر ترك عقیده شد مجلس دیت حکم قتل او را صادر کرد .

لوتر مدت یکسال در قصر یکی از امرای طرفدار خود مخفی میزیست و در اینمدت مشغول ترجمه کتاب مقدس بزبان آلمانی بود و بعد از یکسال ترجمه خود را که بزبان ساده و فصیح نگاشته

شده بود انتشار داد و چنان مقبول طباع شد که هنوز هم از آثار ادبی زبان آلمانی بشمار میاید .

بعد از آنکه لوتر دوباره آشکار شد عدد پیروان او بقدری زیاد شده بود که دیگر جلوگیری از آنها امکان نداشت بخصوص که شارلکن هم سرگرم جنگ با فرانسوا بود عاقبت این امپراطور مجبور شد در ۱۵۲۹ حکم آزادی مذهب طرفداران عقیده لوتر در ممالکیکه این عقیده انتشار یافته بدهد بشرط آنکه آنرا در نواحی دیگر انتشار ندهند چون پنجنفر از امرای وعده از بلاد آلمان برضد این تصمیم اعتراض^(۱) کردند از این تاریخ بعد طرفداران عقیده لوتر با اعتراض کنندگان (پرتستان) معروف شدند .

در ۱۵۳۰ شارلکن معصوم شد کاتولیکها و پرتستانها با یکدیگر صلح دهد و باین عزم در شهر آوگسبورک^(۲) مجمعی تشکیل دادا گرچه خیال شارل باجرام رسید ولی از مجمع آوگسبورک دو نتیجه بدست آمد که در تاریخ اروپا اهمیت کبی دارد اول آنکه پرتستانها برای تقویت عقیده خود در موقع مباحثات مجبور شدند احکام مذهبی خویش را تدوین کرده تحت تنظیم و ترتیب بیاورند و دستور آینده مذهب خود را معین کند چنانکه همین کار را کردند و یکی از شاگردان لوتر رساله شامل ۱۸ ماده بعنوان اعتراف آوگسبورک نوشت و آن بمنزله اولین دستور مذهبی پرتستانها شد دوم آنکه مجمع آوگسبورک چون مجدداً حکم قتل لوتر و پیروان او را داد پرتستانها هم از این تاریخ بعد تشکیل جمعیت سیاسی داده برضد شارلکن و کاتولیکها

آلمان با پادشاه فرانسه داخل اتحاد شدند و اروپا رسماً از آن بیهوده و قسمت مذهبی تقسیم شد در يك طرف کاتولیکها و طرفداران پاپ بودند و در طرف دیگر پرتستانها و پیروان لوتر - شارلکن مدتها به پرتستانها داخل در منازعه بود ولی عاقبت قبل از استعفا مجبور شد بطرفداران لوتر آزادی مذهب بدهد و ایشانرا در تصرف اراضی متعلق بکلیسیا مجاز نماید (۱۵۵۵)

مذهب پرتستان اگرچه بافکار مردم آلمان خیلی خدمت کرده ولی برخلاف زندگانی سیاسی ایشانرا دست حوش ضعف و انحطاط نموده چه از این تاریخ بعد چنانکه دیدیم آلمان بدو قسمت مقسم شده و چون امپراطور کاتولیک بوده همه وقت پرتستانها را تحت فشار قرار میداده و پرتستانها هم از سلاطین ممالک دیگر اروپا کمک میگرفته اند و باین ترتیب آلمان همیشه میدان جنگ میشده و روز بروز ضعیف تر میگرددیده است .

❁ اصلاح در ممالک دیگر ❁

مذهب پرتستان بزودی از آلمان بممالک دیگر بخصوص بممالک اسکاندینا و سرایت کرد و درسوئد و پروژ که تابع دانمارک بودند یکفر از پادشاهزادگان قدیم معروف به گوستاو وازا^(۱) برصد پادشاه طالم دانمارک علم استقلال برافراشته سوئد را مستقل کرد و چون پاپ از پادشاه دانمارک طرفداری میسود گوستاو هم مذهب پرتستان اختیار نموده املاک کایسار را حیط کرد و سوئدیهها پرتستان شدند (۱۵۲۷) دانمارکها هم پادشاه طالم را برداشته بکنتر پیرو

لوتر را بجای او گذاشتند و او، مذهب پرتستان را در تمام دانمارك و نروژ انتشار داد .

در تاریخى که آلمانها بمذهب لوتر میگر ویدند یکنفر روحانى فرانسوى موسوم به کالون^(۱) در سوئیس و فرانسه تقریباً بانتشار عقایدی نظیر عقاید لوتر مشغول شد و از شهر ژنو ~~که~~ مقر او بود عقاید خود را در ممالک اطراف منتشر کرد .

در انگلیس هم مثل سوئد و دانمارك مروج مذهب اصلاح پادشاه است و این پادشاه که هانری هشتم (۱۵۰۹ - ۱۵۴۷) باشد نظر به آنکه مردی مستبد و خود خواه بود با پاپ صفائی نداشت و میخواست در امور روحانى مملکت نیز خویشتن صاحب اقتدار باشد چنانکه در ۱۵۲۲ مسمم شد زن اول خود را طلاق بگوید و زوجه دیگر بگیرد چون پاپ حاضر نشد زوجه اولی را طلاق دهد هانری با او بهم زد و غیر از این دفعه جهاد دفعه دیگر تغییر زوجه داد و در ۱۵۳۳ فرمانی صادر کرد که بموجب آن خود را حاکم مطلق و فرمانروای قادر بر اراضی کلیسای انگلیس خواند و حق هرگونه دخل و تصرف در آنها را هم مخصوص خود کرد و باین ترتیب کلیسای انگلیس را از کلیسای شهر رم مجزى ساخت هانری با آنکه با پاپ بهم زده و انگلیس را مجزا کرده بود باز خود را کاتولیک میدانست باین جهت به اپروتستانها میتوانست بسازد و به کاتولیکها چه پرتستانها غالب آداب و مراسمی را ~~صیبه~~ هنوز هانری معمول میداشت مخلف عقیده خود میدانستند و کاتولیکها هم پاپ را تنها رئیس روحانى خویش میشمردند باینجهت هانری کاتولیکها

را خائن و پرتستانها را بدین میدانست هر دو دسته را بسختی اذیت و آزار میکرد.

هانری سه فرزند از سه زوجه خود داشت که بترتیب هر سه بعد از او سلطنت رسیده و هر کدام سیاست مذهبی خاصی اختیار کرده‌اند. اول ادوار ششم (۱۵۴۷ - ۱۵۵۳) که طرفدار عقیده کالون بوده و مردم رای آنکه پیر و کالون شوند خیلی اذیت کرده دوم خواهرش ماری نو در (۱۵۵۳ - ۱۵۵۸) که بقیلیب دوم پادشاه اسپانیا شوهر نموده و سعی داشته است انگلیس را کاتولیک نماید سوم خواهر او الیزابت^(۱) (۱۵۵۹ - ۱۶۰۳) که یکی از بهترین فرمانروایان انگلیس است و عصر او یکی از دوره‌های درخشان تاریخ آن مملکت محسوب میشود. این زن بالاخره در ۱۵۶۲ فرمانی صادر کرد و بموجب آن مذهب مخصوص انگلیس را که مخلوطی است از مذهب کاتولیک و عقاید مذهبی کالون و بکلیسیای انگلیس^(۲) مشهور است مذهب رسمی قرار داد.

بطور کلی می‌بینیم که ظهور مذهب پرتستان علاوه بر آنکه مردم را از زیر بار بسیاری از قیود قدیمه بیرون آورده دو نتیجه سیاسی بزرگ داده که برای سلاطین ممالک اروپا خیلی مفید واقع شده یکی آنکه بواسطه تصرف اراضی مذهبی بروسعت متصرفاتشان افزوده دیگر آنکه بواسطه انکار سیادت پاپ سلاطین را علاوه بر قدرت سلطنتی صاحب قدرت و سیادت مذهبی نیز کرده و ایشانرا باصطلاح در آن واحد هم پادشاه نموده و هم پاپ و در هر صورت بر اقتدار استبدادی ایشان افزوده است.

1. Elisabeth

2. Iglesia anglicana

بعد از آنکه لوتر و سایر طرفداران بر ضد بدعتها و خلافتکاری های پاپ اعتراض کردند و عده از پیروان مذهب کاتولیک را از تحت اطاعت او بیرون بردند کاتولیک های دیگر هم به خیال افتادند برای ستن راه اعتراضات پرنستان ها و جلوگیری از ارتداد اصلاحاتی در آداب مذهبی خود وارد کنند و باین عزم ابتدا در شهر ترانت^(۱) شورای بزرگی از نمایندگان کاتولیکهای ممالک مختلفه تشکیل دادند و در نتیجه مقررات چندی بعنوان دستور مذهبی از قبیل رسمی بودن زبان لاتینی در ادارات مذهبی و ممنوعیت ازدواج برای روحانیین و سندیت نداشتن هیچ يك از نسخه های کتاب مقدس مگر ترجمه لاتینی قدیم آن و وجوب اطاعت از پاپ و غیره ترتیب دادند .

بعد از شورای ترانت بعضی از متعصبین کاتولیک برای متمرکز ساختن مقررات شورای مزبور و جلوگیری از مرتد شدن مردم انجمنهای مذهبی چند درست کردند که مشهورترین آنها جمعیت یسوعین^(۲) (ژوویت) است و این جمعیت بعد از تشکیل یعنی بعد از ۱۵۳۴ بواسطه افتتاح مدارس و نشر تعالیم مذهبی و درس دادن بمردم در عموم ممالک دنیا بروج آئین کاتولیک پرداخته و هنوز هم بهمین کار مشغول هستند و علاوه بر خدماتی که بمذهب خودنموده مقداری هم از راه تعلیم مردم برای انتشار معارف عمومی کار کرده اند .

1. Concile de Trente

2. Les Jesuites

فصل پنجم

(جنگهای مذهبی - جنگهای سی ساله)

از ۱۵۶۲ تا ۱۶۴۸ یعنی در مدت ۸۵ سال در هر يك از ممالك فرانسه و آلمان بفاصله ۲۵ سال يك رشته جنگهای مذهبی واقع شده که مدت دوام هر يك از آنها سی سال بوده است جنگهای سی ساله فرانسه از ۱۵۶۳ تا ۱۵۹۲ و جنگهای سی ساله آلمان از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ طول کشیده و فقط بین این دو رشته جنگ های مذهبی ۵۳ سال فاصله بوده جنگهای مذهبی فرانسه در تاریخ عنوان مشخصی ندارد ولی جنگهای آلمان را بخصوص جنگهای سی ساله میگویند.

❖ شروع جنگهای مذهبی در فرانسه ❖

در زمان هانری دوم پسر فرانسوا پیروان لوتر و کالون یعنی پرتستانها در فرانسه افزایش یافت و هانری با وجود سخت گیری هائی که میکرد نمیتوانست از رواج آئین پرتستانی جلوگیری کند و بالاخره کار رواج مذهب پرتستان بجائی کشید که قل از وفاساو چند نفر از خانواده سلطنتی هم عقاید کالون گرویدند و یکی از ایشان آنتوان دو نوریس^(۱) بود که بواسطه ازدواج با دختری که وارث سلطنت مملکت نوار^(۲) در اسپانیا محسوب میشد پادشاهی آجاریسید . مد از هانری دوم سلطنت پسرش فرانسوای دوم رسید و این پادشاه لکه اسکاتلند یعنی ماری استوارت^(۳) را بزوجیت گرفت و سحر يك

1 Antoine du Bourbon

2 Navarre

3 Marie Stuart

بعضی از امرای متعصب کاتولیک به آزار پرتستانها شروع کرد ولی مدت زمانی نماند و مادرش کاترین دمدیسی^{۱۱۷} بنام پسر دیگر هانری دوم که بشارل نهم موسوم بود زمام امور را بدست گرفت .

کاترین زنی جاه طلب و مدر و طالب تحصیل قدرت بود و برای دوام کار سلطنت صلاح دادن کاتولیکها و پرتستانها را لازم می شمرد . باینجهت در ۱۵۶۱ مجمعی از نمایندگان دو طرف تشکیل داد ولی طرفین حاضر نشدند و کاترین فرمانی صادر کرد و بموجب آن به پرتستانها در اجرای آداب مذهبی خود آزادی داد ولی باز هیچیک از دو طرف آرام نشستند و باذیت و شکوچه مخالفین خود پرداختند و از ۱۵۶۲ ببعد رسماً بایکدیگر جنگ مشغول شدند .

جنگهای مذهبی فرانسه هشت رشته است که چهار جنگ آن در عهد شارل نهم و نهمه در زمان هانری سوم و چهارم اتفاق افتاد و چنانکه گفتیم مجموعاً سی سال طول کشیده است چهار جنگی که در زمان شارل نهم واقع شده و کاترین هم در تمام وقایع آن دخالت داشته جز خونریزی های بسیار واقعه مهمی ندارد فقط حادثه مهمی که مشهور شده حادثه سن بارتلمی^{۱۱۸} است که سبب آن کاترین بوده و خلاصه آن آنکه این زن نظر بر فاشی کشیده و بعضی از بزرگان پرتستانها داشت و میخواست از ازدیاد نفوذ آنها در دربار کمتری کند مصمم قتل تمام پرتستانها شد و شارل نهم را باشکار مجبور کرد و صبح روز ۲۴ ماه اوت سال ۱۵۷۲ که حدوداً بعد از نیمه تابستان بود در اریس سربازان و عده مردم بمقتل تمام پرتستانها مشغول شدند و سه روز این کار زشت را دوام دادند و شایع در ولایت ها شد .

ترتیب پیش آمد و در نتیجه عده زیادی یگانه تلف شدند و پرتستانها از این تاریخ بعد جمعیتی بنام اتحاد پرتستان درست کردند و در قاعه رشل^(۱) جمع شده مدت یکسال در مقابل شارل مقاومت نمودند و شارل بالاخره مجبور شد بایشان آزادی عطا کند .

❖ جنگهای مذهبی زمان هائری سوم و چهارم ❖

شارل هم بعد از واقعه سن بارتلمی اندک زمانی نماند و سلطنت میرادرس هائری سوم رسید - در زمان هائری سوم جنگهای مذهبی فرانسه از سابق سخت تر و پیچیده تر شد چه مقارن تاجگذاری هائری کاتولیک ها بندو دسته بزرگ تقسیم شده بودند یکدسته در تحت ریاست برادر هائری طرفدار آزادی دادن به پرتستانها و سلامت به ایشان دسته دیگر در تحت ریاست هائری دو کبیر^(۲) از امرای مشفق طرفدار سرکوبی و قلع و قمع پرتستانها و علاوه این دو دسته پرتستانها هم در سایه اتحاد و اتفاق و قدرت فوق العاده یافته و صاحب نفوذ و قدرت و قوه لشگری و مالی مهمی شده بودند و ریاست ایشان هم با هائری بوربن پادشاه دوازدهم پسر آنتوان سابق اندک بود و این سه دسته در زمان هائری سوم از ۱۵۷۴ به دسته دلمه با یکدیگر جنگ کرد و بالاخره هم نتایج مهمی رسیدند - در اواخر ساعت هائری سوم مراد او که ریاست یکدسته از توائیکها را داشت و وارث تاج و تخت فرانسه بشمار می آمد مرد و برای هری دهم وارث دیگری نماد مگر هائری بوربن رییس پرتستانها و این مسئله بکلی برخلاف مصاحبت کاتوائیکهای دسته دوم یعنی

1 Rochelle 2 Henri De Guise

طرفداران هانری دو گیز بود باینجهت جنگ بین این دسته از کاتولیکها و پروتستانها یا بین هانری بوربن و هانری دو گیز در گرفت و این جنگ که جنگ هشتم مذهبی و آخرین آنهاست هشت سال طول کشید هانری دو گیز بالاخره بدست کسان هانری سوم بقتل رسید و هانری سوم با هم کاتولیک های طرفدار هانری دو گیز معزول و از پاریس خارج کردند و او به کمک هانری بوربن با هانری ناوار بطرف پاریس حرکت کرد ولی در ۱۵۸۹ بدست یک نفر روحانی متعصب بقتل رسید و قبل از مرگ هانری بوربن را بجاشینی خود معین و این هانری بهانری چهارم ملقب شد .

هانری چهارم مدت چهار سال پاریس را در محاصره داشت ولی نمیتوانست آنرا بگیرد بخصوص که فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا مقداری قشون پاریس وارد کرده میخواست دختر خود را که از طرف مادر بر او هانری دوم میشد وارث سلطنت فرانسه معرفی نماید - هانری چهارم بالاخره در ۱۵۹۳ رسماً قبول مذهب کاتولیک کرد و از طرف اکثریت فرانسویها پادشاهی شناخته شد و نقشه های فیلیپ دوم بیفیده ماند - فیلیپ چون چنین دید با هانری داخل جنگ شد و جنگ سن او - هانری که سه سال طول کشید بالاخره بفتح فرانسه حاکم یافت و تنه - نامه کاتولیکها سرزیر تجدید گردید .

فرمان تانت

هانری چهارم اندکی قبل از ختم جنگ با فیلیپ در شهر تانت از بلاد فرانسه فرمانی صادر کرد که بفرمان تانت معروف شده است .

موجب آن علاوه بر اعطای آزادی عقیده و مذهب به پرتستانها آنها را با کاتولیکها یکسان و مساوی شمرد و بایشان اجازه ورود بادارات دولتی و رسیدن بمناصب و مشاغل مهمه را داد و باس ترتیب هم جنگهای مذهبی فرانسه را خاتمه بخشید و هم از شورشهای داخلی که موجب خرابی و قتل نفس بود راحت شد .

(اسپانیا در زمان فیلیپ دوم)

مملکت فرانسه چنانکه دیدیم بواسطه جنگهای مذهبی داخلی مدت سی سال نتوانست در سیاست معالک دیگر دخالت داشته باشد در صورتیکه اسپانیا بر خلاف در سایه سلطنت استبدادی فیلیپ دوم پسر شارلکن در اروپای غربی صاحب نفوذ و قدرت فوق العاده شد .

فیلیپ دوم ۴۲ سال (۱۵۵۶ - ۱۵۹۸) سلطنت کرد و درین مدت از تمام حلاطین دیگر اروپا بیشتر منصرفات و اقدار شخصی داشت چه علاوه بر اسپانیا در اروپا قسمت عمده ایتالیا (ناپل - میلان - سیسیل - ساردنی -) و معالک هلند و بلژیک اممالک سفلی و چند ولایت را در حدود فرانسه مالک بود و در خارج این قطعه تمام امریکای مرکزی و قسمت عمده امریکای جنوبی را در تصرف داشته و هر سال مبالغ گزاف از مکزیک و پرو برای او طلا و نقره میاوردند در سال ۱۵۸۰ پادشاه پرتغال مرد و فیلیپ مالک تاج و تخت آن مملکت شده پرتغال و منصرفات آن یعنی برزیل و آفریقای پرتغال و هند آن مملکت را هم بممالک خود ضمیمه نمود و بمنتهی درجه قدرت و ثروت رسید :

۴۴ استقلال ممالک سفلی :

فیلیپ شخصاً متکبر و مستبد و متعصب بود و در ترویج آئین کاتولیک و جلوگیری از انتشار مذهب پرتستان جدگیری داشت بطوریکه تمام وسایل کار و منابع ثروت ممالک خود را در مدت سلطنت صرف این کار کرد و یک رشته جنگهای مذهبی در تصرفات اسانی و ممالک دیگر شروع نمود که مدتها طول کشیده و تمام هم بضرر او تمام شده است .

فیلیپ مثل جد خود فردینان ابتدا باذیت و آزار بقیه مسلمان اسپانیا پرداخت و ایشان را بکلی معذب ساخت و پراکنده کرد بعد در ممالک سفلی یعنی هلند و بلژیک بازار پرتسانها شروع نمود لیکن از این طرف صرفه نبرد چه ابتدا هفده ولایت هلند و بلژیک در ۱۵۷۶ اتحاد کرده بنام « جمهوری ایالات متحده » مستقل شدند بعد که مردم ولایات جنوبی یعنی اهالی بلژیک بمناسبت کاتولیک بودن و اختلاف نژادی و زبانی با مردم ولایات شمالی اهلند از ایشان جدا شده مجدداً در تحت تبعیت فیلیپ داخل گردیدند اهالی ولایات شمال مستقلاً جمهوری ایالات متحده را حفظ کردند وزیر را اطاعت فیلیپ نرفتند مخصوصاً بمساعدت الزابت ماکه انگلیس وهابری چهارم پادشاه فرانسه آتقدر مقاومت بخرج دادند تا اسپانیا مجبور شد استقلال آنها را برسمیت بشناسد .

۴۵ سیاست خارجی فیلیپ :

فیلیپ نوزان طرفداری از مذهب کاتولیک در سیاست ممالک دیگر اروپای غربی یعنی فرانسه وانگلیس هم دحالت کرد حتی بمشمن کشی

نیز پرداخت ولی در این مرحله هم جز ضرر چیزی عاید او نشده .
در فرانسه چنانکه دیدیم نیز فیلیپ سنک خورد و توانست
هانری چهارم را از رسیدن به سلطنت مانع شود در انگلیس قادر نشد
ملکه مقتدری مثل الیزابت را مغلوب و مقهور کند و از انتشار مذهب
پرتستان جلوگیری نماید .

الیزابت چنانکه سابق هم گفتیم مذهب پرتستانرا در انگلیس
رسمی کرد و خود نیز در انتشار آن سعی نموده صاحب قدرت و
اعتبار زیادی شد و فیلیپ که خود را مقتدرترین سلاطین کاتولیک میدانست
تصمیم کرد او را از تحت سلطنت بندازد و دختر عموی ~~سکاتولیک~~
اوماری استوارب را که ملکه اسکاتلند و زوجه فرانسوای دوم بود
بجای او منصوب کند - الیزابت در ۱۵۸۷ ماری استوارترا بیهاغه
آنکه برضد او اقدامات میکند بقتل رسانید و فیلیپ از این حرکت
خشمگین شده با الیزابت که سابقا بشورشیان هلند مساعدت نموده و
جهازاتش بنادر مستعمرات اسپانیا را در امریکا غارت کرده بود اعلان
جنگ داد (۱۵۸۸)

فیلیپ بعد از اعلان جنگ ۲۰۰۰۰ سیاهی در ممالک سفلی تهیه
دید و یکدسته جهازات مهم مرکب از ۱۳۵ کشتی شامل ۱۹۰۰۰
جنگی و عدد ملاح باتوهای سنگین روانه انگلیس نمود چون اعتقاد
عموم مردم این بود که مقاومت با این دسته جهازات ممکن نیست
آنها را مغلوب شدنی ^{میگفتند} .

جهازات مغلوب شدنی فیلیپ در بحر مانس دچار طوفان شد
و کشتیهای سبک انگلیس هم بهات نداده با آنها لطمات سخت وارد

کردند بطوریکه کشتیهای مزبور شکست عظیمی خوردند و از ۱۳۵ کشتی فقط ۵ فروند سالم باسایا برگشت و بدون آنکه احدی از اسپانیها قهرم بخاک انگلیس بگذارد قریب ۲۰۰۰۰ نفر از ایشان تلف گردید (۱۵۸۸)

دوره سلطنت فیلیپ برای اسپانیا دوره بدبختی است چه از طرفی بوسیله طرد و تبعید و آزار مسلمین و یهود زراعت و صنعت آن مملکت خراب شده و از طرفی دیگر بواسطه جاه طلبی های خارج از اندازه آن پادشاه بحریه و قشون صدمات کلی دیده و باوجود ذخایر گرانبهایی که هر سال از امریکا می آمده باز فیلیپ در آخر کار از شدت بی بولی اعلان ورشکستگی داده و بدین ترتیب اسپانیا را در پرتگاه انحطاط و تنزل انداخته است .

(جنگهای سی ساله ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸)

جنگهای سی ساله بگرفته از جنگهای مذهبی است که میدان عمده آن آلمان بود و سی سال هم طول کشید - این جنگها ابتدا صورت يك نوع جنگهای داخلی را در منصرفات خانواده اطریش داشته وای بتدریج بواسطه دخالت دانمارك و سوئد و ایالات متحده و فرانسه و اسپانیا شکل محاربه عمومی بین ممالک اروپا را پیدا کرده است .

❖ علل جنگ های سی ساله ❖

از ۱۶۱۶ بعد جمیع منصرفات هابسبورگهای اطریش نواده ردینان اول (برادر شارلکن) یعنی به ردینان دوم رسید و این شخص که باامپراطوری آلمان نیز انتخاب شد چون مالک ممالکی بود

که از جهت نژاد و زبان و مذهب با یکدیگر خیلی اختلاف داشتند
از مجارستان - بهم - اطریش با مصمم شد آنها را در تحت يك اتحاد
بیاورد و وحدت مذهب را از همه مهمتر و با اساس تر دانست باین
جهت به بستن مدارس و کلیساهای پرتستانها پرداخت و ایشانرا بین تغییر
مذهب و جلای وطن مختار کرد .

چکهای ولایت بهم که از ابتدای قرن پانزدهم بعد به مذهب
خاصی که مخالف آئین کاتولیک بود گرویده و قسمتی هم که پیروان او
بودند در مقابل اوامر فردینان مقاومت کردند باین ترتیب که در ۱۶۱۸
مأمورین فردینانرا که برای انحلال مجامع پرتستانها به پراگ پایتخت
بهم آمده بودند از پنجره بخارج عمارت انداختند^{۱)} و از همان تاریخ
که ابتدای جنگهای سی ساله است جمعیتی ترتیب داد . فردینان را
از سلطنت بهم خلع کردند و تاج و تخت را بفردریک پنجم یکی
از امرای انتخاب کننده آلمان وا گذاشتند

فردریک پنجم از ۱۶۱۸ بعد ریاست پرتستانهای طرفدار کاتولیکرا
داشت و این پرتستانها که با پرتستانهای پیرو لوتر و کاتولیکها هر دو
دشمن خونی بودند از آن تاریخ قشون و سپاهبانی مینا کرده و همه
وقت برای جنگ و طرفیت حاضر بودند - رسیدن رئیس ایشان فردریک
بسلطنت استعصام کار ایشانرا زیاد و آنها را برای جنگ حاضر تر
کرد بنا بر این علل اوایه جنگهای سی ساله اختلافات مذهبی مردم
آلمان و خیالات شخصی فردینان دوم در باب وحدت مذهبی رعایای
خود بوده است .

۱) De Penestrina De Pragae

وقایع عمده

تا زمانی که فردینان پنجم بساطت بهم انتخاب نشده بود جنگ صورت جنگ داخلی داشت انتخاب فردریک جنگ را از بهم بامان سرایت داد و پای امرای دیگر را هم در معرکه داخل نمود . فردینان دوم از اختلافات موجود بین طرفداران کائون پیروان اوتر و کاتولیکها استفاده کرد و این دو دسته دوم را که با فردریک رئیس دسته اول مخالف بودند بر ضد او حرکت داد دولت بایر که پسر عموی فردینان بود چکها را سخت مغلوب کرد و فردینان بکمک او بزودی بهم را مسخر ساخته تبعیت از مذهب پرستان و نکلم بزبان چکی را قدغن و ایشانرا بسختی سرگویی نمود بعد فردریک را از مملکت احمای خود خارج کرد و متصرفات و امتیازات او را بدو باویر داد چون دولت باویر کاتولیک بود و تعیین او بجای فردریک امرای اشخاب کنند پرستانرا کم و در مقابل عمده اشخاب آید - کان کاتولیک را زیاد میکرد پرستانها جمعا از ترس پادشاه دانمارک را بکمک طامدند و او قشون بامان کشید ۱۶۲۵ ، دشات پادشاه دانمارک جنگهای داخلی آلمان را بیجنگ بین ممالک اروپا مبدل ساخت ولی این پادشاه در دو جنگ از دوک باویر یکی از سرداران طرفدار فردینان موسوم به وانشتاین^(۱) شکست خورد و در ۱۶۲۹ منعقد شد که دیگر در امور آلمان دخالت نکند .

بعد از این فتوحات فردینان معمم شد بکمک قشون وانشتاین پرستانهای آلمانرا برانداخته ترتیب امراطوری آلمانرا هم که انتخابی

است باژنی مبدل نماید و تمام آنرا در تحت يك حکومت آورد. بچام این خیال نکلی برخلاف مصلحت ممالک فرانسه و سوئد بود مخصوصاً فرانسه از آن میترسید که باز ممالک شاراکن احیا شود و هاسبورگهای اطریش و اسایا مجدداً متصرفات خود را بهم پیوسته فرانسه را در میان بگیرند - برای جلوگیری از این پیش آمد ریشلیو^(۱) صدر اعظم لوتی سیزدهم پادشاه فرانسه مصمم دخالت در جنگهای سی ساله شد و چون اختلال امور داخلی فرانسه باو اجازه دخالت مستقیم نمیداد سوئد را تحریک بچنگ با فردینان کرد و سوئد هم که از خیالات جاه طلبانه فردینان و والشتاین راجع بمتصرفات آلمانیت در حوضه بحر بالٹیک مسیوفی بود این پیشنهاد را پذیرفت و پادشاه سوئد گوستا و آدلف^(۲) در ۱۶۳۰ بالمان قشون پیاده کرد .

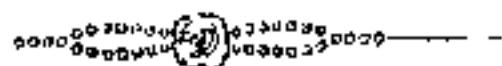
گوستا و آدلف که بزرگترین پادشاه سوئد و یکی از سرداران مشهور است بزودی قشون متحدین فردینان را شکست داد و پایتخت دولت باویر یعنی مونیخ را گرفت و عازم وینه که با والشتاین روبرو شد و باوجود آنکه خود او در معرکه بقتل رسید سوئد با فتح کردند و والشتاین شکست خود سوئدینها از این تاریخ بکامک پرتستانهای آلمان جنات با فردینان را تعقیب نمودند ولی در ۱۶۳۳ شکست بزرگی یافتند و فردینان مجدداً مالک آلمان شد و پرتستانها هم از ترس با فردینان از در صلح درآمدند .

ریشلیو چون دید سوئد از عهده فردینان برنماید با آن ممالک و ایالات متحده و امرای پرتستان آلمان و بعضی از امرای ایتالیا و

1 R. F. R. 2 (1) 1630 - 1633

سویس اتحاد کرد و با اسپانیا ~~که~~ در تصرف شعبه دیگر خانواده اطریش بود اعلان جنگ نمود و از دو طرف پورته ورن هابسبورگ مشغول زد و خورد شده کشمکش های عهد فرانسوا و شارلکن را تجدید کرد.

جنگ فرانسه با اسپانیا و اطریش سیزده سال (۱۶۳۵ - ۱۶۴۸) طول کشیده بالاخره در هر دو سمت بفتح فرانسه ختم شد و ریشلیو با اسپانیا و فردینان سوم جانشین فردینان دوم دو رشته معاهدات کرد و بوسیله آنها جنگهای سی ساله را بفتح فرانسه خاتمه بخشید عهد نامه نا اسپانیا بماهده پیرنه و عهد نامه های با فردینان بمعاهدات وستیالی^(۱) معروف است بموجب معاهده اولی (۱۶۵۹) بعضی از نواحی سرحدی اسپانیا بفرانسه ضمیمه گردید و ماری ترز^(۲) دختر فلپ چهارم پادشاه اسپانیا هم بزوجیت برای لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه اختیار شد معاهدات وستیالی (۱۶۵۸) علاوه بر آنکه اوضاع آلمانرا بوضع قبل از جنگ برگردانده ایالت آلزاس را برای فرانسه و بعضی نواحی دیگر را هم برای سوئد گرفته و پرتستانهای آلمانرا هم برادی مذهب نایل و استقلال ایالات متحده را تثبیت نموده است



فصل ششم

(تاریخ انگلیس در قرن ۱۷ و ۱۸)

انگلیس که در قرن شانزدهم زمان سلطت سلسله تودر کاملاً در سیاست و وقایع سیاسی ممالک اروپا دخیل بوده در قرن هفدهم زمان سلطت سلسله استوار بواسطه گرفتاریهای داخلی تا اواخر این قرن بکلی از جریان اوضاع آن قطعه خارج ماند و بکشمکش‌هایی بین سلاطین و مردم دوچار شد چه سلاطین میخواستند مثل فرانسه مملکت را در قدرت استبدادی و حکومت مطلقه ببرند ولی مردم برخلاف در حفظ اساس مشروطیت و آزادی قدیم خود سعی بخرج میدادند و این کشمکش تا ۱۲ سال قبل از ختم قرن هفدهم یعنی تا ۱۶۸۸ باقی بود .

چنانکه در قرون وسطی دیدیم انگلیس از قرن سزدهم یعنی از زمان صدور فرمان کبیر دارای ترتیب حکومت مشروطه شده بود پادشاه اگرچه در انتخاب حکام و عمال ولایات آزادی داشت ولی مثل سلاطین فرانسه صاحب قدرت مطلقه و اراده شخصی اویز قانون بشمار نمی آمد بلکه پارلمنت (مجلس لردها و مجلس عامه) قدرت شخصی او را در دو موقع محدود میکرد یکی در موقع گذراندن قوانین دیگر در موقع پیشنهاد مالیات چه قانون «اتنی» تصویب پارلمنت نمیرسید صورت رسمیت پیدا نمیکرد و این دو موقع مواردی بود که شاه و پارلمنت بایکدیگر وارد مرحله کشمکش میشدند

عیر از کشمکش شاه و پارلمنت ~~که~~ زد و خورد سیاسی بود
اختلاف مذهب هم بین مردم کشمکشهای دیگر برآ مسبب میشد چه
در انگلیس و اسکاتلند علاوه بر کاتولیکهای قدیم و طرفداران کلیسای
انگلیس دو دسته عیسویان دیگر از طرفداران اصلاح وجود داشتند
یکدسته پیروان کالون در اسکاتلند و یکدسته هم اصلاح طلبان
تسرو معروف به جماعت مستقل و آن چهار دسته از سیری و حوه
نابکدیگر اختلاف عقیده داشتند .

سلسله استوارت :

در سال ۱۶۰۴ منگه الیزابت آخرین عضو خاندان تودر مرد
و حاشیسی اش به جیمز^(۱) (ژاک) اول رسید و آن جیمز نخست
پادشاه سلسله استوارت است و اولاد او در دوره ۱۶۸۸ در انگلیس
سلطنت کردند .

اعضای خاندان استوارت همه بعد از رسیدن بمقام پادشاهی در
مسائل سیاسی و داخلی همین سیاست را تعقیب نمودند و آن یکی دره مسائل
داخلی سعی در تحصیل قدرت استبدادی و حکومت کردن بدون شور
با پارلمنت و در مسائل مذهبی کوشش در سبب تاسی انگلیس است
تمام انقلاب ها و کشمکشهای داخلی ایمنیست در قرن هفدهم از این
سیاست خاندان استوارت نتیجه شده .

جیمز استوارت پسر ماری استوارت است که سلطنت اسکاتلند
را داشته و آنکه دیدیم بدست ایراتن قتل رسیده است . چون
این شخص که پادشاه اسکاتلند هم بود سلطنت انگلیس رسیده و به

برای اتحاد آن دو قسمت با یکدیگر فراهم شد .
حمیز مردی یکنفایت و خود حواء و منصب و مستبد بود پس
از جلوس نحت سلطنت اسکلیس ، اذیت و آزار کاتولیکها پرداخت و
و در سال اول پادشاهی ۶۰۰۰ نفر کاتولیک را محکوم قتل کرد
کاتولیکها بخیال کشتن او چمدین پیب پراز ماروت را در زیر
زمینیکه زیر عمارت پارلمنت قرار داشت مخفی کردند و مقصودشان این
بود که در موقع رسیت جلسه آرا آتش بزید و پادشاه و خاندان
او وارد هاو و کلا را در يك روز از میان بردارند ولی این سوء
قصد کشف شد (۱۶۰۵) و ایندفعه علاوه بر پادشاه اکثریت مردم
هم نسبت نکاتولیکها غضبناک گردیدند و کاتولیکها را قریب دو قرن تا
(۱۸۲۹) از داخل شدن در ادارات دولتی محروم ساختند و نسبت
بجمع دول کاتولیک مخصوصاً فرانسه بدین و دشمن شدند حتی از
پادشاهان استوارب هم که طالب اتحاد ، فرانسه بودند نفرت حاصل
گردید .

حمیز از آنجا که تصمیم پارلمنت وقعه میگذاشت و پارلمنت
هم از دادن پول و تصویب ملیتهای پیسهادی او سر می پیچید دچار
بی پولی و محافقت پارلمنت گردید و از ندب مهر مالی محبور شد از
جگ های سی ساله ~~که~~ تازه شروع شده و اسکلیس هم
بکمک مردريك بیجم در آن دخالت کرده بود دست بگشود
و فردريك را تها رها کند و این اقدام که در حکم شکست سیاسی
برای اسکلیس بود ستر مرده را متغیر ساخت ، ایشانرا بفکر چاره
حرفی و مهومت در مه ل اعم خود حواهايه سلاطین و حفظ آذنی
و حکومت های انداخت احره حمیز در سال (۱۶۲۵) در حالیکه

طرف نورت عمومی بود وفات کرد و سلطنت پسرش چارلز^(۱) اول
(شارل) رسید .

* انقلاب ۱۶۴۸ *

چارلز اگر چه از پدر سایم النفس تر و معتدل تر بود ولی
همان خیالات استبدادی را در مغز می‌بخت و در نتیجه همین خیالات
چند دفعه پارلمنت را بست و خواهر لوئی سیزدهم را که کاتولیک بود
بود گرفت بعد بکامک پرتستانهای فرانسه بان ممالکت اعلان جنگ
داد (۱۶۲۷) ولی شکست خورد و بیول محتاج شده از پارلمنت
تقاضای مساعدت کرد - پارلمنت هم در مقابل از پادشاه خواست که
تمام آرادیهائی را که فرمان کبیر داده رعایت کند و در آینده آنها را محترم
شمارد چارلز قبول کرد ولی کمی بعد حامی وعده نموده پارلمنت را بست
و شخصاً زمام امور را بدست گرفت (۱۶۲۹) .

پارلمنت اسکایس یازده سال بسته بود و در این مدت چارلز
و وزیرای او با استبداد تمام حکومت میکردند و انواع و اقسام مردم
را با گرفتن مالیات و تسمیقات دیگر معذب میداشتند .

در (۱۶۳۷) اهالی اسکاتلند در نتیجه همین سختگیریها شوریدند
و چارلز چون کار را سخت دید در ۱۶۳۶ بافتتاح پارلمنت مجبور
شد و بعد از یازده سال بار دیگر باز شدن آن را اجازه داد .

پارلمنت این دفعه اسکایس چون سیزده سال در بی ۱۶۳۶ -
۱۶۵۳) تقی ماند و مدت طولیل موسم شده و انحصاری آن در این
مدت تا زده بر آنگه ۱۰۱۵ ای چارلز اول سعادت مسکده کرد و آن را

صحا که پادشاه نیز پرداخته و چون چارلز در صدد مخالفت برآمده اهالی لندن از پارلمنت دفاع کرده و پادشاه در ۱۶۴۲ فرار از پاریس مجبور شده است .

فرار شاه از پاریس مقدمه جنگ داخلی انگلیس شد چه پادشاه و پارلمنت هر کدام متحدینی برای خود فراهم کرده بجهت پرداختن از آن جماع ایرلندیها طرف شاه و اسکاتلندیها طرف پارلمنت را گرفتند و انگلیس و اسکاتلند هم با یکدیگر اتحاد نموده با هم بر ضد شاه قیام کردند .

جنگ بین طرفداران شاه و پارلمنت سه سال طول کشید و ابتدای شرف با طرفداران شاه شد ولی یکنفر از و کلاهی مجلس عامه بنام کرومول^(۱) از عیسویان مستقل جمعیتی دور خود فراهم نموده بجای چارلز رفت و بمساعدت پارلمنت در ۱۶۴۵ پادشاه را شکستی سخت داد و اسیر کرد و بعد از رفع اختلافات مذهبی دیگری که بین قشون او و اکثریت و کلا بود و بیرون کردن ۱۴۰ نفر از و کلاهی طرفدار چارلز از پارلمنت چارلز را محکوم و اعدام نمود و در تاریخ ۱۶۴۹ حکومت جمهوری را در انگلیس اعلان کرد .

جمهوری انگلیس چهار سال طول کشید و در این مدت کرومول ایرلند را که شوریده بود بسختی تسبیح کرد و مردم آن ستمان بسیار وارد نمود بعد قشون اسکاتلند کشیده چارلز دوم پسر پادشاه مقتول را نیز از آنجا بارو پانند و اسکاتلند را کاملاً با انگلیس داخل اتحاد نمود بعد پارلمنت در سال ۱۶۵۱ فرمانی بنام فرمان بحریه صادر نمود که بموجب آن حق آوردن امنه آسیا و افریقا و امریکا فقط بکشتی

های انگلیسی داده شد کشتیهای ممالک دیگر جز آوردن امنعه ممالک خود حق دیگری نداشتند چون هلند مخالفت کرد بین دولتین انگلیس و هلند جنگ در گرفت ولی عاقبت غلبه با انگلیس شد و هلند دیگر جرات مخالفت نمود.

بموجب فرمان بحریه انگلیس مجبور گردید برای خود بحریه تجارتی معتبر تهیه کند و بر آبهای دنیا مسلط باشد چه برای آوردن امنعه برای سایر قطعات بان محتاج بود در نتیجه صدور همین فرمان انگلیسها هم بحریه معتبری برای خود درست کردند و اساس سیادت بحری آن دولت از آن تاریخ ریخته شد.

بعد از ختم کار کرومول در اسکاتلند پارلمنت و قشون طرفداران سردار مزبور داخل گشمکش شدند پارلمنت میخواست قشون را باین عنوان که دیگر جنگی وجود ندارد منحل کند و قشون هم باین نظر که پارلمنت زیاده از حد ذوام کرده و بعد از بیرون رفتن ۱۳۰ نفر از اعضای دیگر نماینده ملت محسوب نمیشد مصمم انحلال آن گردید بالاخره بعد از دو سال تردید رای کرومول بدعوت صاحبمنصبان قشون پارلمنت را بست و نمایندگان آن را بیرون نموده بر سر درب آن نوشت: « خانه اجاره بی اناه »

بعد از انحلال پارلمنت حکومت انگلیس بدست سپاهیان افتاد و کرومول عنوان « لرد حامی جمهوری » اختیار نموده مستبدانهترین حکومت هائی را که ممکن بود پیش آورد و پارلمنت هم در سال ۱۶۵۷ میلادی بپادشاه داد ولی کرومول - از ترس آنکه بپادامه موجب شکایت نظامیان شود از قبول آن استکفاب نمود لیکن حاضر شد جانشین برای خود انتخاب نماید چنانکه بعد از او هم سلطنت نصیب پسرش

(ریچارد) گردید (۱۶۵۸)

✽ رجعت خانواده استوارت ✽

ریچارد پسر ~~کرومول~~ چندان کفایت و عرضه نداشت، بهین جهت نتوانست کاری از پیش ببرد و بعد از هشت ماه استعفا کرد و چون پارلمنت و مردم هم از فشار نظامیان خسته شده بودند چندی بعد چارلز دوم پسر چارلز اول را از هلند دعوت نموده تاج و تخت را باو تسلیم کردند و باین ترتیب خانواده استوارت در سال ۱۶۶۰ سلطنت انگلیس برگشتند .

چارلز دوم اگرچه مردی شجاع و باهوش بود ولی باز تمایل بسیار سلطنت استبدادی و انتشار مذهب مخصوص انگلیس داشت چنانچه دو سال بعد از جلوس پیروان کالون را دچار عذاب و شکنجه سخت کرد و این همان پادشاه است که انگلیس را بسکمتک لوئی ۱۴ در ۱۶۷۲ وارد جنگ باهنگد نمود - چون چارلز بالوئی ۱۴ پادشاه کاتولیک اتحاد کرد و نسبت بکاتولیکهای انگلیس هم سخت گیر نبود مردم از این حرکات که ممکن بود مقدمه رجعت مذهب کاتولیک شود بوحشت افتادند پارلمنت بعنوان مقابله تمام عمال کاتولیک را بجهور به استعفا نمود .

چارلز در ۱۶۷۴ باهنگد صلح کرد و دختر ارشد برادر خود را بگیوم ارانز دشمن لوئی ۱۴ بزوجیت داد و چندی بعد بلوئی متحد قدیم خود اعلان جنگ نمود و کاتولیکها را هم بنظر آن که عازم قتل او شده بودند سخت تشبه کرد .

از ۱۶۷۹ بعد اعضای پارلمنت انگلیس دو حزب مخالف یکدیگر

تشکیل دادند یکدسته طرفدار قدرت پادشاه و یکدسته طرفدار قدرت پارلمنت این دو دسته هر کدام طرف مقابل را دزد راه زن میخواندند دسته اول بمخالفین خود وای^(۱) (نام راهزنان اسکاتلندی) و دسته دوم بطرف مقابل توری^(۲) (اسم راهزنان ایرلندی) می - گفتند و هنوز هم این اسامی باقیست (توریها را محافظه کار و وایهارا آزادیخواه نیز میگویند)

✽ انقلاب ۱۶۸۸ ✽

بعد از چارلز دوم سلطنت به برادرش جیمز دوم رسید و این شخص چون کاتولیک بود بخیال اقتاد تمام مردم را کاتولیک کند و این تاریخ معمارن بود تا انهای فرمان نانت از طرف لوئی ۱۴ و اخراج پرتستانها از فرانسه که در نتیجه آن مردم انگلیس نسبت به مذهب کاتولیک و فرانسه سخت متغیر شده بودند .

انگلیسها ابتدا منات و حبس و حوصله را پیشه کردند مخصوصاً چون میدیدند وارت جیمز یعنی خواهرش ماری (زن گیوم اراثر) پرتستان است انقلاب را غیر لازم میشمردند ولی در ۱۶۸۸ زن دوم جیمز پسری آورد و امید مردم قطع شده از گیوم اراثر کمک حواستند و نهضت کردند که او دخالت کند و پرتستانها را تحت حمایت بگیرد گیوم تا ۱۶۰۰۰ همراه نانگایس وارد شد و جیمز پیش لوئی ۱۴ پاریس گریخت

پارلمنت بعد از فرار جیمز گیوم و زوجه اش ماری را متعاقباً بساطت اختیار نمود ماری نایب ماری دوم ملکه شد و گیوم اراثر

هم با لقب گیوم (ویلیام) سوم پادشاهی بر قرار گردید ولی پارلمنت این دفعه پیشدستی کرد و برای آن که عملیات قانون شکنانه چارلز و جیمز تکرار نشود موادی شامل اصول عمده آزادی و مشروطیت نام « اعلان حقوق » نوشته قبل از تجگذاری آنها را بامضای ماری و گیوم رسانید باین ترتیب بعد از یکفترن کشمکش بالاخره در نتیجه انقلاب بس و صدای ۱۶۸۸ مانت و پارلمنت فتح کرد و اساس مشروطیت انگلیس تثبیت و تایید شد و به تفرق مخالفه پرستان آزادی مذهب عطا گردید و از این تاریخ قسمت عمده معارضات مذهبی و سیاسی آن ممالک حاکمه یافت . چشم مناقشات داخلی انگلیس سیاسیون این ممالک را از اواخر قرن هفدهم بعد برای دخالت در قضایای اروپا و سیاست دنیا فارغ کرد و انگلیس از این تاریخ باز مقامی را که در قرن شانزدهم داشت بدست آورد مخصوصا در زمان ویلیام ثالث محور اتحاد بر ضد لوئی ۱۴ و در زمان جانشین او جنم کنده جنگ حاشیبه اسپانیا و هالک سی مستعمرات ذقیقت شد .

❖ خانواده سلطنتی هانور ❖

بعد از ویلیام ثالث سلطنت بحواهر زنش آن استوارب احواهر ماری دوم (رسید و پس از مرگ او هم پارلمنت بقرارتش وزن سلطنت او یکی از نواده های دختری جیمز اول داد ، او بر محصل که از طرف مادر مسوب بحمیزه بیستد امیر اندحاب کرده ، بیستد امیر او آلمان بود و چون سلطنت انگلیس رسید زود ؟

لقب یافت و با استقرار او خاندان هانور مالك سلطنت انگلیس شدند و هنوز هم سلطنت در این خاندان است .
سلاطین خاندان هانور همه ژرژ لقب دارند و از میان ایشان ژرژ اول و دوم نظر بعلاقه تمامی گه بالمان و ولایت هانور داشتند چندان بامور انگلیس اعتنائی نمیکردند و بهمین علت از همان تاریخ در انگلیس عادت شد که وزرا و پارلمنت مملکت را مستقلاً اداره کنند و پادشاه فقط بهمان سلطنت کردن قانع باشد چنانکه امروز هم تقریباً همینطور است .



قسمت دوم

(تاریخ ایران)

✽ تجزیه دولت عرب و تشکیل سلسله های ایرانی ✽

چنانکه در تاریخ عرب دیده ایم دولت خلفای مشرق در عهد هارون الرشید بمنتهای عظمت و اعتبار خود رسید و این حال تا زمان المتوکل یعنی تا ۲۲۳ هجری دوام داشت .

اگرچه تجزیه دولت نبی عباس از مدنی قبل از متوکل شروع شده و چند نفر از عمال نبی عباس در افریقا و ایران در ایام هارون و مامون سر از اطاعت ایشان بیچیده بودند لیکن تجزیه قطعی دولت نبی عباس باسال انتصاب متوکل بخلافت مقارن و ضعف خلفای بغداد بهمین تاریخ شروع شده است .

در زمان خلافت مامون ایرانیها نظر بانکه خلیفه را از خود میدانسته و در رساندن او بمقام خلافت زحماتی متحمل شده و فداکاریهایی کرده بودند در دربار مامون نفوذ کمی یافتند و در سایه همین نفوذ و اقتدار بتدریج باستخفاف عرب و نبی عباس پرداختند مخصوصاً چون بگذشته باحشمت و یاد کارهای تاریخی خویش علاقه و به تشییع تمایل

تمام داشتند بهیچوجه از حکومت خارجیان بر خود راضی نبودند و درصدد چاره جوئی و رهائی از این قید بودند .

زمانیکه ترکها در کارهای خلافت دخالت کردند (از بعد از معنصم) و صاحب اختیار امور گردیدند ایرانیها موقع را برای نجات از ذلت استیلای عرب مناسب دیده در ولایات رایت استقلال بر افراشتند و متدرجاً نواحی مختلفه ایران را از قلمرو تسلط بنی عباس مجزا نمودند در میان ملل مغلوبه شرب ایرانیها علاوه بر خدمتی که بیسط و تکمیل و انتشار تمدن اسلامی کرده و از اینجهت بر عموم مسلمین دیگر مزین و برتری یافته اند از دوجهت دیگر هم با سایر مسلمین غیر عرب فرق دارند از اینقرار :

۱ - ایرانیها بمجرد اینکه قدرت حاصل کرده و ضعف خلفارا مشاهده نموده اند بر ضد آنها برخاسته خود و مملکت خود را از تحت حکومت ایشان بیرون آورده اند و چون در این مرحله پیشقدم سایر مسلمین بوده برای دیگران سرمشق شده اند .

۲ - ایرانیها آنچه توانسته اند در حفظ زبان و آداب و رسوم و ملیت خود در مقابل استیلای عرب کوشیده ، بالنتیجه روح قومیت خود را زنده نگاهداشته اند و در سایه همین با فشاری و کوشش ایران بعد از اسلام را دارای زبان و ادبیات و رسوم خاصی کرده اند که با زبان و آداب و رسوم غالبین یعنی عرب فرق کالی دارد در صورتیکه ملل مغلوبه دیگر محکوم همان زبان و مراسم عائن شده هایت خود را از دست داده اند .

فصل اول

(آل طاهر و صفاریان)

☆ سلسله طاهری از ۲۰۵ تا ۲۵۹ ☆

در تاریخ عرب دیدیم که ایرانیهای خراسان بسرمداری طاهریین حسین ملقب به ذوالیمینین در نزدیکی ری قشون امین پسر بزرگ هارون الرشید را شکست داده بغداد را گرفتند و پس از کشتن امین مأمون را از خراسان آورده بجانشینی پدر و برادر برقرار نمودند .

بعد از آنکه مأمون در بغداد بکرسی خلافت جلوس نمودند ای آنکه هم طاهر را در ازاء خدماتش پاداش نیکی دهد و هم فائل برادر را از پیش چشم خود دور کند او را در سال ۲۰۵ بحکومت خراسان فرستاد و او بعد از یکسال نام مأمون را از خطبه انداخته رایت استقلال بر افراشت و ای عمرش وفا نکرد و اندکی بعد مرد بعد از طاهر پسرش بحکومت خراسان رسید و از این زمان بحکومت آن ممالک در خاندان ایشان ارثی شد . طاهریان یعنی اولاد طاهر با آنکه در ظاهر مطیع خاقای بغداد بودند در حقیقت نیمه استقلالی داشته و در قلمرو خود با اختیار شخصی کار میکردند . مدت بحکومت ایشان ۵۴ سال از ۲۰۵ تا ۲۵۹ هـ . پایتختشان شهر نیشابور آخرین طاهریان محمد بن طاهر است که در ۲۵۹ مغلوب

یعقوب لیث صفاری شده و بدست او گرفتار آمده است بنا برین اعتراض
سلسله ظاهری بدست یعقوب انجام گرفته .

(ظاهریان ۲۰۵ - ۲۵۹)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	ظاهر بن حسین	«	۲۰۵	«	۲۰۷
۲	طلحه بن ظاهر	«	۲۰۷	«	۲۱۳
۳	عبدالله بن ظاهر	«	۲۱۳	«	۲۳۰
۴	ظاهر بن عبدالله	«	۲۳۰	«	۲۴۸
۵	محمد بن ظاهر	«	۲۴۷	«	۲۵۹

(صفاریان ۲۵۳ - ۲۹۱)

﴿ یعقوب پسر لیث رویگر ﴾

دراواخر خلافت الواثق یعنی درسال ۲۳۲ در سیستان شخصی
بنام صالح خروج کرد و شهر بست را از چنگ عمال خلیفه بیرون
آورده اهمیت و اعتباری تحصیل نمود .

ازجمله عیارانی که جزء سپاهیان صالح بود و وجود او اسباب
رونق کار و پیشرفت او محسوب میشد دلاوری بود سیستانی بنام یعقوب
که اگرچه نسبی عالی نداشت لیکن درعالم مردانگی و جلالت کسی
نیای او نمیرسید و فرد شاخصی بود که دم از سلطنت میزد و دردهای
خود خیالات بلندی میروراند . یعقوب پسر شخصی است لیث نام

ولیت صنعت رویگری داشته و بهمین مناسبت خود او بصفار و اولادش به صفاریان معروف شده اند .

یعقوب را سه برادر بود عمرو و علی و طاهر که هر سه در بدو حال بهمان شغل پدر سر میکردند و برویگری روزگار میگذاشتند بعد ها که یعقوب بمقام امارت و سلطنت رسید هر سه همدست او گردیدند و گردن باطاعت فرمان برادر دادند .

یعقوب از همان اوان جوانی همتی بلند و طبعی عالی داشت و بشغل پدر سر فرو نمی آورد هر چه میافت با رفقا و دوستان میخورد و غالباً ایشان را مشمول احسان و بنده سخاوت خود میکرد کفایت و استعداد ذاتی و سخاوت طبیعی از همان اوان کار یعقوب را منظور نظر اقران قرار داد و بتدریج بر شماره دوستان و فدویاش افزود تا آنجا که کارش بالا گرفت و صاحب اصحاب و مریدانی شد که بهر کار که میخواست اقدام میکنند ایشان مطیع فرمان و بنده او امر و احکام او بودند .

یعقوب در بدایت حال بر اهزنی و عیاری مشغول بود و چند گاهی بدمستیاری فدویان خود باینکار اشتغال داشت اما تصدیق عموم و ورخین هیچوقت به آزار مظلوم و ستموایان نمی پرداخت و نامغلوبین و اسرای دست خود با کمال جوانمردی و اخلاف رفتار مینمود یعنی در همان حال هم می فهماند که مقصود او غارت مال و تحصیل منال نیست بلکه میخواهد باین ترتیب مقدمات کار تسلط و تغلب را فراهم کند و برای نگاهداری یاران خویش نوشته گرد آورد - چون مقصود عالی یعقوب معلوم بود و سخاوت و جوانمردی او مشهور شد روز بروز اعتبار و شهرت و شماره پیروانش زیادتو گد دید تا آنجا که مال :

او و از همراهانش کمک خواست و باین ترتیب یشت خود را قوی کرد (۲۳۶ . ه) یعقوب و برادرش عمر و در فاصله سالهای ۲۳۶ و ۲۳۸ در خدمت صالح روز و شب بیچنگ و جسدال مشغول بودند و پیوسته برای دفع خارصیان و عامل خلیفه از این شهر میشتافتند مخصوصاً یعقوب در ایامدت جلالت و رشادت بسیار بخرج داد و متصرفات صالح را بخوبی حفظ کرد .

در سال ۲۳۸ صالح حکم داد که سرای حکمران سابق سیستان را که از جانب ظاهریان خراسان حکومت داشت غارت کنند و اموال او و خواصش را ببرند یعقوب و سیستانیان دیگر را این امر گران آمده گفتند این صالح خارجی کیست که تا کنون اینهمه غنیمت از مال بزرگان سیستان بیچنگ آورده و باز در صدد تاراج جدیدیست دیگر اطاعت او خلاف جوامردی است یعقوب و سیستانیان دیگر از این تاریخ از اطاعت صالح سرپیچیدند و صالح مجبور بفرار شد .

بعد از صالح مردم سیستان بادرهم نامی بیعت کردند و او یعقوب را سهسالار کل قشون خود نمود ولی چون یعقوب روز بروز بیشتر اهمیت می یافت و لشکریان زیادتر فریفته او میشدند درهم بر او حسد برد و جمعی را بکشتن یعقوب فرستاد شیر مرد سیستانی سبقت کرده بیشتر آنجماعت را کشت و از مهلکه نجات یافت . مردم سیستان بعد از این واقعه در محرم ۲۴۷ بایعقوب بیعت کردند و او را بامیری خود برگزیدند .

❁ فتوحات یعقوب ❁

یعقوب پس از انتخاب شدن بامیری در صدد دفع مخالفین خود

که اهم ایشان صالح و نصر و یکنفر دیگر از خوارج بنام عمار بود
برآمد و در اندک مدتی ایشان را بر انداخته قسمتی از مغرب افغانستان
را تسخیر و صالح را اسیر نمود و عمار را کشت و باین ترتیب تمام
سیستان و قسمتی از افغانستان او را مسلم شد .

وبعد از سال ۲۵۳ تا ۲۵۵ کرمان و فارس را مسخر ساخت و با
پادشاه مشرک کابل و افغانستان شرقی جنگها کرد و غنائم زیاد بدست
آورد تا آنجا که آوازه اقتدارش بگوش خلیفه بغداد نیز رسید و او از راه
احتیاط فرمان حکومت بلخ و فارس و کرمان و طخارستان (ولایتی
بوده است بین جیحون و بلخ) را همراه برادر خود نزد یعقوب
فرستاد از او تملق گفت .

یعقوب بعد از این فتوحات در سال ۲۵۹ بر نیشابور مرکز
خراسان و پایتخت آل طاهر مسلط آمد و امیر محمد آخرین طاهریان
را بند نهاده سلسله ایشان را منقرض کرد و خراسان را هم ضمیمه
متصرفات خود نمود بعد بتعقیب یکی از معارضان خود بطبرستان رفت
آمل را گرفت ولی بواسطه باران و رطوبت و ناسازگاری آب و هوا
از این سفر صرفه نبرد منزهماً بیستان برگشت .

در موقعیکه یعقوب در طبرستان بود المعتصم بالله خلیفه عباسی
نظر بنا رضایتی که از ابتدا از یعقوب داشت و بسبب رفتار او نسبت
به آل طاهر که عمال خلفا محسوب بودند او را لعن کرد و نامه های
در این باب باطراف فرستاد یعقوب که از ابتدا عموان امیر المؤمنین
احتیاط کرده و بخلیفه هم اعتقادی نداشت در صدد دفع او و فتح
بغداد برآمد و بدان سیاه پرداخت .

✽ جنگ یعقوب با خلیفه و شکست او ✽

امیر سیستانی در سال ۲۶۱ با سپاهی گران عازم فارس شد ابتدا آن مملکت و بعد خوزستان را گرفت و بمراق عرب نزدیک گردید خلیفه برادر خود را برای استمالت پیش یعقوب فرستاد و گفت خلیفه از خدمات امیر کمال رضایت را دارد و فرمان حکومت خراسان و بلخ و طخارستان و غیره را هم بام او صادر کرده دیگر چه مقصودی در پیش است یعقوب گفت عزم دارم خود خدمت خلیفه برسم چون خلیفه از خیال یعقوب آگاهی یافت امر بتجهیز سپاه داد و نزدیک قصر شیرین حایه با یعقوب روبرو شد ابتدا بحیله جماعتی از سپاهیان او را از اطرافش متفرق ساخت بعد بوسیله راندن نهر های آب در میان بقیه سپاه ایشانرا منهزم و پراکنده کرد و یعقوب مجبور به بازگشت شد و بخوزستان عقب نشست بی آنکه فتوری در عزم و همت او راه یابد . داستان مشهور ملاقات یعقوب بارسول خلیفه دلیل بزرگی عزم و همت دلاور سیستانی است . پس لیث در خوزستان بمجاهد بجمع سپه پرداخت و از اطراف سپاهی و پول خواست لیکن از بدبختی در موقعیکه عازم حرکت بود اجل گریبانش بگرفت پیش از آنکه تلافی آن شکست را کند و انتقام خود را از خلیفه بکشد در چند شاپور جان داد (۲۶۵) .

۳۰ امارت عمر و بن لیث ✽

بعد از وفات یعقوب برادرش عمر و لشکریان را به بیعت خود در آورد و چون مردتی فوهمیده و سنجیده بود دانست که در قدم اول مخالفت با خلیفه موافق عقل نیست بهمین جهت نامه بمصمدمخایفه نوشت

و اظهار اطاعت کرد خلیفه هم از این معنی خوشنود شده ~~حکومت~~ فارس و کرمان و اصفهان و سیستان و شخسکی بغداد را با او اگذار کرد بشرط آنکه عمر و هر سال مبلغ ۲۰۰۰۰ درهم بعنوان خراج به بغداد بفرستد و نام خلیفه را در خطبه یاد کند .

چون عمرو سیستان برگشت برادرش عالی بمخالفت پرداخت و با مدعیان عمرو همراه شد عمرو او را حبس کرد و مدعیان را بر انداخته هزیمت فارس نمود و چند قبری را که در آنجا سرکشی می کردند مغلوب ساخت در غیاب عمرو لیث شخصی بنام رافع بن هرثمه طغیان کرد سپهسالار اردوی خراسانرا ~~که~~ از جانب عمرو بود شکست داد و عازم فتح سیستان شد عمرو از فارس مراجعت نمود و بعجله راه هرات را پیش گرفت تا فتنه رافع را بخواباند و خراسان را امن کند (۲۷۰)

چنگ عمرو و رافع در ۲۷۱ در نزدیکی نیشابور اتفاق افتاد و فتح نصیب عمرو شد - رافع تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و عمرو از آنجا مظفرانه برگشته بکرمان رفت .

✽ عمرو و خلیفه عباسی ✽

در سال ۲۷۱ موفق خلیفه نظر سیاسی که چند نفر از عمرو کرده بودند او را از حکومت خراسان و بلخ و غیره معزول نمود خراسانرا به محمد بن طاهر طاهری که از چنگ یعقوب گریخته بود واگذاشت ماوراءالنهر را هم از جانب او بنصر بن احمد سامانی سپرد و فارس و کرمانرا بدیگری داد .

چون عمرو از این ترتیب مطلع شد بفارس تاخت و آنجا را

تسخیر کرد عامل خلیفه را منہزم نمود مراسلہ بمرو نوشت و از او خواست که مالی را کہ سالیانہ قرار کرده پردازد و محمد پسر خود را ہم گروگان بگذارد بفرستد عمرو محمد فرزند خود را با سپہسالاران اردو و لشکریان بشمار بیخدادت روانہ کرد چون خبر بموفق رسید با ۱۵۰۰۰۰۰ مرد جنگی بمقابله محمد آمد ولی محمد از راه برگشت و بکرمان آمد ولی اتفاقاً درشش منزلی سیستان وفات یافت (۲۷۳) و عمرو از این پیش آمد بنہایت افسردہ خاطر گردید عمرو مدت دو سال (از ۲۷۳ تا ۲۷۶) در سیستان ماند و بترتیب امور آن سامان مشغول شد چون در سال ۲۷۶ بفارس آمد موفق حرکت او را طغیان نامیدہ امر بجلو گیری او داد - عمرو بسرعت بکرمان برگشت و تہیہ کار خود را دیدہ بفارس مراجعت نمود و سردار خلیفہ را شکست داد و ۴۰۰۰۰ نفر اسیر گرفت و در ۲۷۷ مظفر و منصور بشیراز وارد شد و امر داد نام خلیفہ را از خطبہ محو کنند بعد خوزستان را گرفت و باہواز رسید وزیر خلیفہ چون چنین دید با دادن وعدہ های بسیار و نوشتن مراسلات متعدد عمرو را بفارس برگرداند و در همین موقع موفق ہم وفات یافته خلافت بمعتضد رسید و این خلیفہ جدید با عمرو صلح کرده فرمان حکومت ولایت سابقہ و شصگی بغداد را باو داد و عمرو بخراسان برگشت . در موقعیکہ موفق حکومت خراسانرا بمحمد ابن طاہر دادہ رافع بن ہرثمہ بخدمت او آمد و برای او جرجان و طبرستان را فتح کرد ولی چون باعمال حلینہ از در مخالفت در آمد مغلوب گردیدہ فراری شد عمرو از ۲۷۸ تا ۲۸۴ چند بار با رافع حک کرد و مکرر او را شکست داد تا عقبیت عامل او در خوارزم رافع را بچنگ آورده کشت و سرش را پیش عمرو فرستاد او ہم سر را ببخدادت نزد خلیفہ روانہ داشت

و خلیفه از این حسن خدمت او زاید الوصف ممنون شده پیش از پیش
جاحترام امیر صفاری پرداخت .

چو جنک عمرو با اسمعیل و شکست او

بعد از آنکه عمرو لیت رافع را دفع کرد و خراسانرا تا شط
جیحون گرفت همت بلندش مصمم تسخیر بلاد آن طرف رود خانه
یعنی ماوراءالنهر گردید و در صدد برآمد آن سرزمین را هم ضمیمه
متصرفات خود کند .

حکومت ماوراءالنهر را از جانب خلیفه اسمعیل سامانی داشت
و او آن شغل را بعد از نصر برادر خود یافته بود لشکریان عمرو ابتدا
از جیحون گذشتند ولی کاری از پیش نبرده منتهی بر گشتند و این
ماز گشت عمرو را متاثر کرده بر آنداشت که فرمان حکومت ماوراءالنهر
را ناصرار از خلیفه بخواهد و با اجازه او اسمعیل را از آن نواحی براند .
معتضد از یکطرف بعزل اسمعیل راضی نمیشد و از طرفی دیگر
از عمرو وحشت داشت باین جهت مخفیانه اسمعیل را تقویت و به جمع
سپاهی مامور کرد و در انجام مقصود عمرو راه طفره و تامل پیش
گرفت چون کار اسمعیل استحکام پذیرفت فرمان حکومت را نام
امیر صفاری صادر نمود و پیغام داد که سپاه فرست و حکومت را از
اسمعیل بگیر عمرو باوجود اینکه میدانست موقع کار گذشته لشگری
بطرف ماوراءالنهر فرستاد .

تلاقی عمرو و اسمعیل در نزدیکی ناخ و در سال ۲۸۷ اتفاق
افتاد سپاه عمرو شکست یافتند و خود او نیز بدست اسمعیل اسیر شد
اسمعیل او را مقید بغداد فرستاد و بیچاره دلاور سیستانی در حبس بود

تا ۲۸۹ وفات یافت .

عمرو لیث نیز مثل برادر مردی دلیر و باهمت و باعطا و بیدار و باسیاست بوده و از او سیرتهای پسندیده نقل میکنند در جمع لشکر و مال و آبادی و عمارات اشتهار زیادی داشته - خزینه و لشکر عمرو لیث در زمان او از جهت فراوانی ضرب المثل بوده است

❖ انقراض سلسله صفاری ❖

بعد از عمرو لیث نواده اش محمد بن طاهر بامارت رسید و از لشکریانی عظم بجزوستان برد که انتقام جد خود را از حایفه بکشا ولی کارش پیشرفت نکرد و خاندان صفاری روز بروز ضعف یافت تا آنجا که سامانیان بر سیستان مسلط شدند و امیر احمد پسر اسمعیل در ۲۹۹ حکومت آنجا را بنام خود خطبه کرد . ولی افراد خاندان صفاری بارت حکومت سیستان را تا عصر مغول داشتند . پایتخت صفاریان شهر زرنج بوده که یکی از بلاد قدیمه سیستان است .

(صفاریان ۲۵۳ - ۲۹۱)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	یعقوب ابن لیث	«	۲۵۳	«	۲۶۵
۲	عمرو بن لیث	«	۲۶۵	«	۲۸۷
۳	طاهر بن محمد بن عمرو لیث	«	۲۸۸	«	۲۹۱

فصل دوم

(سامانیان ۲۷۹ - ۳۸۹)

☆ اصل و نسب سامانیان ☆

سامانیان منسوبند بشخصی سامان نام که بگفته اکثر مورخین بهرام چوبینه نسب میرسانده .

این شخص که جد اعلای سامانیان محسوب میشود پیش از خلافت مأمون در ماوراء النهر به شغل ساربانی سر میکرد اما چون همی بلند داشت بساربانان سر فرود نمی آورد و پیوسته متوجه مقاماتی بالاتر از آن شغل بود تا آنکه مثل یعقوب قدم در راه عیاری و دستبرد نهاد و در اندک زمانی جمعی را گرد خود جمع آورده بر شهر چاح از بلاد ترکستان استیلا یافت اما کمی بعد مرد و زیاده تر از این کاری از پیش نرفت .

پسر سامان یعنی اسد در زمانیکه مأمون در مرو اقامت داشت (از ۱۹۸ تا ۲۰۲) ، چهار پسر خود به آن شهر آمد و بخدمت رسید ولی خودش نزدی وفات یافت و چهار پسرش نوح و احمد و الیاس و یحیی مطور مأمون قرار گرفتند .

بعد از انتصاب طاهر ذوالیمینین بحکومت خراسان پسران اسد شغل های سابق که بحکومت بلاد جزء خراسان بود باقی ماندند بلکه طاهریان مشاغل دیگری هم بر کارهای سابق ایشان افزودند چنانکه

ابراهیم پسر الیاس در زمان امیر محمد طاهری سپهسالاری اردوی خراسانرا داشت و همو بود که یعقوب صفاری در ۲۵۳ در نزدیکی هرات مغلوب و منهزمش کرد .

معروفترین نواد های اسد نصر است که معتمد خلیفه در سال ۳۶۱ منشور حکومت تمام ماوراءالنهر را بنام او صادر کرد او نیز اسمعیل برادر خود را به نیابت خویش به بخارا روانه داشته سایر برادران را هم هر يك بحکومت شهری فرستاد و باین ترتیب نواده های سامان صاحب حکومت و اسم و رسم معتبری شدند .

✽ امارت اسمعیل از ۳۷۹ تا ۳۹۵ ✽

اسمعیل مدتها از جانب برادر بزرگتر بعدل و رفیق در بخارا حکومت میکرد تا آنکه رافع این هرثمه در خراسان خروج نمود و بحکم مجاورت با اسمعیل طرح دوستی ریخت بسد اندیشان این دوستی اسمعیل را تا رافع پیش نصر بد تعبیر کرده گفتند اسمعیل خیال دارد بکمک رافع ترا از سمرقند بردارد و خود حاکم بالاستقلال ماوراءالنهر گردد - نصر در نتیجه این سعایت از برادر اندیشه ناک شد و لشکر بدفع او بخارا فرستاد رافع واسطه شده خصومت بین دو برادر را بصفا مبدل ساخت ولی اندکی بعد باز سعایت مفسدان دوستی بدشمنی مبدل شد و ایندفعه جنگ در گرفت و نصر اسیر شد (۳۷۵) اسمعیل برادر را بخارا آورد و آنچه لازمه احترام و تعظیم بود در آراء او بظهور رسانید و دست او را بوسید و بعزت تمام سمرقند فرستاد و خود بهمان وضع سابق نیابت برادر در بخارا ماند تا آنکه نصر در ۳۷۹ وفات یافت و اسمعیل فرمانفرمای بالاستقلال تمام ماوراءالنهر

گردید تشکیل سلسله سامانی در ماوراءالنهر مسئله کشمکش تاریخی ایران و توران را تجدید کرد و سامانیان را بدفاع ایران از هجوم طوایف ترك و مغول که از قدیم ترین ازمته تاریخی با ایرانی کینه دیرینه داشتند مامور و مجبور نمود چنانکه اسمعیل کمی پس از فوت نصر یعنی در سال ۲۸۰ از سیر دریا گذشت و بایکی از پادشاهان ترك جنگ کرده او را مغلوب ساخت و پدر و زوجه اش را باسیری بسمرقند آورد و بقدری غنیمت آورد که بهر يك از سپاهیانش قریب هزار درهم رمید .

امیر اسمعیل چنانکه دیدیم در ۲۸۷ در بلخ بر عمرولیث ظفر یافت و او را مغلوب و مقید ساخته فرمان حکومت ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و جرجان و طبرستان و ری را تا حدود اصفهان گرفت و حدود دولت سامانی را از لب سیر دریا تا اواسط عراق عجم بسط داد .

بعد از غایب مر عمرولیث اسمعیل بطبرستان لشکر کشید (۲۸۸) و بعضی از بلاد آجارا از تصرف اعیان علوی بیرون آورده بری آمد و آجارا هم گرفته بر سر تم خود را بر آشهر حاکم کرد و خود بیخارا برگشت از آن بعد غالباً بجنگ با ترکان مشغول بود تا در ۲۹۵ وفات یافت ،

اسمعیل مردی شجاع و جوانمرد و پرهیزکار و عادل بود و در رب خدا پرستی و عدالت و پرهیزکاری او حکایات متعدده روایت کرده اند وزیری داشته است فصلی دوست و شاعر پرور سامانوالفضل بلعی ،

✽ نصر اول ۴۰۱ - ۴۳۱ ✽

بعد از اسمعیل پسرش احمد بامارت رسید و او چندان کفایتی نداشت بعد از پنجسال و کسری حکومت بدست غلامان خود گشته شد و پسرش نصر اول جانشین او گشت .

نصر اول بعد از اسمعیل مشهورترین سامانیان است چه مدت سی ساله برینندی و عدالت امارت کرده و در این مدت همواره بشر علم و ادب و تشویق فضلا و شعرا مشغول بوده و ذخیره جاویدی از نام نیک برای خود فراهم می کرده است و در ابتدا وزارت او را هم همان ابوالفضل بلعمی سابق الذکر داشته و آن وزیر در زمان آن پادشاه امر داده است کتاب کلبه و دمنه را از عربی بفارسی ترجمه کرده اند و رودکی شاعر را بنظم آن شعر فارسی مامور نموده رودکی هم این کار را بانجام رسانده ولی از بدبختی این منظومه او از میان رفته است - رودکی را در مدح ابوالفضل بلعمی و امیر نصر سامانی مدایح فراوانی بوده که مختصری از آنها هنوز هم باقیست .

✽ منصور اول ۴۰۰ - ۴۶۶ ✽

بعد از نصر پسرش نوح اول بامارت رسید و بعد از او فرزانش عبدالملک اول دوره امارت این دو امیر واقعه مهمی ندارد .

چون عبدالملک اول در حین گوی بازی از اسب بزمین خورد و جان سپرد امرا برادر خرد سالش را بعنوان منصور اول در بخارا پادشاه کردند البتکین ترک که سپهسالاری کل اردوی سامانیان و حکومت خراسان را داشت از این انتخاب راضی نبود و منصور را نظر بخرد سالی لایق امیری میدانست و همین امر مقدمه ~~حکومت~~ حاکمیت بین امیر

سامانی و البتکین شد و این حال باقی بود تا سال ۳۵۶ که منصور
البتکین را بیخارا خواست و او چون از جان خود ایمن نبود پس از
یک جنگ با سپاهیان سامانی و غلبه بر آنها راه افغانستان را پیش گرفت
و بعد از استیلا بر شهر غزنین در آنجا مفر کرد و با پادشاه کابل
و نواحی مجاور دیگر بجنگ و جهاد پرداخت و کارش رونق گرفت
منصور یک بار دیگر هم لشکری بجلوی او فرستاد ولی نتیجه برد
و سپاهیانش منهزما برگشتند .

نوح دوم ۳۶۶ - ۳۸۱

نوح دوم جانشین و فرزند منصور اول و یکی از امرای مشهور
سامانی است و او چون بامارت رسید ابوالحسین عتبی را که جوانی
فاضل و کاردان و کافی بود بوزارت خود انتخاب کرد ولی ابوالحسن
سیمجور سپهسالار اردوی خراسان که بعد از البتکین باین مقام رسیده
بود ناشخاب او مخالفت کرد و باین سبب بین وزیر و سپهسالار اردو
صفائی وجود نداشت تا آنکه عتبی نوح را بعزل ابوالحسن و او داشت
و بجای او یکی از غلامان پدرش را که ابوالعباس تاش موسوم و به
حام الدوله ملقب بود بحکومت خراسان و سپهسالاری اردو فرستاد
و ابوالحسن فایق را هم بمقام حاجب سالاری نوح منصوب نمود چون
در این زمان خان بن احمد صفاری در سیستان قیام میکرد و با سپاه
سامانی مشغول نبرد بود و سامانیان بگرفتن قاعه که حلف در آنجا
محصور شده فادر بیامدند امیر نوح ابوالحسن سیمجور را بدفع حلف
فرستاد ولی عتبی وزیر بنهایی ناخلف فرار داد حمله او قلعه را
بصرف یکی دیگر از سران سپاه سامانی دهد و خود قاعه دیگری

پناه برد تا فتح نصیب ابوالحسن نشود چون حلف چنین کرد و مطلب کشف شد ابوالحسن برای کشیدن انتقام از وزیر با فایق همدست شده بکمک هم آن وزیر کافی هنرمند را بقتل رسانیدند (۳۷۹) بعد از قتل ابوالحسن عسی عرصه خراسان میدان تخت و تاز شد و هرج و مرج در کار دولت سامانی روی کرد بالاخره امیرنوح برای رفع غائله ها و اعاده امن و راحت قرار داد که سپهسالاری اردو و حکومت نیشابور حسام الدوله تاش را باشد و بلخ فایق را و هرات و قهستان ابوالحسن سیمجور را و چون ابوالحسن وفات یافت نوح حکومت این قسمت احیر را به پسرش ابوعلی سیمجور داد .

این تقسیم بجای آنکه منازعات امرای سامانی را خاتمه بخشد اسباب کشمکش های دیگری شد که قسمت عمده آن جنگهای ابوعلی سیمجور و ابوالعباس تاش است - عاقبت تاش از ساه بیان رو گردان شده پس فخرالدوله ریاضی رفت و از او حکومت خراسان را گرفته تا سال ۳۷۹ در آنجا سر میرد تا در همانجا وفات کرد و امیر نوح بمقام او را به ابوعلی داد لیکن بزودی از او رنجید و هرات را از حوزه حکومتی او مجزا ساخته فایق را گذاشت و بدست خود آتش جدال بین فایق و ابوعلی را روشن کرد .

فایق بعد از یک جنگ از ابوعلی شکست خورد و بدو گریخت بعد لشکریایی فراهم کرده بی اجاره امیر نوح عازم بخارا شد نوح یکی دیگر از امرای یعنی کنورون بجای او را بنیاده عازم بس ساخت سپس جرم ابوعلی سیمجور را بجهت او در دیگر حکومت خراسان گماشت .

ابوعلی ایندهمه سودای اهلب و ساجات دردمع خود بی حجت

و برای رسیدن این مقام بهر وسیله متشبث میشد چنانکه عاقبت به
بغراخان ترك پادشاه کاشغر توسل جست و از قهپی يك مشت ترك
نیم وحشی آسیای مرکزی را برای تحصیل سلطنت دوروزه بطرف
یکی از آباد ترین و بهترین قسمتهای ایران آن عصر گشاید .

بغراخان بتحرك ابوعلی ماوراء النهر آمده فرمادند سپاه سامانی
را اسیر کرده متوجه سمرقند شد امیر نوح فایق را خواست و او را
باشگریانی بجلوی بغراخان فرستاد ولی فایق هم خیانت نکرد و
سمرقند را گذاشته بخارا گریخت و نوح از ناچاری فرار اختیار نمود .
بغراخان بخارا آمد و بر تخت امارت جاوس ~~ص~~ کرد بلخ را
بنایق داد و ابوعلی سیمجور را مثل سابق بسپهسالاری اردوی خراسان
همیشا بور فرستاد و چیزی دیگر بر شغل او نیفزود عاقبت بغراخان از
بدی هوای بخارا بیمار شده راه ترکستان پیش گرفت ولی درین
راه مرد و نوح اینموقع را مغنم شمرده بار دیگر در بخارا بر تخت
امارت نشست .

چون فایق و ابوعلی هیچکدام از امیر نوح دل حوشی نداشتند
عدا از مردن بغراخان چاره جز آن ندیدند ~~که~~ دست یکاگی
یکدیگر دهند و متفقاً امیر سامانی را از میان بردارند امیر نوح هم
بن علت که خود قدرتی نداشت بسکتکین داماد التکین و سراو
محمود منوسل گردید و این پدر و پسر در سال ۳۸۴ از غزنین متوجه
خراسان شده ابوعلی و فایق را دفع و خراسان را امن کردند و امیر
نوح پادشاه این خدمت سبکتکین را ناصر الدین و محمود را سبب الدوله
لقب داد و سبب الدوله بجای ابوعلی سپهسالار کل اردوی سامانیان شد

✽ انقراض سلسله سامانی در ۳۸۹ ✽

بعد از نوح ثانی پسرش منصور ثانی بامارت رسید و او فایق را
بکارهای بزرگ گماشت بعضی دیگر از امرا ایلک خان جانشین نغراخانرا
بخارا دعوت کردند ایلک خان بخارا گرفت و منصور گریخت فایق
سپاهی جمع آورده ایلک خانرا شکست داد و منصور بخارا آمده حکومت
خراسانرا به بکتوزون داد ولی بکتوزون عاقبت بهمراهی فایق امیر
سامانی را گرفته کور کرد و برادرش عبدالملک ثانی را اسماً امر نمود
چون این خبر بسیف الدوله محمود رسید بکین خواهی منصور برخاست
و با فایق و بکتوزون مصاف داده ایشان را مغلوب کرد و فایق شد این در
هم پناه ایلک ترک رفته او را بخارا وارد کرد و عبدالملک گریخت
(۳۸۹) - چون در این تاریخ ماوراءالنهر بکلی در تحت استیلا
ایلک خان آمده و بخارا پایتخت سامانیان نیز بچنگ او افتاده است دولت
سامانی را باین سال ختم میکنند .

سامانیان چنانکه در شعر ذیل تعداد شده به نثر آورده اند :

نه تن بودند زال سامان مشهور

هر یک بامارت خراسان مامور

اسماعیلی و احمدی و نصری

دو نوح دو عبدالملک و دو منصور

پایتختشان شهر بخارا حوزة حنکومیشان ماوراءالنهر و خراسان

و سیستان و گاهی هم طبرستان و ری - این سلسله اول سلسله معتبر

ایرانی است که با ترکان توران نزاع پرداخته و برای دفاع ایران در

مقابل سبیل هجوم ایشان قدمردانگی علم کرده صهور آل بویه در ایران

جنوبی و غربی و گرفتاری امیرای سامانی در مسزعات ناآنان ایشان را

به ضعف دوچار کرده و بالتبجه راه ورخته برای نفوذ ترسکها در ایران فز شده است .

خدمت دیگر سامانیان بایران سعی بلغمی است که امرای این سلسله در احیای ادبیات و نظم و نثر زبان فارسی بخرج داده اند و این در آن ایام کار بزرگی بوده است که از هر جهت قابل توجه است چه بالاخره در نتیجه همین مساعی زبان فارسی نهجی گرفته و در مقابل عربی شأن و اعتباری یافته است - آنچه غزنویان و سلاطین دیگر بعد از سامانیان در ترویج نظم و نثر فارسی کرده اند در واقع تعقیب خیالات این امرای بزرگوار است زیرا که تخم درخت پربمیری را که ادبیات فارسی میگوئیم در اصل اینان کاشته و تقدر وسع در تربیت آن کوشیده اند مساعی دیگران بیشتر موقوف باز کردن شکوفه ها و بثمر رساندن میوه های آن بوده است .

(سامانیان ۲۷۹ - ۳۸۹)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	امیر عادل اسمیل ابن احمد	«	۲۷۹	«	۲۹۵
۲	امیر شهید احمد ابن اسمعیل	«	۲۹۵	«	۳۰۱
۳	امیر سعید نصر ابن احمد	«	۳۰۱	«	۳۳۱
۴	امیر حمید نوح بن نصر	«	۳۳۱	«	۳۶۳
۵	امیر شهید عبد الملک بن نوح	«	۳۶۳	«	۳۵۰
۶	امیر سدید منصور بن نوح	«	۳۵۰	«	۳۶۶
۷	امیر رضی نوح بن منصور	«	۳۶۶	«	۳۸۷
۸	امیر ابو الحارث منصور بن نوح	«	۳۸۸	«	۳۸۹
۹	امیر عبد الملک بن نوح	«	۳۸۹	«	۳۸۹

فصل سوم

(غزنویان)

چون دولت عباسی رو بضعف گذاشت (از بعد از متوکل) و خلیفه آلت دست وزراء و امرا شد خلفا نظر بهر شجاعت و بیباکی که در ترکها سراغ داشتند جماعتی از ایشانرا بعنوان قراولان خاصه استخدام کردند و اول خلیفه که باین امر مبادرت نموده معتصم خلیفه هشتم عباسی است که مادرش نرگ نژاد بوده و بهمین جهت طبع ترکی بر مزاجش غلبه داشت ترکها از این زمان بعد برای آنکه در دربار خلفا نفوذ یابند و آزادانه رفت و آمد کنند و بمشاغل مهمه برسند بتدریج قبول اسلام کردند و بالاخره بمقصودیکه سالها در پی آن میکوشیدند رسیدند یعنی از زمان معتصم بعد اشدا بشکل رفت و آمد و داد و ستد و بعد بطرز مهاجرت و کوچ نشینی از سیر دریا (سیحون) گذشتند و مانند حاری جگر شکاف در پهلوی ایران جای گرفتند نفوذ ترکها در ایران بشکل مهاجرت و کوچ نشینی مقارن شده است با اوقاتی که امرای ایرانی شمال شرقی (سامانیان) و ایران مرکزی جنوب غربی (آل بویه) بایکدیگر مشغول کشمکش بوده و بالنتیجه رو بضعف میرفتند غیر از ترکانیکه بنابه وزد و خورد وارد ایران شده اند عدّه از ایشانرا هم امرای سامانی در ضمن جنگ با طوائف تورانی آنطرف سیر دریا باسیری گرفته و در ماوراءالنهر و خراسان بعلامی فروخته بودند از این غلامان بعدها بعضی ترقی یافته و بمشاغل و مناسب مهمه

رسیده اند - ترکان سلجوقی از نوع اول و ترکان غزنوی از نوع دوم اند .

چون در اول امر در ایران مذهب عمومی تسنن بود ترکیه اسلام آورده اند همه تسنن گرویده اند و همین پیش آمد هم اختلاف دیگری بین ایرانی های مایل بتشیع و ترکان متعصب سنی ایجاد کرده است .

چون ترکها عموماً در مذهب خود متعصب بود و هیچوقت مثل ایرانیها و عربها بازادی وارد مرحله تحقیق و بحث در مسائل مذهبی نشده اند از همان اوانیکه اسلام آورده اند برای مسلمان کردن مشرکین مجاور و پیشرفت اسلام پادشاهان جهاد گداشته و بالشگر کشی و غلبه و قتل و غارت مقداری از ممالک اطراف را گرفته و مردم آنها را باقین اسلام آشنا ساخته اند .

بنیاد اصل و نسب غزنویان

ترکان غزنوی منسوبند بشهر غزنه یا غزنین که از بلاد افغانستان حایه است ابتدای کاروشوکت و اعتبار ایشان از آنجا شروع میشود اول پادشاه این سلسله سلطان محمود پسر سبکتکین سابق الذکر است که او را محمود غزنوی هم میگویند و پدر او سبکتکین غلام و داماد شخص دیگری بوده است ال تکین که او را احمد بن اسعبل ساسانی از میان غلامان ترک نشاندگی خریده بود

التکین در خدمت ساسانان تربیت شد و ترقی کرد تا در ایام نوح اول پادشاهی اردوی خراسان و حکومت آن کشور منصوب و برقرار گردید و در نیشابور مقام نمود این شخص چنانکه در تاریخ ساسانیان

دیدیم در آخر کار نظر باختلافیکه با منصور اول پیدا کرد راه افغانستان پیش گرفت و قلعه غزنین را تصرف در آورده در آنجا برای خود دستگاه حکومتی ترتیب داد - بعد از آن تکبیر دادند و سبکتکین جانشین او شد و این شخص که پدر غزنویان است در اندک مدتی بقوه شجاعت و عزم تقریباً تمام افغانستان را مسخر خود ساخت و بر بلاد کابل و قندهار و بست و قصدار (این دو شهر از بلاد سیستان قدیمند) مسلط شد و قشون معتبری از ترکان و افغانهای جنگی کرد خود جمع آورد .

سبکتکین در مدت اقامت در افغانستان چند کورت به بحاب و قسمت شمال غربی هندوستان بعزم جهاد حمله کرده و غنایم بسیار از این سفر های خود بدست آورده است و در یک نوبت بین کابل و پشاور قریب ۶۰۰،۰۰۰ نفر از هدایا را مغلوب و مهزم نموده است .

✽ سلطان محمود غزنوی ۴۸۷ - ۴۴۱ ✽

در همان سالیکه نوح دوم وفات یافت سبکتکین هم راه دیر دیگر گرفت و بحکم وصیت جانشینی او پسر کوچکترش اسمعیل که در افغانستان حضور داشت رسید .

محمود که در خراسان تکفایت کار سپهسالاری اردوئی سمانیان مشغول بود چون خبر وفات پدر و انتصاب برادر را شنید غرض حرکت کرد و کمک امر برادر را گرفته محسوس نمود وجود پادشاه شد .

چون محمود بر برادر عمه است از منصور ابی سمانیان

اردوی سامانی را که شغل پدرش بود خواست لیکن منصور مسامحه نمود و آنرا بیکتوزون وا گذاشت ، محمود لشکر خراسان کشید و بکتوزون را منہزم کرد و این سپهسالار فراری بخارا پیش منصور رفته اورا بجنک با محمود واداشت ولی محمود نظر بحقوق ولینعمتی که سامانیان بر او و پدرش داشتند برای مبارزه حاضر نشد بگزین برگشت .

موقعیکه محمود بگزین مراجعت نمود بکتوزون و فایق همدست شده منصور را کور کردند و برادر خرد سائس عبدالملک ثانی را بتحت امارت نشاندند و درهمین اوان هم ایلک خان بر بخارا مستولی شده آنجا را گرفت و دولت سامانی را منقرض کرد (۳۸۹)

چون محمود از کور کردن منصور و استبداد امرای سامانی اطلاع یافت از غزنین عزیمت خراسان نمود و پس از یک جنک برفایق و بکتوزون فایق شده خراسانرا از وجود ایشان تارک کرد و حکومت آرا به برادر خویش نصر بن ناصرالدین سپرد و درازاء این خدمت از طرف خلیفه بلقب یمن الدوله و امین الماه مفتخر و سرافراز گردید بعد از چندی محمود با ایلک خان صلح کرد و دختر اورا بزوجیت گرفت و این ترتیب بین این دو نفر امیر تر - که بر سر تملک قسمتی از ایران ایگدیگر نزاع می کردند صلح برقرار شد و محمود تامدنی از طرف سرحد ماوراء النهر آسوده خاطر گردید .

در سال ۳۹۳ مردم سیستان که از حاکم امیر خود حاکم احمد صفاری جان آمده بودند محمود را بدفع او و فتح سیستان دعوت کردند محمود هم نان سرزمین رفته حاکم را گرفت و حبس کرد و برسیستان مستولی و در این زمان سلطان مشهور شد حاکم در حبس

محمود بود تا در ۳۹۹ وفات کرد .

✽ غزوات محمود در هند ✽

سلطان محمود پس از آنکه تاحدی از طرف ماوراء النهر و خراسان فارغ و راحت شد دنبال خیالات پدر را گرفت و از کوههای شرقی فلات ایران گذشته قدم در جلگهٔ سند گذاشت و باراجه‌ها و امرای برهمنی مذهب هند بجهاد پرداخت . . سلطان محمود ده الی دوازده سفر جنگی به هندوستان کرده و بابت جهاد بشخیر بلاد کشمیر و پنجاب و دوآب و غارت معابد و بتخانه‌های هند پرداخته و غنایم و اموال زیاد از آنجا بایران آورده است و او اول کسی است که مذهب اسلام و زبان فارسی را در هند داخل کرده و اهالی این ممالکت بزرگ را به آئین محمدی و ادبیات فارسی آشنا نموده است .

سلطان محمود در مدت ۲۵ سال (از ۳۹۲ تا ۴۱۷) هر وقت مجال میکرده و از حدود ماوراء النهر و عراق آسوده خاطر میشده بطرف هندوستان توجه مینموده و بابت پرستان آبدیار جهاد میرداخته است و ما ذیلا باهم وقایع ایندوره اشاره میکنیم

سلطان محمود سفر اول بخودرا بعد در سال ۳۹۲ یعنی قبل از دستگیری خلف بن احمد صفاری شروع کرده و در این دفعه مقداری غنیمت و اسیر بچنگ آورده بغزنه برگشت بعد در سالهای ۳۹۵ و ۳۹۶ بجلگهٔ سند داخل شده شهر مشهور (مولتان) را گرفت و بر پادشاه آنجا ظفر یافت و او را دست نشاندۀ خویش کرد .

✽ وفات سلطان محمود در ۴۲۱ ✽

سلطان محمود با آنکه قسمت عمدهٔ سلطنت خود را مشغول جهاد

جاگفار هند بوده باز از توجه بسایر حدود ممالک خویش غفلت نکرد و هر وقت مجال یافته بطرف ماوراءالنهر و عراق هم توجه نموده است و در این دو سمت پیشرفت های عمده او یکی فتح خوارزم است در سال ۴۰۷ م که در نتیجه آن ملوک آن ناحیه که بخوارزم شاهیان قدیم معروفند در تحت حمایت او قرار گرفتند .

دیگر فتح ری است در سال ۴۲۰ م که آخرین فتوحات سلطان محمود حساب میشود این قسمت از عراق را پس از گرفتن از مجدالدوله دیلمی به پسر خود مسعود وا گذاشت و سال بعد یعنی در ۴۲۱ م پس از سی و یکسال سلطنت وفات کرد سلطان محمود اگرچه ترك بود و طبع ترکی اقتضای خشنوت و بی توجهی بعالم و ادبیات را دارد و سلطنت خویش بعالم و ادب توجه کرده و این توجه او بیشتر از دو راه بوده یکی بنظر رقابت با امرا و شاهان دیگر ایران و عقب نماندن از امرای سامانی که در این راه پیشقدم بوده دیگر بواسطه وجود وزراء و امرای دیگر که در دربار او اجتماع داشته و خود ایشان مشوق علم و ادب بشمار می آمدند مشهورترین این جماعت احمد بن حسن میمندی وزیر است که از منشا زبردست و در فارسی و عربی هر دو شاعر و استاد بوده و تا ۴۲۴ م هم حیات داشته و سه سال نیز وزارت سلطان محمود را کرده است .

اقداماتی را که امرای سامانی در تشویق نظم و نثر فارسی و احیای ادبیات این زبان شروع کرده بودند از خوشختی سلطان محمود در زمان او بشمره کامل رسید و شعرای بزرگ مثل فرخی و عنصری و عسجدی و از همه بزرگتر استاد ابوالقاسم فردوسی پیدا شد که معاصر شدن ایشان هم با محمود مقدری او را مشهور کرده این

سلطان با آنکه باین شعرا صلوات بسیار میداده و برای شکوه دربار خود این قبیل مردمرا از اطراف جلب مینموده باز اسم خوبی در ادبیات فارسی ندارد زیرا که نظر بتعصب مذهبی و سکینه با شیعه بزرگترین نمایندگان شعر فارسی یعنی فردوسی را از خود رنجانده و چنانکه باید قدر آن وجود بگناه را ندانسته است .

سلسله سلطنت سلطان مسعود ۴۲۱ - ۴۴۳

سلطان محمود در ایام حکومت خراسان و عراق و خوارزم را بمسعود و حکومت غزنه و هند را پسر کوچکترش محمد وا گذاشت و محمد پس از وفات پدر چون مسعود در پایتخت نبود بجانشینی او انتخاب شد .

وقتیکه مسعود از سلطان شدن محمد اطلاع یافت از اصفهان عزیمت غزنین کرده با برادر روبرو شد و او را گرفته کور و محبوس نمود و تخت سلطنت جاوس نمود .

مسعود نیز در طرف هندوستان دنباله خیالات پدر وجد خود را گرفت و در سال ۴۲۵ فارس شهر مقدس برهمنیان را تسخیر نمود ولی از جاف خراسان گرفتار بلیه بزرگی شد که بالاخره هم همان سلطنت را از کف او بدر برد و آن حمله ترکان سلجوقی بود که در این موقع قوت گرفته و تاحوالی مرو پیش آمده بودند سلطان مسعود در سال ۴۳۱ در مرو از ایشان شکست خورد و غزیه گریخت ولی گرفتار لشکریان خود شد و ایشان محمد نایب برادرش را از حبس خارج نموده سلطان کردند و بعد در سال ۴۳۳ مسعود را کشتند .

❦ انقراض سلطنت غزنویان در ایران ❦

بعد از شکست سلطان مسعود قسمت مشرق ایران از دست غزنویان خارج شد و بتصرف سلاجقه درآمد و در نتیجه متصرفات غزنویان منحصر گشت بافغانستان و قسمتی از هند که اولاد سبکتگین مدتها بعد از سلطان مسعود و بر افتادن سلطنتشان از ایران در آنجا امارت داشته‌اند ولی دیگر چندان صاحب اسم و رسمی نبوده و طرف اعتنا شمار نمی‌آمده‌اند مشهورترین ایشان بعد از محمود و مسعود یعین الدوله بهرامشاه (۵۱۲ - ۵۴۴) است که از مشوقین ادبیات فارسی است و شعرای بزرگ مثل نظامی و سنائی او را مدح کرده و کتاب مهمی مثل کلیله و دمنه را ابوالمعالی بصرالله منشی شیرازی بنام او بفارسی ترجمه نموده است - انقراض سلطنت غزنویان از ایران بدست سلاجقه در ۴۴۱ و سپری شدن دولت ایشان از هند بدست سلاطین غور در ۵۹۸ اتفاق افتاده است اهمیت عمده غزنویان بیشتر از جهت خدمت بانشار مذهب اسلام و تشویق و ترویج ادبیات فارسی در هندوستان است که در جای خود اهمیت کلی دارد .

(اسلامی سلاطین غزنوی با مدت سلطنت هر یک)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	یعین الدوله محمود پسر سبکتگین	«	۳۸۷	«	۴۲۱
۲	شهاب الدوله مسعود	«	۴۲۱	«	۴۳۳
۳	امیر محمد بن محمود	«	۴۳۳	«	۴۳۴

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۴	مودود پسر مسعود	«	۴۶۳	«	۴۶۱
۵	مسعود ثانی پسر مودود	«	۴۶۱	«	۴۶۲
۶	بهاءالدوله علی پسر مسعود	«	۴۶۲	«	۴۶۳
۷	عبدالرشید پسر سلطان محمود	«	۴۶۳	«	۴۶۴
۸	قرخ زاد پسر عبدالرشید	«	۴۶۴	«	۴۵۰
۹	طبرالدوله ابراهیم پسر سلطان مسعود اول	«	۴۵۰	«	۴۹۲
۱۰	مسعود ثالث پسر ابراهیم	«	۴۹۲	«	۵۰۸
۱۱	شیرزاد پسر مسعود ثالث	«	۵۹۷	«	۵۰۹
۱۲	سلطان الدوله ارسلان شاه برادر شیرزاد	«	۵۰۹	«	۵۱۲
۱۳	یمین الدوله بهرامشا پسر مسعود ثالث	«	۵۱۲	«	۵۴۴
۱۴	خسروشاه پسر بهرامشا	«	۵۴۴	«	۵۵۱
۱۵	خسرو مالک پسر خسروشاه	«	۵۵۱	«	۵۹۸



فصل چهارم

(دیالمة آل زیار و آل بویه)

سرزمین دیلم و دیالمة

دیلم در قدیم قسمتی بوده است از ولایات ساحلی بحر خزر که بیشتر گیلان حالیه را شامل میشده و سلسله عظیم البرز بین آن و عراق عجم قرار داشته .

بواسطه وجود حصار البرز اهالی دیلم هم مثل مردم طبرستان سالها در مقابل لشکریان اسلام مقاومت کردند و مدتها را پس از انقراض سلسله ساسانی بهمان کیش آبائی خویش یعنی آئین زردشتی ماندند و با آنکه مسلمین چند بار بان سمت لشکر کشیدند توانستند تمام آثار مسخر سازند بهمین نظر دیلم پناهگاه مأمونی شد برای سرکشان و مخالفین و مدعیان خلفای عباسی مخصوصاً اولاد علی .

مقصود از دیالمة امرا و پادشاهانی است که از سر زمین دیلم خروج کرده و برخلاف شوریدگان و ایشان دو سلسله عمده اند :
دیالمة آل زیار و دیالمة آل بویه

تشکیل سلسله زیاری در ۳۱۶

در سال ۲۵۰ مردم قطعه سرحدی بین ضرستان و دیلم از ظلم حاکم خود که عمل سامانیان بود بتمت آمدند و بر او شوریده بیرون رفتند و بعد یکی از سادات مقیم ری را که حسن بن زید علوی نام

داشت و بداعی کبیر ملقب شد پس زمین خود دعوت نموده با او بیعت کردند و داعی سلسله علویان طبرستان را تشکیل داد .

سرگردکان دیلم و سرکشان آن ناحیه ظهور علویان را در طبرستان و دیلم غیبت شمرده همه در خدمت ایشان داخل شدند و بدعوت آن جماعت باعمال خلفا و سامانیان بنزاع پرداختند .

یکی از سرداران معروف دیلم اسفار پسر شیرویه است که در سال ۵۱۳ (زمان امیر نصر سامانی) بر طبرستان استیلا یافته و برای خود اسم و رسمی تحصیل کرده است - در جزء سرگردکان سپاه اسفار دلاور دیلمی دیگری بود بنام مرداویج پسر زیار که سده قدرت بسیار حاصل کرده و مؤسس سلسله زیاری شده است - مرداویج مردی ناند نظر و عالی همت بود و بالشگریان بخوبی رفتار میکرد بطوریکه ایشانرا فدائی خود کرده بود عاقبت بکمک ایشان بر آقای خود اسفار شورید و در ۳۱۶ او را کشت و خود مستقل شد سپس نواحی قزوین و طبرستان وری و همدان و بروجرد و قم و کاشان و اصفهان و اهواز را گرفت و اصفهان را پایتخت خود داد - مرداویج چون شخصی ایران دوست و علاقمند به آداب قومی و مائت ایرانی خود بود همه وقت میل داشت بغداد را از حلیفه بگیرد و دولت عرب را منقرض نموده حکومت را باز دیگر ایرانیها برگرداند

چون مرداویج سپاهیان ترا فاشون خود اعتماد نداشت و ایشانرا تحقیر میکرد جماعت مزبور هم امیر دایم دیلمی را در همان سالکه میخواست عازم بغداد شود در اصفهان قتل رساندند و او را از احراء مقصد عالیه اش باز داشتند . (۳۲۲)

مرداویج مؤسس سلسله زیاری است و اگر چه خود ودوات

شتمین بود و بزودی از میان رفته است ولی اولاد او که بدیالمه آل زیاد معروفند مدت ۱۱۸ سال (از ۳۱۶ تا ۴۳۴) در قسمتی از طبرستان و جرجان و استرآباد حایه سلطنت میکردند و با سامانیان و غزنویان و آل بویه روابط صلح و جنگ داشته اند

شمس المعالی قابوس و شمشگیر ۳۶۶ - ۴۰۴

بعد از وفات مرداویج سرکردگی دیساله برادرش و شمشگیر رسید ولی او با مخالفت اولاد بویه مواجه شده از عراق صرف نظر کرد و بهمان طبرستان و جرجان قناعت نمود .

بعد از وفات و شمشگیر (۳۵۷) بین دو پسرش قابوس و بهستون بر سر جانشینی پدر اختلاف شد و این اختلاف تا ۳۶۶ که سال وفات بهستون است باقی بود چون بهستون وفات یافت قابوس جرجان و طبرستان را تسخیر کرده مستقلاً پادشاه شد

شمس المعالی قابوس درخشان ترین نماینده خاندان زیاری است و از پادشاهان عالم و فاضل و کریم و جوانمرد و بدوستی عالم و هنر و خوشی خط معروفست و در عصر خود باین صفات در تمام ممالک اسلامی اشتهار داشته مخصوصاً در بار او انجمن علم و ادب و مجمع شعرا و فضلا بوده و یکی از بزرگترین این جماعت ابوریحان بیرونی عالم و حکیم بزرگ ایران است که مدتها پیش او با احترام میزیسته و کتاب آثارالباقیه خود را بنام او نوشته است سلطنت قابوس بدو دوره تقسیم میشود : یک دوره از ۳۶۶ تا ۳۷۰ که چهار سال اول سلطنت اوست و در آخر این دوره بواسطه حمایتی که از فخرالدوله دیلمی کرده مجبور بترك ممالک خویش شده است و هیجده سال از ۳۷۰

تا ۳۸۸ در خراسان سرگردان مانده ، دوره دیگر از ۳۸۸ تا ۴۰۳ که در این دوره بالاخره بواسطه شدت سخت گیری و انتقام کشی جماعتی از کسانش او را گرفته اندا حبس و بعد مقتولش کردند و ساطتت را به پسرش فلك المعالی منوچهر (۴۰۳ - ۴۲۴) دادند و این فلك المعالی ممدوح اولی منوچهری شاعر مشهور است .

(دیالمة آل بویه ۳۲۵ - ۴۴۷)

✽ فرزندان بویه ماهی گیر ✽

در موقعیکه مرداویج برضد خلیفه قیام کرده و در عراق بناحق و قاز مشغول بود سه نفر جوان دیلمی فرزندان بویه ماهیگیر باسامی علی و حسن و احمد که به بهرام گور نسب میرسانند در خدمت او قرار گرفتند و امیر زیاری ایشانرا بعلازمت خود پذیرفت بعد برادر بزرگتر یعنی عالی را بحکومت کرج (ولایتی بوده است در جنوب همدان) فرستاد و او پس از قتل مرداویج بدستیاری دو برادر خود عراق و فارس را مسخر ساخته خود و برادران را از قید اطاعت آل زیار خلاص ساخت و باین ترتیب سلسله سلاطین آل بویه که طبقه دیگر دیالمة اند تشکیل یافت (۳۲۵)

علی برادر کوچک خود احمد را بفتح کرمان فرستاد و او پس از فتح آندیار بنسخیر خوزستان مأمور شد و بزودی اهواز را گرفته عزیمت بغداد کرد و در ۳۳۴ برمنکفی خایفه اسبلا یافته بغداد را گرفت و خایفه از راه تماق او را معزالدوله و عالی را عماد الدوله و حسن را رکن الدوله لقب داد احمد هم کمی بعد منکفی را

خلع و کور کرد و بر عمارات بغداد لعن معاویه را نوشت و مردم را
تأیید مراسم تعزیه داری آل عبا و احیای عاشورا واداشت

☆ سلطنت عضدالدوله ۴۳۷ - ۴۷۲ ☆

چنانکه گفته شد عمادالدوله بمناسبت آنکه پسر نداشت یکسال
قبل از وفات برادرزاده خود یعنی عضدالدوله پسر رکن الدوله را
بشیراز خواست و او را وایعهد و وارث ملک خود نمود عضدالدوله
پس از وفات عم بکمک پدر خود فارس را مطیع و آرام و در ۳۵۷
کرمان را ضمیمه ممالک خود نمود بیاری پسر عم خویش عزالدوله
ببختیار پسر معزالدوله در عراق عرب مغلوب ترکان قشون خود شده
بود شامت و ایشانرا در ۳۶۴ مغلوب نموده عزالدوله را بواسطه یکفایتی
از سلطنت عراق انداخت و حبس کرد سپس آنجا را هم بممالک دیگر
خود ملحق نمود .

رکن الدوله قبل از وفات ممالک خود را بین سه پسر خویش
عضدالدوله و فخرالدوله و مؤیدالدوله تقسیم کرد فارس و کرمان را
بعضدالدوله داد و همدان و قسمتی از عراق بحجم را بفخرالدوله و اصفهان
را بمؤیدالدوله واگذاشت و ایندو پسر کوچکتر را توجیه کرد که
از اطاعت عضدالدوله برادر بزرگتر خویش خارج نشوند .

در سال ۳۶۹ بین فخرالدوله و عضدالدوله بهم خورد و مؤیدالدوله
همه امور ضبط ممالک برادر شد چون فخرالدوله تاب مقاومت نداشت
ببصرجان پناه قاوس و شمگیر رفت و چنانکه پیش ذکر شد در سال
۳۷۱ سکمت آن پادشاه بادی برادر جناب کرد ولی شکست خورد و با
قاوس بصراسان فرار کرد و طبرستان و جرجان وری مسخر عضدالدوله

و مؤید الدوله شد -

فخر الدوله و قابوس هیچکدام در خراسان ماندند چون عضدالدوله در ۳۷۲ و مؤید الدوله در ۳۷۳ وفات یافت فخر الدوله بدعوت از صاحب بن عباد وزیر مؤید الدوله بجانیشینی او دعوت و بسطنت اختیار شد و قابوس نیز بار دیگر بمملکت خود رسید - صاحب بن عباد که تربیت شده و پرورده ابوالفضل بن عمید وزیر رکن الدوله است وزارت مؤید الدوله و فخرالدوله هر دو را داشته و تا ۳۸۵ در حیات بوده و او و اسنادش ابن عمید از منشیان بزرگ زبان عربیند .

عضدالدوله مشهورترین سلاطین آل بویه است پادشاهی بود آباد کننده و فصل دوست و شاعر پرور علمای بزرگ در دربار او جمع بوده و شعرای مشهور او را مدح کرده اند و کتب بسیار بنام او نوشته شده و مشهورترین شعرای او متنبی شاعر عرب است که غیر از او خلف بن احمد صفاری و سیف الدوله حمدانی را هم مدح گفته است - از بناهای عضدالدوله یکی بیمارستان عضدی بغداد است که اطباء معتبر در آنجا هم مریضی را معالجه میکرده و هم شاگردانرا درس طب میدادند این پادشاه در مشاهد امام حسین و علی بن ابیطالب ائمه معتبر ساخته و در فارس نیز وجود او منشا آثار خیریه بزرگ مثل بنای بد رودخانه کر معروف به بند امیر و دارالشفای آب ابار و غیره گردیده است . خاندان آل بویه را در سال ۴۴۷ طغرل اول ساجوقی برانداخته است سلاطین آل بویه یکطبقه از شاهنشاهان خوب ایرانند چه علاوه بر آنکه عابدا مردمانی با کفایت و مدبر و عادل و نیکو رفتار بوده اند تمام و فضل وجه کلی داشته و در احیای مذهب شیعه جد یابغ به خرج داده اند

تعزیه داریرا معمول و عیدتغیر و عاشورا را مرسوم کرده‌اند - مشاهد
ائمه را ساخته و سادات علویین را احترام بسیار نموده‌اند سعی معزالدوله
و عندالدوله در این راه از دیگران بیشتر بوده

جدول اسامی سلاطین آل بویه

تعداد	اسم	از سال	الی سال
۱	علی عمادالدوله پسر بویه	۳۲۵	۳۳۸
۲	احمد معزالدوله پسر بویه	۳۲۰	۳۵۵
۳	حسن رکنالدوله پسر بویه	۳۲۰	۳۶۶
۴	عزالدوله مختیار پسر معزالدوله	۳۵۵	۳۶۷
۵	مؤیدالدوله پسر رکنالدوله	۳۶۶	۳۷۳
۶	فخرالدوله پسر رکنالدوله	۳۶۶	۳۸۷
۷	ابوطالب زینم مجدالدوله پسر فخرالدوله	۳۸۷	۴۲۱
۸	عندالدوله شاهنشاه پسر رکنالدوله	۳۳۷	۳۷۲
۹	صمصامالدوله ابوکالیجار مرزبان پسر عندالدوله	۳۷۳	۳۷۹
۱۰	ابوالفوارس شرفالدوله پسر عندالدوله	۳۷۶	۳۷۸
۱۱	ابونصر بهاءالدوله پسر عندالدوله	۳۷۹	۴۰۳
۱۲	ابوشجاع سلطانالدوله پسر بهاءالدوله	۴۵۳	۴۱۵
۱۳	ابوعلی مشرفالدوله پسر بهاءالدوله	۴۱۱	۴۱۶
۱۴	ابوالفراس قوامالدوله پسر بهاءالدوله	۴۱۵	۴۱۹
۱۵	ابوطاهر جلالالدوله پسر بهاءالدوله	۴۱۹	۴۳۵
۱۶	ابوکالیجار مرزبان پسر سلطانالدوله	۴۳۵	۴۴۰
۱۷	ابومصور فولادستون پسر ابوکالیجار	۴۴۰	۴۴۵
۱۸	المنذر رحیم خسرو فیروز پسر ابوکالیجار	۴۴۰	۴۴۷

فصل پنجم

(سلاجقه)

۱- اصل و نسب سلجوقیان

سلاجقه دسته هستند از ترکان غز - که در شمال سیردریا بین رود اورال و دریاچه بالخاش سکونت داشتند و بیت پرستی یا بعضی از شعب مذهب مسیح سر میکردند در اواخر سلطنت سامانیان و رئیس ایشان که (دقاق) نام داشت فایه خود را از توران کوچانده بماوراء النهر آمد و قبول اسلام نموده و در آنجا ساکن شد .

سلجوق پسر دقاق چهار پسر داشت : اسرائیل - میکائیل - موسی - یونس چون سلطان محمود از کثرت عدد و استیلاي ایشان بیم داشت اسرائیل را پیش خود خواند و حبس کرد و آنقدر در حبس نگاهداشت تا مرد بعلاوه قسمتی از سلجوقیان را از ماوراء النهر کوچانده در بعضی از ولایات شمالی خراسان مقیم نمود .

در زمان مسعود سلجوقیان بخیال کشیدن انتقام اسرائیل در ممالک غزنوی دست بقتل و غارت برداشتند و بتاخت و تاز پرداختند مسعود هم نتوانست جاوی ایشانرا بگیرد مخصوصاً هر قدر امر را گفتند دفع سلاجقه واجب تر از جهاد کفار هند است قبول نکرد و راه آن دیار پیش گرفت چون مراجعت کرد دیگر بهمچوجه از عهده دو پسر میکائیل یعنی طغرل بیک و چغر بیک ص در ۴۲۹ مرده و نشده را

گرفته بودند بر نیامد و چنانکه دیدیم در ۴۳۱ از ایشان شکست فاحشی
خورده خراسانرا از دست داد و پند فرار کرد .

☆ طغرل اول مؤسس سلسله سلجوقی - ۴۲۹ - ۴۵۵ ☆

طغرل اول پسر میکائیل است که در ۴۲۹ پس از فتح نیشابور
و شکست دادن سلطان مسعود رسماً پادشاه شده و بعدها اصفهان را هم
تسخیر کرد .

طغرل بعد از فتح اصفهان آنجا را پایتخت خود قرار داد بعد در
۴۴۴ ملک رحیم دیلمی را گرفت و سلسله ایشانرا منقرض ساخته بر
تغداد مسلط شد و خلیفه القائم بامرالله امر داد باسم او خطبه بخوانند
طغرل بعد از آنکه یکسال در بغداد ماند در ۴۴۹ عازم الجزیره
بد و موصل و نصیبین و دیار بکر را تسخیر نمود و با عیسویان گرجستان
فققازیه بجهاد پرداخت و امپراطور روم شرقی از ترس هدایائی به
نوان او فرستاده از او تملق گفت طغرل پس از مراجعت از گرجستان
الجزیره مدعیان خلیفه را از میان برداشت و دختر او را بزوجیت
گرفته بری آمد و در همان سال یعنی در ۴۵۵ در ری وفات یافت
برج ری معروف ببرج طغرل طاهر را از فخرالدوله دیلمی است
از طغرل . (

طغرل بیک مؤسس سلسله سلجوقیان ایران است و سلجوقیان
ن سلسله هستند که بعد از اسلام تمام قسمتهای ایران را در تحت بیک
طت واحد آورده و سلسله های کوچک امرا و سلاطین جزء را از
ن برداشته اند وزارت طغرل را عمید الملک کندری داشته که بیک
منشیان بزرگ است و او کیست که حکم داده است دیوانها و دهات

دولتی را از عربی بفارسی برگردانند .

☆ الب ارسلان - ۲۵۵ - ۴۶۵ ☆

بعد از طغرل بموجب وصیت او سلطنت سلاجقه پسر برادرش
الب ارسلان بن جفر بیک تعلق یافت و او در اوایل کار عمید الملک
کدوری وزیر را بکشت و وزارت خود را بخواجه نظام الملک طوسی
داد (۴۵۶) .

الب ارسلان ابتدا قسمتی از ماوراءالنهر و افغانستان را که زیر
بارطاعت او ترقه بودند تسخیر کرد بعد با پسر عم خود را قتلومش
پسر ارسلان بن ساجوق (که جد سلاجقه آسیای صغیر محسوب
میشود جنگ نموده او را مغلوب ساخت سپس در سال ۴۶۱ عازم
الجزیره شده دیار بکر و طب را گرفت و بعدود ارمنستان رسیدند
بر بسیاری از بلاد آن استیلا یافت .

امپراطور روم شرقی که رومانوس دیوجانوس^{۱۱} «مدیانت برای
آنکه جلوی سپاهیان پادشاه سلجوقی ایرانرا بگیرد سپاهبانی جمع
آورده بارمنستان آمد ولی در محل (ملازگرد) شکست عظیمی
خورد و خود و بسیاری از لشکریانش در چنگ الب ارسلان اسیر
شدند (۴۶۳)

جنگ ملازگرد یکی از محاربات قطعی و مهم تاریخ آسیای غربی
است چه بعد از آن واقعه رومیها دیگر نتوانستند در ارمنستان و آسیای
صغیر دوام کنند بلکه مسلمین بتدریج آن نواحی را از تصرف ایشان
بیرون آورده راه تسخیر قسطنطنیه و شبه جزیره بالکانرا برای خود
صاف نموده اند بعد از فتح ملازگرد الب ارسلان با امپراطور صلیح

کرد و دختر او را باز دواج پسرش ملکشاه گرفت و او را با احترام بمملکت خود باز ~~کرد~~ دادند سپس عزیمت ماورالنهر ~~کرد~~ و با ۲۰۰۰۰ سواره از جیحون گذشت ولی در آنجا بدست قلعه بابی یوسف نام بزخم کارد از پای درآمد و پس از نه سیال و نیم سلطنت وفات یافت (۴۶۵) .

از جلال الدین ملکشاه - ۴۶۵ - ۴۸۵ ❁

بعد از آنکه اب ارسلان در ماوراءالنهر بقتل رسید پسرش جلال الدین که همراه بود با لقب ملکشاه بسطنت اختیار شد و خواجه نظام الملک هم مثل سابق بوزارت باقی ماند .

چون ملکشاهرا برادران و نزدیکان متعدد بود که همه ادعای سلطنت داشتند پادشاه جوان در ابتدای کار مجبور شد بدفع ایشان پردازد بهمین عزم ابتدا باعم خود (قاورد پسر چنریک) که سر بطنیان برداشته بود بمحاربه پرداخت و او را منهزم و مسموم کرده بعد بر برادر خود غایب یافت و او را کور نمود و درهمین سان پسر قتلومش سابق الذکر یعنی سایمان را بانظاکیه شام بحکومت فرستاد و او چنانکه بعد خواهیم دید شعبه سلاجقه آسیای صغیر یا سلاجقه روم را در آن نواحی تاسیس نمود

درهمان ایامی که سایمان بن قتلومش بنام ملکشاه آسیای صغیر و شام را تسخیر مینمود خود پادشاه هم از سال ۴۷۱ بعد بتسخیر ماورالنهر مشغول شده بود و او در آنک مدتی بر سمرقند و بلاد دیگر ماوراء جیحون تسلط یافته حدود ایرانرا بحوالی ترکستان شرقی و آسیای مرکزی رساند و درهمین سفر بود که خواجه نظام الملک

برای نمودن عظمت دولت و وسعت ممالک سلاجقه اجرت ملاحان جیحون را بر خراج انطاکیه نوشت .

❖ خواجه نظام الملک ❖

قسمت عمده رونق و اعتبار سلطنت الب ارسلان و ملکشاه بلاشبهه نتیجه کفایت و دانش و سیاست و تدبیر وزیر ایرانی بزرگ ایشان خواجه نظام الملک است که از بسیاری جهات در میان وزرای ایران نظیر ندارد نظام الملک پس یکی از ملاکین طوس است که سال ۴۰۸ در آن شهر تولد یافته و در آنجا کسب معلومات و فضایل کرده سپس در مشاغل دیوانی داخل شده و بر تبه استیفا و نویسندگی رسیده است .

این مرد در اوان کار سلاجقه پیک چغریک بعرو آمد و او چون از مراتب فضل و لیاقتش مطلع شد بخدمت الب ارسلان گماشت و الب ارسلان چنانکه دیدیم پس از قتل عمید الملک در سال ۴۵۶ وزارت خود را بنظام الملک وا گذاشت و او از این تاریخ تا سال ۴۸۵ وزارت الب ارسلان و یورش ملک شام را داشت .

نظام الملک یکی از وزرای کافی و کاردان و از بزرگترین رجال تاریخ ایران است چه علاوه بر مراتب تقوی و زهد و سیاست و حسن اداره مردی دانشمند و دانش دوست بوده و در بلاد عمده مثل هرات و اصفهان و بصره و بغداد ائمه و آثار و مدارس متعدده بنا کرده که مشهورترین آنها مدرسه نظامیه بغداد است - یکصد و اربع و بیست و سه نفر که در این مدرسه تحصیل معلومات کرده و جماعتی از مشاهیر ایشان در آنجا درس گفته اند .

از بزرگترین آثار خواجه نظام الملک کتابی است باسم « سیاست نامه »

که آنرا خواجه در طرز آداب و حکومت و سلطنت بفارسی نوشته و آن کتاب که حاوی نکات تاریخی مهمی است یکی از بهترین آثار در زبان فارسی عصر سلاجقه محسوب میشود .

ملکشاه چهار پسر داشت : برکیارق - محمد - محمود - سنجر - نظام الملک نظر بمصالح مملکتی همه وقت پادشاه را ترغیب میکرد که برکیارق پسر بزرگتر خود را وایعهد کند ولی زوجه دیگر ملکشاه (ترکان خاتون) برخلاف اصرار داشت پسرش محمود باین سمت برسد بانجهت بین نظام الملک و ترکان خاتون صفائی نبود و ترکان خاتون هم آتش فتنه را دامن میزد عاقبت ملکشاه اندکی قبل از وفات خواجه نزرک را از مقام خود معزول نمود خواجه را فدائیان اسمعیلی که تازه ظاهر شده بودند در نزدیکی نهاوند کشتند و ملکشاه هم ماه بعد وفات یافت (۴۸۵) و در اندک مدتی دولت عظیم الشان سلجوقی از وزیری کاردان و پادشاهی عادل و نیکو رفتار محروم شد و زمان زوال آن رسید . ملکشاه مدت بیست سال بر باندی سلطنت کرد مملکتش از حدود چین تا بحر روم امتداد داشت و در تمام بلاد اسلام بنام او خطبه میخواندند در ترویج علم و ادب و تشویق علما و شعرا نیز سعی بسیار کرده از معاصرین او یکی خواجه ابوالفتح شمر بن خیام نیشابوری حکم و منجم و شاعر مشهور است که در ۴۶۷ هجری فرمان او تاریخ جلالی را ترتیب داده دیگر معری شاعر که مدایح بسیار از او گفته است .

سلطنت پسران ملکشاه

بعد از وفات ملکشاه زوجه اش ترکان خاتون مقتدی خایفه را مجبور کرد که سلطنت پسر چهار ساله اش محمود را تصدیق کند و برای

آنکه بدیگران هم سلطنت او را بقبولاند در اصفهان بجمع سپاه پرداخت ولی نظام الملک و اصحاب او سر به مخالفت برداشته بابر کیارق پسر بزرگتر ملکشاه همراهی کردند و در حدود بروجرود عساکر ترکان خاتون را شکست داده اصفهانرا گرفتند و تاج الملک جانشین نظام الملک را با تقام خون او بقتل رسانده وزارت را بپسر نظام الملک دادند (۴۸۶)

اندکی بعد از فتح اصفهان بر کیارق از عم خود که بکمک سلطان محمود و مادرش برخاسته بود شکست خورد و فراری شد ولی چیزی طول نکشید که مجدداً غالب گردید و باصفهان آمده با برادر صالح کرد و چون محمود همانسال یعنی در ۴۸۸ مرد بر کیارق رسماً جانشین پدر گردید .

بر کیارق بعد از استقرار بکرسی سلطنت برادر خود سنجر را در سال ۴۹۰ بحکومت خراسان فرستاد ولی چندی بعد بین او و برادرش سلطان محمد از یکطرف و بین او و سنجر از طرفی دیگر نزاع در گرفت و از هر دو شکست یافت بالاخره بعد از چند کت زده و خورد عاقبت بین او و دو برادرش در سال ۴۹۶ صالح برقرار گردید و ممالک سنجوقی بین او و سلطان محمد تقسیم شد و سنجر مل سابق بحکومت خراسان باقی ماند .

۴۳ ملاحظه اسماعیلی

ملاحظه باباطیه جماعتی بودند اسماعیلی مذهب یعنی بجای امام موسی کاظم اسمعیل پسر دیگر امام جعفر صادق را امام میدانستند و در زمان ملکشاه و وزارت خواجه نظام الملک شروع بشرع عقاید خود کردند و دست بکار کشتن هر کس که مخالف مصالح ایشان بود زدند

و چنانکه دیدیم اول دفعه نظام الملک را بقتل رساندند .
مؤسس این جماعت فدائی حسن صباح است که بقول مشهور با
نظام الملک همدرس بوده و با وجود خوبیهای که خواجه در ایام وزارت
با او کرده نظر بیست عالی و عزم بلند و فضل و کمالی که داشته
سر بمراغب بیست فرو نیاورده و عاقبت جاه طلبی او را بر آن داشت که
اسباب زحمت خواجه شده و مصمم گرفتن منصب او گردیده است و
چون باین مقصود نرسیده بتاسیس فرقه اسماعیلی پرداخت .

حسن صباح مردی فاضل و جسور و کاری بود چون بعصر رفت
و خدمت خلیفه فاطمی آنجا که مذهب اسماعیلی داشت رسید مصمم
نشر آن مذهب در ایران گردید و در اندک مدتی فدائیان دور خود
گرد آورده بر قلعه الموت قزوین مستولی شد و مریدانش در قهستان
و عراق و جبال البرز قلاع دیگری را هم تصرف نمودند و بزحمت و
آزار و قتل مردم مشغول شده فتنه غریبی در سرتاسر ممالک اسلامی
برپا کردند .

بر کیارق و سلطان محمد هریک در ایام سلطنت خود مدتی با
فدائیان این طایفه مشغول زد و خورد بودند ولی هیچکدام بقلع
و قلع ایشان قادر نبودند و سنجر هم که دنباله اقدامات دو برادر را
گرفت نتیجه نرسید بلکه ملاحظه بوسیله کار زدن بر کیارق و
سنجر و مجروح ساختن ایشان آنها را از تعقیب خیالات خود باز
داشتند .

پیر سلطان محمد — ۴۹۸ — ۶۱۱ هـ

بر کیارق در سال ۴۹۸ وفات یافت و سلطان محمد مستقلا پادشاه

شد و او جز ملاحظه مدعی دیگری نداشت و برای آنکه کلی
آسوده خاطر شود برادرزاده خود ملکشاه ثانی پسر برکیارق را
که طفلی پنجساله بود کور نمود بعد در ۵۰۲ هجری به هندوستان
رفت و از آنجا مقداری غنیمت آورد و در ۵۱۱ هجری وفات نمود. اولین
جنگ صلیبی مشرق چنانکه سابق هم دیدیم در زمان این پادشاه اتفاق
افتاده.

بعد از وفات سلطان محمد پسرش محمود ثانی که جوانی
یکفایت بود قشونی جمع آورده بجنگ عم خود سنجر آمد ولی
در نزدیکی ساوه مغلوب شده از در استغفار پیش آمد و سنجر جوان
مردی کرده کتاهانش را بخشید و سلطنت عراق و آذربایجان و فارس
و ارمنستان و گرجستان و بین‌النهرین را باو واگذاشت و دختر خود را
هم بزوحیت باو داد.

در ضمنیکه پسران ملکشاه با یکدیگر در نزاع بودند سلاجقه
آسیای صغیر و کرمان ایسوی ولایت را بکلی مستقل کردند و خود را
از تحت تبعیت سلاجقه ایران بیرون بردند.

دولت سلطان سنجر - ۴۹۸ - ۵۳۶ هجری

سنجر با آنکه اسمی از جانب برادر در خراسان حکومت
داشت بعد از وفات برکیارق برای خود قدرت و دستگام سلطنت
فراهم کرد و از سال ۴۹۸ هجری رسماً پادشاه و در خراسان جانشین
پدره گردید.

سلطان سنجر از سلاطین نامدار و مشهور ایران است و بعد
از آل ارسلان و ملکشاه بزرگترین عضو خاندان سلجوقی است و

زندگانی او سراسر بجنک و نزاع با امرا و سلاطین مقتدر و قابل و ایلات زورمند اطراف صرف شده و سنجر در ۱۹ جنگی که کرده جز در دو جنگ در بقیه فاتح بوده و رشادتها و شجاعتهای بسیار از خود بظهور رسانده است .

این پادشاه بعد از غلبه بر محمود برادر زاده خود بسطدامه اقتدار خود پرداخت ابتدا بهرامشاه غزنوی را که از برادرش شکست یافته بود کمک کرد و او را بسطت رسانیده خراجی بر او مقرر نمود سپس در سال ۵۲۳ بماوراءالنهر هجوم برد و صاحب سمرقند را که از دادن خراج ابا داشت مغلوب و اسیر کرد ولی چندی بعد باز او را بحکومت آنجا برقرار نمود شش سال بعد بهرامشاه غزنوی بمخالفت برخاست سنجر بغزنین رفت و بهرامشاه را مغلوب و مطیع و بار دیگر بادای خراج مجبور کرد سلطان سنجر در طرف مغرب یا علاءالدین جهانسوز غوری و در طرف شمال تا اتسز خوارزمشاه جنک کرده و هر دو را مغلوب ساخته ولی این مغلوبیت ها نه سلسله غوری را از میان برده و نه سلسله خوارزم شاهی را چه پس از اندک فاصله هر دو سلسله جانی گرفته و بجهانداری و ممالکت گیری مشغول شده اند .

قراختائیان

قراختائیان طایفه هستند از ترکان زرد پوست شمال چین که در ۵۲۰ هجری در ترکستان شرقی و حدود کاشغر دوات وسیعی تشکیل داده و ناممالتک سلجوقی همسایه شده بودند و چون بمذهب ودائی و کنفوسیوسی سر میکردند بامسلمین مجاور خود دشمنی سخت داشتند چون اتسز خوارزمشاه در سال ۵۳۵ از سنجر شکست یافت

از قراختائیان کمک خواست و ایشانرا بگرفتن ممالک سنجری ترغیب نمود سنجر بجلوگیری قراختائیان رفت ولی لشکرش مخالفت کردند و پادشاه سلجوقی در ۴۴۶ در حدود جیحون در جنگ بزرگی که اتفاق افتاد شکست خورد و قریب صد هزار نفر از مردانش تلف شدند قراختائیان نیشابور و مرو را گرفتند و اتسز بر خوارزم مسئولی شد سنجر منزهما بخراسان آمد و متعاقب این هزیمت که اولین شکست او بود مقداری از اعتبار او از دست رفت شش سال بعد سنجر لشکر دیگری تهیه دیده بچنگ اتسز بخوارزم شتافته او را مغلوب ساخت ولی چون اتسز از در عذر خواهی و کوچکی درآمد پادشاه او را ببخشد و خوارزم را مثل سابق بر او مقرر داشت .

ترکان غز و سلطان سنجر

ترکان غز که از ابتدا در شمال خوارزم و دریاچه آرال سکونت داشتند در زمان استیلای قراختائیان از جیحون گذشته بخود خراسان آمدند و قبایل چندی از ایشان از سلطان سنجر اجازه گرفتند که در حوالی بلخ مقیم شوند و در عوض هر سال ۲۴۰۰۰ کوسفند بمطبخ شاه برسانند چون سالی بین ایشان و خوانسالار سنجر نزاع شد از دادن مقرری سالیانه سر پیچیدند و حاکم بلخ و پسر او را کشتند سنجر تشویق امرا با صد هزار نفر لشگری در سال ۵۴۷ بدفع ایشان پرداخت ولی شکست خوردد با زوجه اش اسیر شد و چهار سال در چنگ آنجماعت اسیر بود غزان در آن مدت در خراسان خرابیها کردند عدّه زیادی از علما و فضلاء را بقتل رسانده بلاد عبده آن سرزمین را ویران نمودند

حتی بعد ها بکرمان و فارس همدست یافتند و سلسله سلاجقه کرمانرا از میان برداشتند .

سلطان سنجر در بنمدت از ترس اینکه مبادا زوجه اش در دست ترکان غز اسیر بماند مصمم فرار نشد چون در سال ۵۱۱ هـ زوجه اش وفات یافت تدبیر فرار کرد و خود را بمشقت بمرو رسانید لیکن از غصه دیگر نتوانست ادامه حیات دهد و کمی بعد در هفتاد و سه سالگی مرد و در مرو مدفون شد و خراسان را خوارزم شاهیان و غوریان تصرف کردند سلطان سنجر نیز مثل پدر مردی فضل دوست و شاعر پرور بوده و شعرای بزرگ مثل انوری و معزی و ادیب صابر و عبدالواسع جبلی او را مدح گفته اند دوره سلطان سنجر را از جهت ترقی ادبیات فارسی تالی عصر سلطان محمود غزنوی باید دانست

❖ انقراض دولت سلجوقی ۵۹۰ ❖

بعد از سنجر و از دست رفتن خراسان سلاجقه عراق هم بواسطه ضعف و استبداد امرا نتوانستند کاری کنند و روز بروز بر ضعف ایشان و قدرت امرا و اتابکان افزوده شد تا نوبت سلطنت به طغرل سوم رسید و او چنانکه خواهیم دید در ۵۹۰ در ری مغلوب اتابک آذر بایجان و خوارزمشاه شد و بقتل رسید و سلسله سلجوقی بدست او یاتهارسید .

سلاجقه یک طبقه از سلاطین خوب ایرانند و بواسطه آنکه نزدی قبول ایرانیت کرده و دست خشونت و بدویت برداشته اند مروج ادبیات فارسی و مدافع ایران در مقابل ترکان دیگر محسوب میشوند ولی استیلای ایشان بر ایران سر مشق بسیاری بدست ترکان دیگر

داده و در حقیقت راه را برای هجوم دیگران باز کرده است - مهاجرت و هجوم ترکان غز در زمان سحر و استیلای خاندان سوری مغول در زمان سلطان محمد حواری و ساء شهبه مستقیم عمده سلاحه بر ایران است

(جدول اسامی سلاطین سلجوقی)

تعداد	اسم	از	سال	الی	سال
۱	طغرل اول	«	۴۲۹	«	۴۵۵
۲	ابن ارسلان	«	۴۵۵	«	۴۶۴
۳	ملکشاه اول	«	۴۶۵	«	۴۸۵
۴	سلطان محمود اول پسر ملکشاه	«	۴۸۵	«	۴۸۸
۵	برکاترک پسر ملکشاه	«	۴۸۷	«	۴۹۸
۶	سلطان محمد پسر ملکشاه	«	۴۹۸	«	۵۱۱
۷	سلطان سحر پسر ملکشاه	«	۴۹۸	«	۵۵۲
۸	سلطان محمود ثانی پسر محمد	«	۴۹۸	«	۵۲۵
۹	سلطان طغرل دوم پسر محمد	«	۵۲۵	«	۵۲۹
۱۰	ساجان مسعود پسر محمد	«	۵۲۹	«	۵۴۷
۱۱	سلطان ملکشاه ثانی پسر محمود	«	۵۴۷	«	۵۴۷
۱۲	ساجان غیاث الدین پسر محمود	«	۵۴۷	«	۵۴۸
۱۳	سلطان سیاه پسر محمد بن ملکشاه	«	۵۴۸	«	۵۵۵
۱۴	سلطان ارسلان پسر طغرل	«	۵۵۵	«	۵۷۱
۱۵	طغرل سوم پسر سلطان ارسلان	«	۵۷۱	«	۵۹۰

فصل ششم

(اتابکان و خوارزمسایان)

پیر اتابکان فارس ۵۴۳ - ۵۶۲ هـ

مؤسس این سلسله شخصی است مستقر نام که در ۵۴۳ در عهد سلطان مسعود ساجوقی شورش کرده و فارس را مستقل و دولت اتابکان فارس را بنیاد نموده است - این سلسله را طرب نامند حاکمان سامر بود ساعدی هم میگویند

معروفترین اتابکان فارس دو فرد یکی اتابک سعد بن ربکی ۵۹۹ - ۶۲۸ که در ۶۰۰ دست ترکان غر را از کرمان کوتاه کرده و آنهارا به بحر ساخته و باصفهان و عراق تحفه ولی در ۶۱۶ دست ساعدان محمد خوارزمشاه اسیر شده و به فارس برگشته است دیگر پسرش اتابک ابوبکر ۶۲۸ - ۶۸۸ که مری و هندوچ سعدی است و سعدی بیخ خود را از نام پدر او سعد احد کرده بوستان را نام خود او در ۶۵۵ و گاستان را نام پسرش سعد بن ابوبکر بن سعد در ۶۵۶ تالیف نموده است .

ابوبکر در ایام سلطنت خود قسمتی از سواحل عربستان و جزایر خلیج فارس را تسخیر نموده و آبادی و عمارت بساز برداشت و با چگیر حاکم اردر سلامت در آمد و این تدبیر فارس را از بلای استیلای مغولان نجات بخشید .

(اتابکان آذربایجان ۵۳۱ - ۶۲۲)

۴۷ اتابک ایلدگز ۵۳۱ - ۵۶۸

ایلدگز که مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان است اصلاً غلام سلطان مسعود سلجوقی بوده آن پادشاه چون در وجود ایلدگز که اینی میدید او را در سال ۵۴۱ بحکومت ولایت اران ا قسمت آنطرف رود ارس ا و قسمتی از آذربایجان فرستاد و زوجه طغرل بانی برادر مسعود را هم گرفته بود و بهمین جهت در میان اتابکان دیگر اهمیت خاصی دارد .

زوجه طغرل از ایلدگز دو پسر آورد یکی محمد مشهور بجهان پهلوان دیگری عثمان معروف به قزل ارسلان و این زن از شوهر اول خود یعنی از طغرل هم پسری داشت که همان ارسلانشاه سلجوقی است - ایلدگز در زمان سلطان مسعود اتابک یعنی لاه ارسلان بود و پسرش محمد جهان پهلوان که از طرف مادر برادر ارسلان میشد سمت حاجبی او را داشت در زمان سلطنت سلیمان شاه سلجوقی اتابک ایلدگز نظر بقدرتی که داشت پادشاه را مجبور کرد که ارسلان را وایعهد خود کند و البته خیال او از این کار این بوده که خود زمام امور را بدست گیرد . در سال ۵۵۶ چون سایمانشاه وفات یافت ایلدگز سام ارسلانشاه تدبیر امور مملکت مشغول شد و او و پسرش جهان پهلوان پیوسته با مخالفان ارسلانشاه در نزاع بودند و سرکشان و دشمنان او را دفع میکردند .

بعد از وفات ایلدگز (۵۶۷) دو پسرش جهان پهلوان و قزل ارسلان

صاحب اختیار امور شدند و پیش ارسلان‌شاه و پسرش طغرل ثالث بخدمت مشغول گردیدند.

✽ قزل ارسلان ۵۸۲ - ۵۸۷ ✽

محمد جهان بهاوان تا ۵۸۲ در حباب بود چون وفات کرد طغرل از اطاعت جانشین قزل ارسلان سر پیچیده بی او و اتابک جنک شروع شد و دولت سلجوقی که در نتیجه مساعی اتابکان آذربایجان اندک اهمیت و انتظامی گرفته بود رو ضعیف رفت طغرل در اول فاتح شد و قزل ارسلان پیش ناصر حانفہ عباسی فرستاده او را از قوب گرفتن صعب برساند و واداشت که خلیفه در ۵۴۸ قشونی بجنک طغرل بفرستد ولی لشکریان خلیفه شکست خوردند و طغرل غنایم بسیار بجنک آورد بعد از ایسواقعہ طغرل برای دفع قزل ارسلان آذربایجان شتافت و شکست خورد بهمدان منہزم شد و امرا او را گرفته با پسرش تسلیم قزل ارسلان کردند قزل ارسلان خود را پادشاه خواند ولی شانه او را قتل آوردند و قاتانش معلوم شد کیست (۵۸۷)

✽ قتلخ اینسانج ✽

بعد از قتل قزل ارسلان برادر زادہ اش قتلخ اینسانج پسر جهان بهاوان بر بکطرف ما طغرل سوم که از جنج نجات یافته بود و از طرفی دیگر به برادر خود اتابک جانشین قزل ارسلان بجنک مشغول شد ولی از هر دو شکست خورد و به علاء الدین نکش خوارزمشاه پناه برد .
خوارزمشاه ب قشون معظمی بری آمد و با پادشاه سلجوقی جنک

کرد ولی مغلوب شد و چون از طرف خوارزم هم آسوده خاطر نبود با طغرل صلح کرد لیکن اندکی بعد مراجعت نمود و چون این بار طغرل بواسطه عیاشی و شرابخواری مست و مغرور شده بود بر او دست یافت و او وقتاًغ سر پادشاه را بریده بغداد پیش ناصر خلیفه فرستادند و دولت سلاجقه منقرض گردید (۵۰۰) طبرستان فاریابی و نظامی در زمان اتابکان آذربایجان بوده اند .

(خوارزمشاهیان ۴۹۱ - ۶۲۸)

بنده تاسیس سلسله در ۴۹۱ هجری

خوارزمشاهیان اولاد شخصی هستند انوشترکین نام که اصلاً غلام سلطان ملکشاه بوده و از جانب آن پادشاه بشخصگی خوارزم تعیین شده و تا آخر عمر هم همین شغل را داشته . بعد از انوشترکین سلطان سنجر سرش محمد را در ۴۹۱ هجری حکومت خوارزم فرستاد و او از آن تاریخ قطب الدین لقب یافته بخوارزمشاه معروف گردید و مدت سی سال حکومت خوارزم را داشت .

بنده اتسز خوارزمشاه

بعد از وفات قطب الدین محمد سنجر حکومت خوارزم را به پسرش اتسز وا گذاشت ولی اتسز چندی بعد از اطاعت سنجر سرپیچید و در ۵۳۵ اسم سنجر را از خطبه و سکه حذف نموده خود را پادشاه مستقل خوارزم خواند .

سلطان سنجر چند نوبت اتسز را مغلوب و مطیع کرد ولی او از آنجا که طبعی سرکش داشت با آنکه از در عذر خواهی و استغفار پیش میامد باز بر خلاف سنجر میکوشید تا عاقبت چنانکه دیدیم ترکان غز را بر حراسان مسلط کرد و برای آنکه سلطنت خوارزم را بلا منازع داشته باشد قسمی از ایران را با تن قنّه آن وحشی سوزاند و مسبب خرابی و قتل و غارت بسیار شد

❖ علاء الدین تکش ۵۸۹ - ۵۹۶ ❖

بعد از اتسز پسرش بساطت نشست این پادشاه در مدت سلطنت خود کار مهمی از پیش نبرد عاقبت هم در ۵۵۸ از قراختایان شکست خورده کمی بعد مرد و پسرش سلطان شاه بحکم وصیت پدر پادشاه شد . پسر بزرگتر ایل ارسلان علاء الدین تکش بر برادر شوریده و با او بجنگ مشغول شده سلطان شاه را شکست سختی داد و او بملوک غور پناهنده گشت و چندی بعد بخراسان برگشته طایفه غز را از ولایت سرخس بیرون کرد و بر نیشابور مسلط شد و تا آخر یعنی تا ۵۸۹ مزاحم برادر بود - بعد از وفات سلطان شاه علاء الدین تکش بکمرق قنایق اینانچ طغرل سوم را در ری مغلوب و مقتول کرد و قسمت مهمی از ممالک سلاجقه را بمنصرفات خود مباحق نمود سپس بخوارزم برگشت و در ۵۹۶ وفات یافت .

❖ علاء الدین محمد ۵۸۹ - ۶۱۷ ❖

بعد از تکش پسرش محمد تادشاه شده لقب علاء الدین اختیار

کرد و بسط دامنه منصرفات خویش پرداخت چنانکه در اندک زمانی حدود ممالک خوارزمشاهی را از بلخ تا کرمان وسعت داد و باقراختائین و غوریان و اتابکان فارس بچنگ و جدال پرداخت . از قراختائیان سمرقند و قسمت غربی ممالکشان را گرفت ، و در ۶۱۲ ولایت غزنه و غور را تسخیر نموده سلسله غوریان را از آن نواحی براداشت و اتابک آذربایجان مظفرالدین ازبک را تحت فرمان خود آورد و بر ابوبکر سعد اتابک فارس دست یافته او را اسیر نمود و صاحب شأن و شوکت عظیمی شد .

سلطان محمد خوارزمشاه پس از فتح غور در ضمن نوشته های ملوک غور کاغذ هائی از ناصر خلیفه دید که ایشانرا بمخالفت خوارزمشاه و اتحاد باقراختائیان ترغیب میکرد همین نظر بر خلیفه متخیر شد و امر داد دیگر در خراسان و ماوراءالنهر نام او حطبه نخواستند ۱۶۱۵ و برای سرکوبی او لشگری تهیه دید عازم بغداد شد وای در نزدیکی همدان بواسطه آمدن برف فوق العاده و تلف شدن مقداری از اسبان اردو متوقف ماند و چون حر حرکت مغول را بطرف ماوراءالنهر شیبه به خوارزم برگشت و چنانکه بعد خواهیم دید از چگیز شکست خورده در ۶۱۷ در یکی از جزایر بحر خزر وفات یافت .

آخرین خوارزمشاهان پسر رشید سلطان محمد است که مدتی با چگیز خان در سرد بود و چند بار هم او را شکست داد وای «لاحره منهزم و در ۶۲۸ در کردستان باید شده و سلسله خوارزمشاهی ابدی رسیده است .

(جدول اسامی خوارزم شاهیان)

تعداد	اسامی	از سال	الی سال
۱	قطب الدین محمد پسر انوشترکین	۴۶۱	۵۲۱
۲	انسر پسر قطب الدین محمد	۵۲۱	۵۵۱
۳	ایل ارسلان پسر انسر	۵۵۱	۵۵۸
۴	ساحان شاه پسر ایل ارسلان	۵۵۸	۵۸۹
۵	علاء الدین تکش پسر ایل ارسلان	۵۸۹	۵۹۶
۶	سلطان محمد پسر تکش	۵۹۶	۶۱۷
۷	سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد	۶۱۷	۶۲۲

(زبان و ادبیات فارسی قبل از مغول)

بعد از تسلط عرب بواسطه سختگیریهای خلفا زبان و خط ایرانی مضمحل گردید یعنی ایرانیها که اسلام آورده بودند و زبان و خط پهلوی را هم بتدریج از دست دادند و برای رفع احتیاج در موقع کتابت بعضی و زبان عربی توسل جستند مخصوصا چون زبان و خط عربی زبان و خط علمی و ادبی و مذهبی و اداری بود و اهل سواد و صاحبان علم و ادب از آن چاره نداشتند همین امر سبب شد که ایرانیهای قرون اولی هجرت باین دو جهت بکلی عرب شدند و هر چه گفتند و نوشتند بزبان و خط عربی بود .

اما روستائیان و اهالی دهات و کوهپایه ها که چندان توجهی بطلم

و ارب نداشتند و از مساکن خود نیز کمتر بیرون میرفتند زبان ایرانی خویش را در موقع تکلم حفظ کردند و آن زبان با آنکه بر اثر اختلاط با عرب مقدار زیادی لغات عربی را در خود داخل کرده باز از جهت قواعد صرف و نحو و جمله بندی شباهت تمام بزبان پهلوی عصر ساسانیان دارد و دارای خصایصی است که آنرا از السه دیگر علم که عربی هم یکی از آنجمله است ممتاز میکند - زبان امروزی از همان لهجه های معمول روستائیان و دهاتیهای قدیم نتیجه شده و ظهور چند نفر گوینده اسناد و سخن سرای ماهر آنرا باین مرتبه رسانده است چنانکه دیدیم قبل از آنکه زبان فارسی یعنی لهجه های معمولی روستائیان و دهاتیهای ایران بکتابت در آید و شاعر و نویسنده پیدا کند زبان معمول کتابت و چیز نویسی عربی بوده و بهمین علت هم عده بسیار زیادی از فرزندان ایران آثار علمی و ادبی خود را بعبری نوشته و باز زبان سخن گفته اند حتی بعد از آنکه فارسی هم شان و شوکتی یافته و در مقابل عربی قد رت علم کرده و باز بعبادت سابق و بعبت عربی بودن بیشتر اصطلاحات علمی و حکمی و شرعی باز جماعتی از ایرانیها چیز نویسی و سخنگوئی بعبری را ترك نگفته و آثار فکری و ذوقی خود را در لباس آن زبان بعارض ظهور آورده اند .

❁ شروع زبان فارسی ❁

اگرچه در موقع استیلای عرب عموم دهات و کوهپایه ها و بلاد دور دست ایران بهمان لهجه های خاص خود تکلم میکردند و نظر نمیآید که هیچوقت عربی برای تکلم معمول اهالی ایران شده باشد باز تمام ساکنین فلات ایران در مقابل عرب يك حال نداشته اند

آنها که در پشت حصارهای مستحکم جبال یا در نواحی دور از مرکز خلافت عرب یعنی در سواحل بحر خزر و خراسان و ماوراءالنهر و افغانستان سکونت داشتند در استعمال فارسی آزادتر و از تحت نفوذ و تأثیر عربی خارج تر بودند و ای ساکین جلگه ها و بلاد جنوب غربی و جنوب (خوزستان و فارس) بیشتر مقهور عرب و آداب عربی شده اند چون سلسله های سلاطین و امرای ایرانی ابتدا از سیستان و خراسان و ماوراءالنهر شروع شده و مردم آن نواحی زودتر دم از استقلال زده اند لهجه هایی از زبان فارسی هم که معمول آن طرف ها بود کم کم قوت و اعتبار یافته و پس از پیدا کردن چند نفر گوینده و شاعر و نویسندۀ درمقابل عربی زبان رسمی ایران شده و لهجه های نقاط دیگر ایران (مثل طبری و لری و کردی که بطور عموم آنها را پهلوی میگویند) حین پیدایش آنها نکرده اند - زبان فارسی امروزی در اصل همان لهجه های معمول مردم خراسان و سیستان و ماوراءالنهر است که بتدریج ترقی و تکمیل یافته .

§ شروع ادبیات فارسی §

در ادبیات فارسی یعنی ادبیات بعد از اسلام ، فضل تقدم و اهمیت و اعتبار با شعر است زیرا عرب بجهانی که ذکر شد کارهای نثری را کفایت میکرد و لغت فارسی در بدو امر آن وسعت و قدرت را که تواند زبان عام و حکمت و انشاء و فقه و غیره شود نداشت علاوه بر گوئی فطری ایرانی است و مردم روستائی و دهائی این سرزمین قبل از پیدا کردن خط و کتاب بخودی خود زبان نغمه و سرایش

میگشایند و در حد ذوق و شعور طبیعی خود سخنانی موزون میکنند -
در ابتدای امر هم همین حال وجود داشته مخصوصاً چون خریدار
نظم زیاده تر بوده شیوع و ترقی آن بیشتر شده است -
تا حدیکه ما اطلاع داریم اولین آثار شعری فارسی از زمان
امرای طاهری و صفاری است و نخستین شعریکه بزبان فارسی گفته
شده در ۲۵۳ هجری در مدح یعقوب لیث صفاری است و گوینده
آن که اولین شاعر فارسی هم محسوب میشود محمد بن و صیف
سیستانی است - شیوه گفتار این شاعر و معاصرین او بعدها برای
برای دیگران سرمشق شده .

✽ شعرای اولیه ✽

بعد از امرای طاهری و صفاری چون نوبت امارت بسامانیان
رسید چنانکه دیدیم ایشان شعرا را نوازش و ترویج کرده و آنها را
در مقابل مدایحی که از امرای مزبور میگفتند صلوات و جوایز بسیار
بخشیده اند مخصوصاً امیر نصر و نوح بن منصور در این راه مساعی
سیار بخرج داده .

اقبال و توجه سامانیان بادیات فارسی باعث ظهور يك طبقه از
شعراى بزرگ شد . که گویندگان اولیه زبان فارسی بشمار می آیند
و در واقع ایشانند که این زبان را احیا کرده و آنرا بواسطه سخنان
موزون و مطبوع خود قابل حیات و تقا ساخته اند و از اینجهت حق
بزرگی بگردن ایرانیها دارند و نسبت باسای مابیت ایران که در کن
اعظم آن زبان فارسی است خادمین حقیقی محسوب میشوند مشهور
ترین این شعرا از اینقرارند : ابوشکور بلخی - شهید بلخی رودکی
حقیقی - کسایی مروی - منطقی وغیره

❦ ادبیات فارسی قبل از سلاجقه ❦

بعد از سامانیان سلاطین غزنوی دنباله اقدامات ایشانرا در تربیت و تشویق شعرا گرفتند و سلطان محمود از همه بیشتر در این کار سعی داشته بطوری که در زمان او یک طبقه از شعرای بزرگ ایران بظهور رسیده اند و نظر بظهور همین گویندگان است که عصر محمودی را یک از اعصار مهم تاریخ ادبیات فارسی می شمارند .

دیالمه هم در تشویق ادب و فضل جد داشته اند ولی بیشتر توجه ایشان بزبان عربی و فضیلتی آن زمان بوده و بهمین جهت فارسی در دربار سلاطین مزبور زیاد ارج و قربی نداشته و شعرای آن زبان غالباً از بلاد ایشان روی میگردانده و متوجه غزنین و دربار محمود میشده اند . مشهور است که در دربار محمود قریب چهار صد شاعر مقیم بوده اند و هر کدام از آن پادشاه و ضیفه مخصوصی داشته - دنباله عصر محمود تا زمان اولاد او و ایام سلاطین سلجوقی کشیده شده است .

❦ بزرگان این دوره ❦

در دوره بین سلطنت غزنویان و سلجوقیان در ایران شعرا و فضیلتی متعددی بظهور رسیده که بزبان فارسی شعر گفته و کتاب نوشته اند مشهورترین شعرای این دوره : فرخی - عسجدی - فردوسی - هوجیری - اسدی - غضائری - و غیره و مالك الشعرای شعرای محمود استاد ابوالقاسم عنصری است که استاد شعرای قصیده سرا است - از فضیلتی این دوره ابوعلی سینا و ابوریحان و از مورحن ابوالفضل بهقی را نباید بخاطر داشت . کتاب قابوس نامه نیز از آثار مهم تر فارسی این دوره است .

ارتقا یافته و استادان بزرگی در این دوره ظاهر شده اند که از بسیاری جهات نظیر گویندگان معبر عصر سلطان محمود محسوب میشوند مخصوصاً در میان شعرای این زمان قصیده سرایان ایشان که مداحان سلاجقه و اتابکان آذربایجان و خوارزمشاهیان بوده اند اعتبار مخصوصی دارند .

در ایندوره غالب سلاطین یا خود شعر میگفته و یا بشعر علاقه تمام داشتند و نظر بر رقابت ادبی و شعری که مابین پادشاهان بوده اکثر ایشان در دربار خویش شعرای متعدد داشته اند و مشهورترین این جماعت سلطان سنجر است ~~که~~ عصر او از حیث رونق بازار شعر فارسی و وجود گویندگان متعدد تالی عصر سلطان محمود غزنوی بشمار می آید بهمین وجه ملوک غور و غزنویان هندوستان و اتابکان و خوارزمشاهیان هم بر رقابت یکدیگر هر یک بقدر همت خود شعرا را جلب میکرده و صلوات و جوایز میداده اند .

شعر فارسی هم مثل نظم آن در ایندوره ترقی یافته و شیوع بازار آن زیادتر شده بطوریکه علما و حکما و ادبا و مورخین این دوره عده از تالیفات خود را بشر فارسی نوشته اند و از خوشبختی مقداری از آن آثار مشوره هم باقی مانده است .

✽ بزرگمان این دوره ✽

بزرگان ایندوره که دوره قبل از مغول و زمان منتهی ترقی ایران بعد از اسلام و ایام رواج کلی بازار علم و ادب در این مملکت است متعددند و ذکر تمام آنها امکان ندارد بهمین جهت ما بیان اسمی مشاهیر ایشان اکتفا میکنیم شعرای ایندوره برخلاف گویندگان عصر

سامانی و غزنوی که اکثر اهل حراسان و ماوراءالنهر بوده اند بواسطه
سط دامنه تسلط سلاجقه و اتامکان از اهل عموم بلاد ایرانند حتی به
علت فتح قسمتی از هندوستان بدست غزنویان و غوریان جماعتی از
ایشان هم با از مردم همدند و با از ایران به آن سرزمین رفته و در آنجا
تزمان شیوای فارسی سخن سرائی مشغول شده اند .
گویند که این دوره سه طبقه تقسیم میشود :

۱ - شعرای حراسان و افغانستان و هند غربی یا شعرای سلاجقه
و غزنویان و غوریان
۲ - شعرای ماوراءالنهر یا شعرای حوازمشاهیان و امرای دیگر
ترکستان .

۳ - شعرای عراق و آذربایجان یا شعرای اتامکان و مشهورین
هر طبقه را اینقرارند :

از طبقه اول : معزی - ازرقی - عبدالواسع حبلی - اوری
ابوردی - ابوالفرح روی - سائی غزنوی - عمادی - مسعود سعد
سلیمان - سید حسن غزنوی و غیره

از طبقه دوم : ادیب صابر - سوری سمرقندی - رشید و طواط
عمیق بخارائی

از طبقه سوم : حاقانی - نظامی کجوی - صبر فارابی -
مجیرالدین بلقانی - جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و پسرش جمال الدین
اسمعیل و غیره

از فصلا و اهل علم و حکمت ایدوره و عمر حیم - ابو محمد
غزالی - ناصر خسرو علوی - امام مجرراری و غیره
از آثار سری فارسی ایدوره چنانکه گفته شد آثار مهمی در دست

است و مشهورترین آنها نقرار ذیل باشد : کتاب کلیله و دمنه پیرامشاهی که ابوالمعالی نصرالله منشی شیرازی از عربی بنام بهرامشاه غزنوی ترجمه کرده دیگر کتاب چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی که در ۵۵۰ تألیف شده و حاوی بسی حکایات تاریخی و شرح حال مصی از شعرای نزرک و از اینجهت بسیار مهم است دیگر کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک که آن نیز از نوادر آثار زبان فارسی بشمار میرود دیگر تاریخ کرمان بنام عقدالعلی تألیف احمدبن حامد کرمانی که در تألیف شده دیگر کتاب مقامات حمیدی تألیف حمیدالدین عمر بن محمود بلخی از معاصرین انوری که در ۵۵۰ مرسته تألیف آمده دیگر حدائق السحر رشید و طواط و مرربان نامه و چند کتاب تاریخ و غیره



فصل هشتم

[استیلاي منسول]

نظر اجمالي

مملکت ستمدیده ایران نظر بموقع جغرافیائی خاص خود و فاصله بودن مابین ممالک متمدنه مجاور از اوان تاریخ مطمح نظر فاتحین اطراف واقوام مهاجم بوده و چنانکه تا این زمان دیده ایم از همین راه بلاهای بسیار دیده و ضربت‌های متعدد چشیده است مخصوصاً کسانیکه پیش از همه مزاحم ایران میشده و حشیان غارتگر زرد پوست بوده‌اند که از شط سیر دریا تا اقیانوس کبیر در دشت‌های توران و سبیری سکوت داشتند و بواسطه فقر و احتیاج همه وقت خود را بدستبرد ممالک اطراف مثل چین و ایران و اروپا مجبور میدیدند و ایران از آن نظر که هم توران نزدیکتر بود و هم خود راه رسیدن بممالک متمدنه دیگر شمار میرفت بیشتر طرف نظر و مورد تعرض قرار میگرفت و از اقدم ازمنه تاریخی ایرانی و تورانی دشمن حوی یکدیگر بوده و پیوسته در حدود شمال شرقی ایران بجنگ بایکدیگر اشتغال داشتند .

از بعد از اسلام بمسببت اسلام آوردن قسمتی از ترکان زرد پوست حدود ماوراء النهر و خراسان و آزاد شدن رفت و آمد ایشان بنواحی مشرق و شمال شرقی ایران راه نفوذ برای دشمنان درینست این مملکت باز شد و تورانیهای زرد پوست تدریج بشکل مهاجرت

در قسمتهای سرحدی ایران قرار یافتند و خلفا و امرای ایرانی هم عده از مسلمانان آن جماعت را بعنوان غلام یا سباهی داخل در خدمت خود کردند و از این گروه چنانکه سابق هم دیدیم عده قدرت و اعتبار فوق العاده یافتند و مصدر خدمات عمده شدند حتی بعضی هم تشکیل سلسله های سلطنتی معنوی قادر آمدند .

داخل شدن تورانیهای مسلمان در خدمت و اهمیت و اعتبار یافتن ایشان تورانیهای غیر مسلمان را بیخیش آورد و چنانکه دیده شد از آن طوایف در عصر سامانیان و غزنویان و سلاجقه چند حمله بجناب ایران بعمل آمد ولی بواسطه قدرت سلاطین و امرای سلسله های مزبور به نتایج مهم منتهی شد تا آنکه در عصر سلطان محمد خوارزمشاه مغول سدناریخی را که در مقابل داشتند شکستند و سبیل آسنا و وطن ما را زیر پای اسبان خود گرفتند و بارزوثی که از دیر باز داشتند رسیدند سلطان محمد که خود بیزار از همان نژاد ایشان بود علاوه بر آنکه توانائی دفاع ایرانرا در مقابل آنجماعت نداشت بدست خود این بلاد را بطرف این ممالک متوجه ساخت و باین حرکت سفیاه کشوریرا که در آن عصر چشم و چراغ عالم اسلام حساب میشد بباد غارب و چاول مثنی مردم و حتی خونجواری داد .

۱۱۰ اوضاع ممالک اسلامی مقارن هجوم مغول

در موقعیکه طایفه مغول سرکردگی رئیس خود چنگیز خان متوجه ایران و ممالک دیگر شدند یعنی مقارن اوایل قرن هفتم هجری و سده دوازدهم میلادی اوضاع ممالک اسلامی بقرار ذیل بود :

در ایران سلطان محمد خوارزمشاه به از بکرشته خگها و اوزاعا الهی

را از قراخانیان و افغانستانرا از ملوک غور و عراق عجم و فارس و آذربایجانرا از اتابکان گرفته بود و تقریباً مالک تمام ایران محسوب میشد و خلیفه عباسی هم در بغداد باترس و لرز در مقابل چنین حریف زورمندی روزگار میگذاشت - در آسیای صغیر سلاجقه روم با عیسویان روم شرقی و آناتولی و در مصر و شام مسکردان ایوبی با صلیبیون بجهد مشغول بودند هندوستان هم میدان جنگ با زماندگان ملوک غزنوی و غوری و مشرکین آن سرزمین محسوب میشد یعنی عالم اسلام از هر طرف در جنگ و جهاد بود و از اتفاق اینکه در این تاریخ سرپرست مقرر یا شهریار کردان مصلحت شناسی هم وجود نداشت که یا بزور شمشیر و یا بیروی تدبیر جلوی هجوم نیان کن مغول را بگیرد

❀ ظهور چنگیز خان ❀

چنگیزخان که اصل اسم مغولی او (تموچین) در سال ۶۵۵ هجری در حدود دره علیای شط آمور تولد شد و پس از وفات پدر (۶۷۵) بریاست ایل و سلطنت قبیله خود منصوب گردید ولی چون جوان بود عده از ایلات مغول ریاست او را نپذیرفتند تموچین با طرفداران خود مخالفین را در ۴۸۵ شکست مهمی داد و بسیاری از ایشانرا زنده در دیگهای آب جوشیده انداخت و بقیه را بسختی تسبیح کرد سپس بمطبخ ساختن طوایف دیگر ترک و مغول پرداخته از ۵۷۱ تا ۶۰۳ تمام ناحیه مابین نهر اصف (هوانگهو) و رود خانه ایرتیش^(۱) را تسخیر نموده حدود متصرفات خود را از مشرق سرزمین خاقان چین و از مغرب بممالک قراخانیان رساند و در شورائی که از نزرکان ایل

۱: Irnich

و سران قبیله تشکیل داد و خود را چنگیزخان (یعنی جنگجوی کامل) نامید و شهر قره قروم از بلاد مغولستانرا پابنخت خود قرار داد

تسخیر چین و انقراض دولت قراختایان

چنگیز خان پس از مطیع ساختن طوایف مغول نظر بکینه دیرینه که مغول با مردم چین داشتند بچین شمالی حمله برد و در مدت پنج سال خود و چهار پسرش قسمت عمده آن سرزمین و پابنخت آن بکن را گرفتند و خاقانرا مغلوب و منزوم کردند (۶۱۳) ولی چنگیزخان اندکی بعد بواسطه اتفاقات که حضور او را در مغولستان لازم کرده بود بمملکت خود برگشت و تسخیر چین ناتمام ماند

یکی از مخالفین چنگیزخان نام (کوچلک خان) پس از مغلوب شدن قوم و قبیله و کسانش از مقابل پادشاه مغول گریخت و بکاشغر پیش (گورخان) پادشاه قراختائی آن سرزمین آمد و گورخان او را باحترام پذیرفته دختر خود را بزوجهیت باوداد .

کوچلک خان در تحت حمایت گورخان قبیله متفرق خود را جمع آوری کرده اقتدار و اعتبار سابق خاندان خویش را تجدید نمود و کمی بعد با سلطان محمد خوارزمشاه داخل گفتگو و مذاکره شده با او و احکمران سمرقند اتحادی برضد گورخان ترتیب داد سپس خود از شمال و سلطان محمد از جانب جنوب بممالک قراختائی هجوم بردند و گورخان در ۵۰۸ اسیر شده بمالکش بین کوچلک و سلطان محمد تقسیم شد و دولت قراختائی بدست ایشان انقراض یافت کوچلک بعد از تسخیر کاشغر و یارقند و ختن باذیت و آزار مردم پرداخت و دوستان چنگیز را سحت عذاب و اذیت کرد و عیسویان و مسلمانان

های آن بلاد را بقبول شرك مجبور ساخت ایشان هم دست توصل بدامن چنگیز بردند چنگیز خان هم یکی از سرداران خود را بدفع کوچك فرستاده در ۶۱۳ او را مغلوب و کاشغر را تسخیر نمود و کوچك که بطرف ایران میگریخت در نزدیکی بدخشان گرفتار لشکریان مغول شده بقتل رسید و تمام ترکستان شرقی بممالک چنگیزی ملحق گشت پابین ترتیب چنگیز مالک ممالکی شد ممتد از اقیانوس کبیر تا فلات یامیر و عموم ترکان و مغولان غیر مسلمان مطیع و فرمان بردار او گردیدند .

✽ سلطان محمد خوارزمشاه و چنگیز خان ✽

چنگیز بعد از تسخیر ترکستان شرقی سه نفر نماینده پیش سلطان محمد فرستاد و اظهار دوستی با پادشاه مزبور کرده هدایائی برای او روانه داشت سلطان محمد هم نمایندگان را با احترام پذیرفته باعزاز و اکرامشان مراجعت داد .

دره وقعی که سلطان محمد در عراق بود و خیال عزیمت بغداد را داشت چنگیز خان عده از تجار مغول را به همراهی سه نفر تاجر خیوه که بمغولستان رفته بودند بماوراء النهر فرستاد تا امتعه مختلفه ممالک خوارزمشاه را خریده برای خان مغول تحفه ببرند - چون تجار مزبور بشهر (انرار) رسیدند حاکم آن شهر که با خوارزمشاه نسبت داشت در اموال ایشان طمع کرد و از سلطان محمد که در عراق بود اجازه کشتن آنها را خواست - خوارزمشاه هم بدون تحقق اجازه داد و تجار مغول که قریب ۵۰۰ نفر بودند بقتل رسیدند .

چون خبر قتل تجار مغول به چنگیز رسید متغیر شده از خوارزم

شاه حاکم اترار را خواست تا قاصص کنند سلطان محمد از آنجا که پادشاه کم مزبور نسبت خویشی داشت بفرستادن او راضی نشد بلکه از غرور و بیخبری فرستاده چنگیز را هم گشت و بدست خود سیل لشکر مغول را متوجه ممالک خوارزم و ایران کرد .

در غیاب سلطان محمد عده از امرای مغرض و خائن او بوسیله نوشتن مکتوبات متعدد پنهانی با چنگیز خان ساختند و او را بگرفتن خوارزم دعوت کردند ناصر خلیفه هم که با خوارزمشاه صفائی نداشت آتش این فتنه را دامن میزد .

❦ تسخیر ماوراءالنهر و خراسان در ۶۱۶ ❦

جنگ اول بین مغول و اردوی خوارزمشاه در حدود سیر دریا تفاق افتاد ولی بواسطه شجاعتهای جلال الدین پسر خوارزمشاه برای مغول به نتیجه منتهی نشد در سال ۶۱۶ چنگیز با چهار پسر خود گنای - جوچی - تولی - جنغای بماوراءالنهر حمله برد و جوچی سر بزرگتر او در حمله اول سلطان محمد را که قریب ۴۰۰۰۰ جمعیت داشت مغلوب و منهزم کرد .

لشکریان مغول در سال ۶۱۶ پس از منهزم کردن سلطان محمد بلاد آباد و پر ثروت ماوراءالنهر مثل اترار و خجند و بخارا و سمرقند را بباد غارت دادند و مردم آن شهر ها را از دم تیغ بیدریغ گذراندند مخصوصاً در بخارا که آن وقت مرکز علم و ادب و مجمع علماء و فیثلاء و از نقاط آباد و مهمترین بلاد ماوراءالنهر بوده رنگب فجاج بسیار شدند با اسب بمسجد جامع شهر ورود کردند بر آن ها را زیر دست و پا انداخته صندوق های آنها را آخور اسبان

نمودند علما و مشایخ و بزرگان دین را بریت ستوران وا داشتند - چنگیزخان که خود را مثل آتپلا عذاب خدا میخواند حکم باتش زدن شهر و قتل عام مردم داد بیچاره اهالی بخارا بیشتر بقتل رسیدند و عدد قلیلی هم راه فرار پیش گرفتند از یکی فراریان حال بخارا را پرسیدند گفت : « آمدند و کتدند - سوختند و کشتند بردند و رفتند »

بعد از فتح ماوراءالنهر و تسخیر سمرقند چنگیزخان دودسته قشون هریک مرکب از ۱۰۰۰۰۰ لشکری بتعاقب سلطان محمد فرستاد دسته اول از راه نیشابور بلاد قوچان و اسفر این و دامغان را گرفتند و دسته دیگر هم پیش رانده در نزدیکی ری باهم متصل شدند و متفقا آن شهر را ویران نمودند .

در این موقع خوارزمشاه در قزوین بود و بجمع سپاهی اشتغال داشت چون خبر تسخیر ری را بدست مغول شنید از ترس آنکه بدست ایشان اسیر نشود بمازندران گریخت و مغول او را تعقیب میکردند تا سلطان تیره روز یکی از جزایر ساحلی مرداب استراباد معروف به آبسکون پناه برد و در آنجا بسال ۶۱۷ وفات یافت .

پسر سلطان جلال الدین خوارزمشاه

بعد از وفات سلطان محمد یکی از پسران او که جلال الدین نام داشت و در شجاعت و جنگ آزمائی بیمانند بود با ۳۰۰۰۰ نفر سپاهی از خوارزم فرار کرده بخراسان تاخت و به نیشابور وارد گردید ولی چون باعدۀ قایل تاب مقاومت مغول را نداشت عازم افغانستان شد و در آنجا بجمع لشکر پرداخت

چنگیز پس از تسخیر بایتحت خوارزم با سپاهایی بیشمار خراسان قدم گذاشت بعد از گرفتن بلخ پسر خود توای خان را بخراب کردن خراسان مامور نمود .

تولی خان و همراهان او طوس و خراسان را ویران کردند و هزارها از مردم بیگناه آن بلاد را کشتند ولی بفتح نیشابور نایل نیامدند چه مردم نیشابور مقاومت کرده داماد چنگیز خان را بقتل آوردند پسر چنگیز خان بگرفتن شهر مرویکی از اعظم بلاد خراسان رفت و آنجا را که مهم ترین مراکز علم و ادب ایران بود گرفت و قریب يك كرور الی ۷۰۰,۰۰۰ نفر از مردم آنرا کشت و بعد از آنکه از خرابی کای آنجا اطمینان یافت متوجه نیشابور گردید تا انتقام مقتولین مغول را از مردم آن شهر بگیرد .

تولی خان بعد از تسخیر نیشابور حکم داد آنجا را چنان ویران کنند که توان در آن زراعت کرد حتی سگ و گربه آنها هم زنده نگذارند مغولان درنده خونریز چنین کردند و نیشابوری که بهشت خراسان بود در اندک مدتی باتل خاک یکسان گردید .

لشکریان مغول پس از خرابی نیشابور و تسخیر هرات بغزنین شتافتند تا سلطان جلال الدین را که در آنجا بجمع سپاه مشغول بود مغلوب کند ولی دوباره از آن جوان رشید شکست خوردند و چنگیز بالاخره مجبور شد شخصا بالشکر مهمی بتعاقب او عازم شود جنگ چنگیز و جلال الدین در سال ۶۱۸ در حدود سند اتفاق افتاد و آنکه جلال الدین رشادت بسیار بخرج داد مغلوب و مجبور شد بپندفرار کند و دو سال در آنجا بماند و تسخیر بعضی از قسمتهای آن ممالک مشغول باشد .

بزرگ حرکت چنگیز در ۶۲۴ یا

چنگیز خان بعد از منهزم کردن جلال الدین ببحارا آمد و در

۶۲۲ از آنجا به مغولستان رفت ولی آن دو دسته از لشکر یافش که ماموریت تعقیب سلطان محمد را داشتند و به ری و حدود عراق رسیده بودند بتدریج قسمت مغرب و شمال غربی ایرانرا تسخیر کردند بلکه از آنجا هم تجاوز نموده بگرجستان قدم گذاشتند و پس از گذشتن از معابر جبال قفقاز وارد خاک روسیه شدند و تا اواسط روسیه را بباد غارر داده به مغولستان برگشتند .

چنگیزخان در اواخر کار چون مرگ خود را احساس کرد یکی از پسران حوش یعنی اگتای را بجانشینی اختیار نمود و در سال ۶۲۴ پس از عالمیرا از زحمت و وحشت نجات داده راه دیار دیگر پیش گرفت در حالیکه قسمت عمده دنیای متمدن آن عصر را بدترین وضعی بدست خرابی و ویرانی سپرده بود .

هجوم مغول نزرگترین بلایاتی است که بممالکت نلاکشینده ایران وارد آمده فقط حوشختی در اینجا است که دامنه آن بسجنوب اینممالکت توسعه یافته و آن قسمت تا حدی از این مصیبت آسوده مانده اگر این ناحیه هم پایمال سمستوران مغول میشد حیای مشکل بود برای دوره های بعد چیزی از آثار ادبی فارسی و کتب علمی و حکمتی باقی نماند و مجالی جهت برگشت بوضع قدیم برای ایرانی بعد از مغول فراهم شود

تقسیم ممالک مغول

بعد از مرگ چنگیز ممالک وسیعه او بین پسران و دردیگاس تقسیم شد ولی تمام ایشان بنا بوصیت او اگتای را سرکردگی خود و ریاست مغول قبول کردند و اگتای به (اگتای قاآن) معروف گردید اگتای مدت سیزده سال (۶۲۴ - ۶۳۹) بجانشینی پدر و

ریاست مغول باقی بود و چون طبعی سخی و کریم داشت بچود و بخشش بسیار پرداخت و بسیاری از خرابی های پدر را مرمت کرد - راجع به کرم و سخای او حکایات متعدد نقل نموده و او را مخاطم آخر الزمان لقب داده اند .

در شورائی که پسران چنگیز و پسران مغول بجهت انتخاب اگنای بریاست خود تشکیل داده بودند تصمیم گرفته شد که جهت تعقیب مقاصد جهانگیرانه چنگیز سه اردوی بزرگ بطرف ممالک فتح شده فرستند یکی جهت فتح روسیه یکی برای تعاقب حلال الدین حواری شاه و یکی هم برای تسخیر چین شمالی ریاست این اردوی سوم را خود اگنای قبول کرد

در سمت روسیه مغول به پیشرفتهای بزرگ تایل شدید و تالهستان و بخاراستان جلو رفتند و مدت دو قرن روسیه را تحت استیلای خود گرفتند و بی در طرف چین نامدتی پیشرفت مهمی نصیب ایشان شد

پیرو عاقبت سلطان جلال الدین

سلطان جلال الدین بعد از شکست از چنگیز چندی در هند به ناحت و تاز و جمع آوری لشکر و تهیه معین و یاور برای خود مشغول بود بعد در سنه ۶۲۵ از رود سند گذشته باوچستان و کرمان آمد و از آنجا به مدرس پش اتانک سعد رفته دختر او را ناردواج گرفت در ۶۲۶ بحیال قلع و قمع ناصر حلیفه دشمن پدرش عازم بغداد شد و لشکر حلیفه را شکست سخت داد ولی بحای آنکه وارد بغداد شود ندر بحال شافت و سلسله ازبکان آذربایجان متفرص ساخته در ۶۲۳ گرجستان و آنخت آن تقایس را فتح نمود و بعد پاره از نواحی عراق را هم بممالک خود ضمیمه ساخت .

اردوئی که از جانب اگتای مامور قلع جلال الدین شده بودند در نزدیکی اصفهان با او رو برو شدند و با آنکه جلال الدین رشادت و مقاومت بسیار بخرج داد بواسطه عادت بشرابخوارگی از لشکر مغول منهزم و متواری شد و پیوسته از این شهر به آن شهر میرفت تا عاقبت در ۶۲۸ در کردستان بدست کردی بقتل رسید و مغول از مبارزه حریف زورمند دلیری خلاص یافتند .

هلاکو خان

بعد از وفات اگتای قاآن پسرش کیوک خان بجانشینی پدر برقرار شد ولی سلطنت او دوامی نکرد و اندکی بعد مرد و ریاست مغول به منکو قاآن پسر تولی خان و نواده چنگیز رسید (سنه ۶۳۸) و او دو برادر خود (قبلائی قاآن) و هولاکو خان اولی را بتسخیر چین و دومی را بتکمیل کار فتح ایران فرستاد مخصوصاً هولاکو مامور شد که شر اسماعیلیه را دفع و بغداد را از تصرف خلفای عباسی خارج کند .

منکو قاآن در سال (۶۳۸-۶۵۷) سلطنت کرد و در زمان او چین بدست قبلائی قاآن مسخر گردید و در آنجا برای خود سلسله ساطنتی تشکیل داد .

فتح و قمع اسماعیلیه

بعد از آن که سلاجه از دفع حدن صباح و اسماعیلیه عاجز شدند حسن فراغت به جمع آوری مرید و اظهار عبادت و زهد و تفسیر و تاویل احکام اسلام و نوشتن کتب مدهبی مشغول شد و بتدریج

در مجری شدن احکام خود مواظبت داشت که در زمان او کشتی از خریدانش جرات شرب شراب نکرد و چون دوپسرش را باین جرم منسوب کردند هردو را کشت - زن و فرزند را از خود دور کرد و عبادت برداخت و چون برای ظاهر احکام شرع باطنهایی قائل بود بیروان او را باطنیه هم گفته اند - این مرد زيرك بلند همت در ۵۹۸ درگذشت و (کیا بزرك امید) نامی بجانشینی او برقرار شد .
خاقای حسن صاحب هفت نفر بودند و ایشان تا ۶۵۴ در قلاع و استحکامات رود بار و قهستان و غیره مقر داشتند و غالباً قتل و آزار مردم و رواج منہیات مشغول بودند آخرین ایشان رکن الدین خور شاه است که در ۶۵۳ جای پدر را گرفته و بشوای ملاحظه اسماعیلی شده است .

چون هولاکو خان بخراسان قدم گذاشت ابتدا بحدود قهستان رفته قلاع ملاحظه آنجا را گرفت بعد باموت پایتخت خورشاه آمده در ۶۵۴ آن آشیانه فساد را مسخر ساخت و خورشاه شخصاً بخدمت هولاکو آمده قبول اطاعت کرد و این ترتیب سلسله ایشان از ایران برانداخته شد و مردم از شر آن جماعت آسوده گردیدند .

بزه فتح بغداد و انقراض دولت عباسی در ۶۵۶

هولاکو خان بعد از قلاع و قمع اسماعیلیه بهمدان رفت و آنجا را مرکز عملیات جنگی قرار داده متوجه بغداد شد تا آن شهر را تسخیر کند و دولت عباسی را براندازد شاید عدّه از ایرانیان شیعه هم که در خدمت او بوده و از حرابی دربار بغداد و بی کفایتی المستعصم مانده حایفه حیر داشتند او را باین امر تشویق میکردند برحال هلاکو خان

در ۶۵۶ دودسته قشون قوی روانه بغداد کرد و با حمله دارالخلافه را گرفته خلیفه را بقتل رسانید و دولت ۵۲۳ ساله بنی عباس را منقرض ساخت - مغول بغداد را بیاد غارت دادند و قریب دو کروار از سکه آنرا کشته آن شهر را ویران نمودند .

بعد از فتح بغداد هولاکو قشون بسخیر شام فرستاد و حلب و بعضی نقاط دیگر را گرفت ولی مسلمین مصر قشون مغول را در شام مغلوب کرده آن مملکت را از شر ایشان نجات بخشیدند .

هولاکو خان در آذربایجان مراغه را پایتخت قرار داد و خواجه نصیرالدین طوسی که ملازم خدمت او بوده با چند نفر منجم دیگر در آنجا رصدخانه بزرگی ترتیب دادند خرابه های رصدخانه مزبور هنوز هم در مراغه باقیست .

❖ جانشینان هولاکو ❖

هولاکو خان در ۶۶۳ در مراغه در گذشت و پادشاهی مغول ایران بپسر ارشدش اباقاخان (۶۶۳-۶۸۵) رسید و او بیشتر ایام سلطنت را در طرف خراسان و ماوراءالنهر و آذربایجان و گرجستان با بنی اعمام خود و مدعیان دیگر بتزاع مشغول بود و در شام چند جنگ با مسلمین مصر کرد ولی به تالیخ چندان نرسید عاقبت هم در همان ضمن بسال ۶۸۰ وفات یافت .

بعد از اباقا سلطنت به برادرش تکوودار رسید و او چون اسلام آورد بساطان احمد معروف شد ارغونخان پسر اباقاخان را که مدعی سلطنت بود مغلوب کرد - وزارت ساطان احمد تکوودار و برادرش اباقا و دو سال آخر سلطنت هولاکو با شمس الدین محمد حویسی مشهور

صاحب دیوان بوده و او که رئیس خاندان جونی است از رجال معروف
 از فضلی مشهور ایران است و سعدی او را مکرر مدح گفته و برادر
 همین شخص یعنی علاءالدین عطا ملک که سالها در خدمت مغول بدیری
 و حکومت و غیره میزیسته یکی از بزرگترین مورخین و منشیان
 عالیقدر زبان فارسی است و ما بعد باز از این شخص گفتگو خواهیم کرد
 در اواخر سلطنت سلطان احمد نظر بانکه عدّه از امرا از اسلام
 آوردن او راضی نبودند بر او شوریدند و او را گرفته ارغون را سلطنت
 برداشتند (۲۸۳)

ارغون خان چون خواجه شمس الدین جونی از هوا خواهان
 سلطان احمد بود بحایت حسودان در سال ۶۸۳ آن وزیر نامی را که
 قریب بیست و دو سال وزارت هولاکو و تگودار و اباقارا داشت گشت
 و خاندان ایشان را که خاندان فضل و کرم بودند برانداخت سلطنت
 این مغول زشت کار غیر از این تک واقعه مهم دیگری را متضمن نیست
 بعد از وفات ارغون که در ۶۹۰ اتفاق افتاده امرا دورپسرش
 غازان و برادرش گیخاتو و پسر عمش بایدورا گرفتند و مدتی در
 انتخاب جانشین ارغون تردید کردند عاقبت گیخاتو انتخاب شد و او
 چون خزانة را خالی دید بخیال افتاد پول کاغذ مثل اسکناسهای حالیه
 بنام (چاو) رواج دهد ولی مردم از قبول آن استکف کردند و
 چاو رواجی نگرفت .

بعد از گیخاتو پسر عمش بایدو در ۶۹۴ پادشاه شد لیکن سلطنت
 او دوامی نیافت و پس از هشت ماه بقتل رسید و دوره سلطنت معولار
 غیر مسلمان خاتمه پذیرفت .

۱۰ سلطان محمود غازان خان (۶۹۲ - ۷۰۳) ❀

غازان خان که در ۶۹۴ بجای پسر عم خود باید و سلطنت نشسته
پسر ارغون است و او چون مسلمان بوده اشتهار و اعتبار مخصوص
یافته و شخصاً هم کفایتی داشته است .

غازان خان دو بوبت یک دفعه در ۶۹۹ و یک دفعه در ۷۰۲ شاه
قشون کشید و اگرچه در دفعه اول فاتح بود ولی بار دوم در نزدیکی
دمشق لشکریانش ارقشون مصر شکست خوردند و پادشاه قتل از آنکه
انتقام این شکست را بکشد در ۷۰۳ وفات یافت .

غازان خان در زمان سلطنت خود امر جزایه را که سحت
پریشان شده بود اصلاح کرد - ترتیب عدالتخانه و چابار را مرتب
نمود رعایت را تشویق و اوزان و مقادیر را مرتب ساخت و اساس شهر
سلطانیه را زیحت - وزارت او را حواجه رشید الدین فضل الله داشته
که او هم از وزرای مشهور و از بزرگترین مورخین ایران است .

۱۱ سلطان محمد خدا بنده - ۷۰۳ - ۷۱۶ ❀

خانیش عاران خان برادرش اولجایتو است که شیعه بوده و
سلطان محمد خدا بنده معروف است - این شخص سپهر سلطانه را
تمام کرد و آنهارا بایشحت خود قرار داد - در ترویج مذهب اسلام
و جمع عامه سعی بسیار داشت گیلان را که تا این تاریخ از دست
اندازی معول محضوت مانده بود در ۷۰۶ مسخر کرد - وزارت این
پادشاه هم حواجه رشید الدین بود - گیسو سلطانه مقبره آن پادشاه
است و هنوز قسمتی از آن برپاست

❖ اقراض سلسله چنگیزی در ۷۳۶ ❖

بعد از الجایتو پسرش سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه شد و او چون جوان بود آلت دست امرا و در اول کار مواجه با سرکشهای بنامان گردید و از تمام این امرا معروفتر امیر چویان بود که بیعت سلطنت را داشت و ابتدا هم در تقویت سلطنت ابوسعید میکوشید ولی بعد سلطان مراو متغیر شد و چویان در خراسان علم ظغیان برداشت و کاری از پس سرد و مغلوب و مهزوم گردید . از کارهای زشت ابوسعید کشتن حواجه رشیدالدین فضل الله بویراوست که شحریبث ای دیگر انجام گرفته و آن وزیر دانشمند هم در ۷۱۸ مثل چوینان شهید جهالت سلاطین مغول شده است .

بعد از مرگ ابوسعید (۷۳۶) چند نفر دجگری هم از شاهزادگان و اول عویان بی مسمای سلطنت را داشته و آلت دست امرا بوده اند و هیچکدام صاحب اسم و رسمی نشده و قابل ذکر نیستند .

